

تقديم به آنان كه جان بر كف
و پر صلابت به دژهاي يورش
بردند كه بنيان به دوزخ داشتند

يكتاپرستي و دگراندیشان

فرزاد جاسمی
خرداد ماه ۱۳۸۰

باگذشت بیست و سه سال از حکومت ترور، خفقان، سرکوب، کشتار، غارت، ویرانگری، ترویج و اشاعه ی فحشا، اعتیاد و فقر روز افزون الله، اسلام و دستگاه روحانیت شیعه بر ایران، این سؤال مطرح میشود که وظیفه ما در برابر این همه بیدادگری چیست؟ و میبایست چه شیوه ای را برگزینیم؟ این پدیده که هنوز هم شخصیت های مستقل یا محافل و سازمانی به بهانه ی دفاع از خلق و احترام به باورهای مذهبی توده های رنج و کار، اسلام و دستگاه خلیفه گری شیعه را در کنار مارکسیسم - لنینیسم میپذیرند و همکاری و همگامی با آن و اصلاح گران و نواندیشان دینی را بمثابة استراتژی و تاکتیک مطرح میسازند و از مردم میخواهند تا در درگیریهای قومی و جناحی جانب طلحه و زبیر یا معاویه را بگیرند، ما را بر آن میدارد که با دقت و احساس مسئولیت در قبال جنبش انقلابی میهنمان این پدیده را بشناسیم و ضمن بر ملا نمودن چهره ضدمردمی و آدمیخوار این نظام و ایدئولوژی قرون وسطانیش، اجازه ندهیم تا برای چندمین بار تجربیات سده ی گذشته بصورتی مضحک و تراژیک تکرار شود! شناخت ما از ادیان یکتاپرست و اسلام بعنوان آخرین حلقه ی این زنجیر آزادی کش، به ما کمک میکند که خط مشی جنبش انقلابی آینده را دقیق تر و کامل تر بشناسیم و چون گذشته های دور و نزدیک، نیروهای خود را در این راه با توسل به تاکتیک های بیمارگونه و انحرافی به هدر ندهیم و بقربانگاه اهریمنان نفرستیم. قبل از ورود به مطلب تاکید این نکته لازم است که بدون ترس و وا همه از خشم و کینه ی بدخواهان و دشمنان توده های زحمت، به افشای حقایق بپردازیم و کوه یخ باورهای خرافی و موهوم پرستی توده های محروم را بشکنیم و تاریک خانه اشباح و ارواح چندین هزارساله را در میان شعله های آتش بسوزانیم. و شیوه ای را برگزینیم که بندگان عصر روشنگری (رنسانس) در برابر کلیسای کاتولیک و قوانین قرون وسطایی و ضدبشری آن برگزیدند!

دین و مذهب بعنوان یک عنصر روبنایی، از آن جهت که شامل اندیشه ها و باورهای مربوط بدان میشود، یک ایدئولوژی است. از سوی دیگر، مذاهب و ادیان، هر کدام شامل نهادها و مؤسسات و سازمانهای وابسته به خود هستند! از لحاظ ایدئولوژی، مذهب بعنوان بازتابی مسخ شده و غلط از واقعیت های جهان ما، اساسا در جهت عکس علم قرار دارد. به همین دلیل، هر چه دامنه ی علم وسیعتر و عمق دانش بشری بیشتر میشود، حیطة ی مذهب در آنچه که مربوط به اصول و مبانی معرفتی آنست کاهش مییابد. دین در وجود کلیسا و مسجد، طی قرون متمادی و بویژه در دوران انگیزاسیون و حکومت روحانیون شیعه در جامعه ی کنونی ایران، لجوجانه و خشن با هرگونه پیشرفت علم مخالفت کرده است. دانشمندان و روشنفکران را بآتش کشیده و بدار آویخته است. آزاداندیشان را خون ریخته، با زور به توبه و اداشته، کتابها را سوخته و دانشگاهها و مدارس را بسته است.

چون مذهب، یکی از دیرپاترین، محافظه کارترین و سخت جان ترین شکل آگاهی اجتماعی است، در طول تاریخ پر فراز و نشیب جوامع بشری، ستمگران و غارتگران آنرا وسیله ای برای به زنجیر کشیدن معنوی توده ها بخدمت گرفته اند. با نگاهی سطحی و گذرا به تاریخ تمدن بشریت و تشکیل جوامع بر روی این کره ی خاکی در مییابیم که همه ادیان، چه آنان که زمینی اند و چه آنها که کلمه ی آسمانی را بدنیال خود یدک میکشند، در دست استعمارگران و بهره کشان وسیله ای بوده اند برای سلطه ی ایدئولوژیک بر زحمتکشان و بهره دهان جامعه. این اقلیت غارتگر و زالو صفت که در خلوت خود، ناچیزترین و کوچکترین ارزشی برای اصول و مبانی مذهب قائل نیستند، با سؤاستفاده از مذهب و دستورالعملهای آن تلاش میکنند تا زحمتکشان را خاموش سازند و به آنها بقبولانند که هر گونه تلاش و کوششی برای رهایی از سرنوشت مقدر، بیهوده و بدون نتیجه است. آنان با یاری گرفتن از دین تلاش مینمایند تا به توده های در بند و تهی دست حقه نمایند که در برابر اراده ی حاکم بر جهان هستی، ناتوان و عاجزند. در نتیجه ستمگران انرژي انقلابی توده ها را فلج نموده و آنان را تخدیر مینمایند. آنانرا بوعده های نسیه و دور از دسترس آخرت سرگرم میکنند تا خود با خاطری آسوده نقد را از کفشان بر بایند!

در دوران های پیش از تاریخ، یعنی زمانی که انسان کاملا اسیر چنگال طبیعت بود و همانند سایر جانوران، در پناه غارها و شکاف کوهها روزگار میگذرانید، با هدف توجیه اعمال قهرآمیز و خشونت بار طبیعت، و در راه غلبه بر آنها، اولین اعتقادات دینی اش را بوجود آورد. اعتقادات و آداب و رسوم که پایه های اولیه ی آن در تاریکی هزارها و در گوشه و زوایای غارهای تاریک، در زیر پوششی از خاکستر زمان مدفون شده است و به همراه انسانهای نئاندرتال، پتیک آنتروپ، جاوه و دیگران به ابدیت پیوسته است.

انسان پیش از تاریخ، در مقابل بلاهای آسمانی و قهرطبیعت و پدیده های چون سیل، زلزله، آتشفشان و حتی هجوم جانوران درنده و وحشی بسیار ضعیف و ناتوان بود. این ضعف و ناتوانی در کنار جهل و نادانی آخرین مولود طبیعت، باعث گردید تا وی به پرستش موهومات و عناصر طبیعت بپردازد. پرستش خورشید و ماه بعنوان دو مظهر روشنایی و بیزاری از تاریکی شب که خطرات فراوانی را به همراه میآورد، از آن جمله اند.

نه فقط هر سیل یا زلزله و آتش فشان، بلکه جزر و مد دریا و رعد و برق آسمان نیز پدیده هائی غیر قابل درک و مافوق همه ی توهمات و تصورات شمرده میشدند. برای انسانی که در چنگال مخوف و بی ترحم طبیعت اسیر بود، حتی باران و برف، خشکسالی و توفان، توالی شب و روز، خواب دیدن و بیماری نیز معماهایی شگفت و ناگشودنی بودند. در آن هنگام انسان اولیه برای همه ی پدیده های طبیعی توجیحات پندار آمیز میآفرید و از آنها درک و برداشتی خیالی و کاملاً مسخ شده داشت. واکنش بشر اولیه بدلیل سطح نازل و بسیار عقب مانده ی تکامل، در برابر این پدیده ها و واقیعت ها، عجز، جهل، ترس و ناتوانی بود. این امر باعث گردید تا بشر اولیه، بگفته ی فریدریش انگلس ” به نیروهای طبیعی، شکل و خصلتی فوق طبیعی ببخشد.“

ولادیمیر ایلیچ لنین خاطر نشان نمود که:

” مذهب بازتابی مسخ شده و پندار آمیز از نیروهای طبیعی و اجتماعی مسلط بر انسان، در ذهن اوست. مذهب آن شکلی از آگاهی اجتماعی است که در آن هر چه طبیعی و ناسوتی و زمینی است، بشکلی ماورأ طبیعی، لاهوتی و آسمانی جلوه گر میشود. آنچه ناشی از عجز و ترس است همچو ثمره ی تقدس و عظمت تلقی میشود.“

بدنبال کوچ اجباری انسان بدشت و آغاز دوران کشاورزی و شبانی، بر اثر تاثیر متقابل انسان بر طبیعت و بالعکس که پیشرفت و تکامل جامعه را بدنبال داشت، اعتقادات و سنن مذهبی انسان نیز دستخوش تغییر و تحولات عدیده ای گردید و عناصر دیگری سواي آنچه مورد پرستش انسان شکارچی و غار نشین بود، در مرکز توجه انسان قرار گرفتند. عناصری که بیشتر زمینی بوده و در زندگی روزمره ی انسان نیز بنوعی ثمر بخش و کار آمد بودند.

بنا بر این، ادیان معاصر و آنچه در جهان امروز ملاحظه میکنیم، بدنبال يك سیر تکاملی و بنا به نیاز جامعه، هوشیاری و کیاست پیشوایان و درجه ی جهل و عقب ماندگی توده ی مردم که مورد سئو استفاده قرار می گرفتند، به منصفه ی ظهور رسیدند. ” تو تمیزم “ و ” فتیشیسم “ و اشکال تکامل یافته پرستش ارباب انواع را میتوان زمینه ساز تاریخی و طبیعی ادیان یکتاپرستی به شمار آورد.

ادیان توحیدی (یکتاپرستی) که تقریباً پس از سپری شدن دوران های پارینه سنگی، سنگ میانه و نوسنگی و آغاز عصر آهن و به دنبال پرستش ارباب، انواع خدایان قومی و قبیله ای به ظهور رسیده اند، بیگمان و با یقین، وارث همه ی موهمات، خرافات، اعتقادات، آداب و رسوم اشکال پرستشی قبل از خود بودند و کماکان انسان را در چنبره ی موهمات خود داشتند. این موهمات خرافی که بنیان به دوزخ داشتند و بر سرنوشت انسان زحمت کش فرمان میراندند، نه تنها بار ضعف و ناتوانی انسان معاصر خود را در رابطه با شناخت طبیعت و محیط پیرامونی به دوش میکشیدند، بلکه وزنه ی سنگینی از نادانی و وحشت انسان شکارچی و غار نشین را نیز با خود یدک میکشیدند. هم زمان با ظهور تمایلات یکتاپرستی، که انسان خود را از قید و بند خدایان پیشین رها کند و این بار خدا را به شکل خود آفرید، نحوه ی تلقی و برداشت فلسفی طبیعت نیز آشکار شد. در این دوران بود که ” یهودیت “، ” بودائیسم “، ” اهورامزدا پرستی “، ” مهر پرستی یا میترائیسم “، ” مسیحیت “، ” مانی گری “ و ” اسلام “ با خدایانی آسمانی اما انسان گونه، به ظهور رسیدند.

یکتاپرستی، تقریباً همزمان با تشکیل دولت شهرها، پایان دوره ی کمون و در دوره بردگی انسان توسط انسان، ظاهر شد و در دوران فنودالیسم که نوع متکامل تری از استعمار انسان زحمتکش، در مقایسه با دوران سیاه برده داری بود، تکامل یافت. یهودیت، گرچه با هدف مقابله با برده داری مصر و نجات یهودیان از يك بردگی چهارصد ساله، قد برافراشته بود، به دلیل به یدک کشیدن تکررات نژادپرستانه و عصبیت های قومی و قبیله ای، نتوانست مرزهای فلسطین و کنعان را پشت سر بگذارد و توده های وسیعی را بسوی خود جلب نماید.

آئین بودائیسم، توسط سیدارته گوتمه Siddharta Gautama معروف به ساکیامونی Sakyamuni (حکیم قبیله ساکیا یا ساکیاسینها) که بعداً به بودا (بیدار، آگاه، خردمند) ملقب گردید، بنیان گذاشته شد. پدر بودا سودودنه Sudhodana از راجه های بزرگ شبه قاره ی هند بود و بر قبیله ی کاپیله وستو Kapila vastu در جنوب غربی نپال و شمال هند حکومت میکرد. آئین بودا جز چین، هند و تعدادی ملل پیرامون این دو جامعه ی بزرگ را در بر نگرفت.

مهر Mehr که در زبان پهلوی میتر Mitre ، در سانسکریت میتره Mitra و در اوستا و پارسی باستان، میتره Mithra نامیده میشود، در آئین زرتشتی یکی از ایزدان بود. ایزدی که وظیفه ی پاسداری و نگهداری از سرزمین های آریائی و دشتهای فراخ آنرا را بعهده داشت. این ایزد در دوران حکومت اشکانیان سمت پیامبری یافت و آئین وی به دین رسمی ایرانیان مبدل شد. بر اساس اسناد و مدارک بر جای مانده، مهر در سال ۲۸۵ قبل از میلاد از باکره ای در دامنه های پامیر متولد شد. در سن ۲۵ سالگی به پیامبری مبعوث گردید و پس از چهل سال تبلیغ و ترویج در بین مردمان، سوار بر گردونه ی خورشید به آسمان صعود نمود. آئین مهر پرستی از

ایران به بابل و آسیای صغیر و سپس توسط سربازان رومی به اروپا رفت و تا جزیره ی انگلستان رفت. اندرزاها و بشارت های مهر در کتابی بنام (نامه ی ارتنگ) گرد آمده است.

عیسی مسیح یا عیسی ناصری Jesus، در ناصره متولد شد و چون از طرف هرودس Herodes والی رومی فلسطین مورد تهدید قرار داشت، خانواده اش او را به سرزمین مصر بردند. در نوجوانی به ناصره برگشت و در کارگاه نجاری یوسف نجار به کار مشغول شد. در سی سالگی تبلیغات مذهبی خود را آغاز کرد و ادعا نمود که فرستاده ی خدای آسمانی و نجات دهنده ی بشریت است. با ادامه ی فعالیت ها، مورد تعقیب و آزار و اذیت والی رومی فلسطین قرار گرفت. یکی از حواریون وی بنام یهوذا در مقابل گرفتن سی سکه ی نفره بدو خیانت کرد و مخفی گاه او را به سربازان رومی که در جستجویش بودند نشان داد. عیسی به محاکمه کشیده شد و بر اساس رای دادگاه به صلیب کشیده شد. بیش از سه قرن بعد، آئین وی توسط کنستانت اول (۳۳۷ - ۳۵۰ میلادی) به عنوان دین رسمی رومیان اعلام شد و در تضاد و مقابله با مهرپرستی قرار گرفت. زندگی نامه ی عیسی، بدون ذره ای اختلاف از روی شرح حال مهر کپی برداری شد و آئین های عبادی مهرپرستان در کلیساها به اجرا درآمد!

پیش از برسمیت شناخته شدن مسیحیت از سوی کنستانت اول و اشاعه ی آن توسط لژیونهای رومی، آئین جدیدی در مقابله با مهرپرستی اشکانیان قد برافراشت و به سرعت مورد قبول توده های مردم قرار گرفت. این آئین جدید، مانی گری نام داشت.

مانی پسر فاتک در سال ۲۲۸ میلادی متولد شد. او در ایام جوانی به آموختن علوم و حکمت و غور و مطالعه در باره ی آئین های زرتشتی، مسیحیت و سایر ادیان زمان خویش پرداخت. در بیست و چهار سالگی ادعای پیامبری نمود و در منطقه ی میان رودان (بین النهرین) به تبلیغ و ترویج آئین خود پرداخت. این ندیم در کتاب الفهرست در باره وی مینویسد:

” مانی در همان کودکی سخنان حکیمانه میگفت و دوازدهمین سالش که تمام شد، چنانکه گویند، از فرشته جنان النور- خدا بالاتر از این سخنان است - وحی بر او نازل گردید و فرشته ای که وحی را آورد توامید می شد. و در زبان نیطی معنایش قرین است. و به وی گفت از این ملت کناره گیری کن که تو از آنان نیستی و بر تو است که پرهیزگاری و ترک شهوترانی نمایی و هنوز هنگام ظهور تو نرسیده برای آنکه خردسال هستی و همین که بیست و چهار سالش به پایان رسید توامده به وی گفت: آن هنگام رسیده است که ظاهر شوی و کار خود را برملا سازی“ (۱)
و در آثار الباقیه چنین آمده است:

” مانی در کتاب شاپورگان در باب آمدن رسول میگوید که در بابل در سال ۵۲۷ از تاریخ منجمان بابل که عبارت از تاریخ اسکندر باشد، متولد شد که در آن وقت ۴ سال از سلطنت آذربان ملك که به گمان من اردوان اخیر است، گذشته بود و مانی در این باب میگوید که هنگامی که سیزده سال از عمرش گذشته بود، یعنی در سال ۵۳۹ از تاریخ منجمان بابل، وحی بر او نازل و در آن وقت دو سال از پادشاهی اردشیر میگذشت. پس مانی تنصیص نمود که فاصله ی میان اسکندر و اردشیر ۵۳۷ سال است و نیز مدت میان اردشیر و پادشاهی یزدگرد ۴۰۶ سال میباشد و این تاریخ به گواهی کتابی جاویدان که محل اعتقاد جمعی است قابل قبول است و نه تواریخ دیگر“ (۲)

آئین او آمیزشی از تعالیم زرتشتی، عیسوی، بودائی و ادیان یونانی بود. بر پایه و بنیان آئین مانی، عالم هستی از دو عنصر روشنائی و تاریکی بوجود آمده است. به همین سبب بنیان آن بر خوبی و بدی استوار است و تمام گرفتاریها و جنگ و جدالهای موجود در میان مردمان، نتیجه ی رویارویی و مبارزه ی این دو عنصر متضاد است. در پایان، دنیای روشنائی از تاریکی جدا خواهد شد و صلحی ابدی همه ی جهان هستی را فرا خواهد گرفت.

وظیفه ی يك فرد مانوی آن بود که بکوشد تا روشنائی و تاریکی را از یکدیگر دور نگه دارد و از آمیزش و نزدیکی آنها جلوگیری نماید. یعنی وجود خویشتن را از بدی و فساد که منسوب به عنصر تاریکی و ظلمت است منزله گرداند و از لذات زندگی مانند ازدواج، خوردن گوشت جانداران، نوشیدن شراب و گرد آوردن ثروت و امثال آنها خود داری کند.

به گفته ی مانی در آغاز پیدایش جهان دو اصل وجود داشتند که عبارتند از: نیک و بد! نخستین (نور) پدر عظمت و بزرگی بود و او را پنج موجود تجلی کرد که به منزله ی واسطه های بین آفریدگار و آفریدگانند. این پنج تجلی عبارتند از: ادراک، عقل، فکر، تأمل و اراده. در مقابل خدای تاریکی نیز پنج عنصر ظلمانی دارد که عبارتند از: وخن (مه)، آتش مخرب، باد مهلك، آب گل آلود و ظلمت. در آغاز خلقت، خدای تاریکی به خدای روشنائی حمله برد و پدر عظمت (نور) برای دفاع از کشور و سرزمین خویش، نخستین مخلوق یعنی ” مادر

زندگانی“ را بیافرید و پنج عنصر نورانی را در برابر پنج عنصر ظلمانی قرار داد که عبارت بودند از: آتیر، صافی، نسیم و آب و آتش پاک کننده ی انسان.

مانی کتابهای بسیاری نوشت. از جمله ”شاپورگان“ که به زبان پهلوی نگاشته شده و به شاپور اول ساسانی تقدیم شده است. وی برای اینکه تعالیم و دستور العمل های آئین خود را برای مردم عامی و بیسواد نیز قابل فهم و درک نماید، آنها را به صورت تصاویر زیبا و خیره کننده نقاشی مینمود. به همین جهت او را مانی نقاش و پیامبر صورتگر نیز مینامیدند. این نقاشی ها در کتابی بنام ”ارژنگ“ یا ”ارتنگ“ به ثبت رسیده اند.

مانی رسالت زرتشت، بودا و مسیح را تأیید کرده و در باره ی عیسی مسیح میگفت که مسیح حقیقی روح محض بوده و جسم نداشته است. بنا بر این شخصی که محاکمه و مصلوب گردیده، یکی از مخالفان و دشمنان مسیح بوده است.

مانی سر انجام در سال ۲۹۲ میلادی توسط بهرام اول ساسانی، دستگیر، زندانی و کشته شد.

با کشته شدن مانی در زندان بهرام اول، آئین او برچیده نشد و پیروان وی از بین نرفتند. بلکه با گذشت سالیان در سراسر عالم پراکنده شدند و قرن ها دوام آوردند. حتی پس از ظهور اسلام و گسترش آن نیز آئین مانوی اهمیت خود را از دست نداد و به بوته ی فراموشی سپرده نشد. آئین مانی در آسیای مرکزی، ثبت و در اروپا تا جنوب فرانسه انتشار یافت و پیروان بسیاری بدست آورد. بطوریکه در سال ۱۲۰۹ میلادی سیمون دو مون فر Simon de Monfort بنام دفاع از مسیحیت بر علیه آلبی ژن Albigenes که متهم به تبعیت از مانی بود بنای جنگ و جدال گذارد! بر سر زبانهاست که سن آگوستین قدیس Saint Augustine پیش از گرویدن به مسیحیت و پذیرش این آئین، چندین و چند سال پیرو آئین مانی بوده است!

مسیحیت و سپس اسلام طی قرون وسطی مهمترین بخشهای تمدن اروپا و آسیای غربی را فراگرفتند. بطوریکه بغیر از قسمتی از هند و کشورهای شرقی آسیا، بقیه ی کشورهای مسیحیت و اسلام را پذیرفتند. در قرون وسطی مسیحیت و اسلام از تکامل متافیزیکی فلسفه و تعالیم فیلسوفان یونانی بهره جسته و در تبیین و توجیه اصول و فروع خود از آنها مدد گرفتند و از این طریق علم کلام بوجود آمد. علمی که رسالت و پیامبری بکار گرفتن فلسفه در خدمت دین را بر عهده داشت. در آغاز، در جوامع مسیحی غربی ارسطو یا ارسطوطالیس، Aristoteles (۳۸۴ - ۳۲۲ ق م)، بزرگترین حکیم و فیلسوف یونانی که بخاطر تحقیقات پر دامنه اش در تمام زمینه های دانش بشری به مثابه یکی از بزرگترین دانشمندان و فلاسفه جهان به شمار میآید و تعالیم او تا ابتدای قرون جدید در سراسر جهان حجت و مورد استناد دانشمندان بوده است و حکمای ایران او را معلم اول نامیده اند، مسیحی شد و منطق و متافیزیک او به خدمت کلیسای مسیحی در آمد. با پیشروی مسلمانان در قرن اول هجری و تشکیل امپراطوری اسلامی، به ناگهان ارسطو مسلمان شد و تعالیمش مورد استفاده ی اندیشمندان و متفکرین مسلمان قرار گرفت. بطوریکه قرن ها متافیزیک التقاتی یونان و مشرق زمین در انحصار محافل دین اسلام قرار گرفت.

اسلام به عنوان آخرین آئین بکتابرسی، در نیمه ی دوم قرن هفتم میلادی توسط یکی از اعیان ابراهیم، پیامبر بزرگ بنی اسرائیل در صحرای سوزان و بی آب و علف عربستان قد برافراشت و اعراب بت پرست دوران جاهلیت را به پرستش خدای یگانه و قاهر فراخواند. مبشر و آورنده ی این آئین نو، فردی از خاندان بزرگ قریش بود که محمد نامیده میشد. خاندان ثروتمند و گله دار قریش، ضمن اشتغال به امور بازرگانی و دام داری، تولیت و پرده داری خانه ی کعبه را نیز بر عهده داشتند.

دیگر اعراب ساکن در شبه جزیره ی عربستان، مردمی فقیر و بی چیز بودند که در سرزمینی خشک و بی برکت روزگار میگذرانیدند. بر این مردمان جز پاره ای عادات و رسوم ابتدائی و خرافی هیچگونه نظام اجتماعی و سیاسی استوار و پایه داری حکومت نمیکرد. آنان مردمانی خودخواه و مغرور بودند که همه چیز خود را مایه تفاخر میدانستند. با شنیدن یک بیت شعر به وجد و نشاط میآمدند و از بیت دیگر چنان به خشم میآمدند که دست به هرگونه اعمال شنیع و ضد انسانی میزدند. مردمانی نادان و جاهل که مخیله شان انباشته از انواع و اقسام اوهام و پنداره های خرافی بود. به باور این مردمان در هر گوشه ی خاک و در پشت هر تخته سنگی که در میان شنهای روان و کویر سوزان سرگردان مانده است، جن و شیطانی در کمین نشسته است تا او را بفریبد و از راه خود منحرف نماید.

بدلیل طبیعت خشک سرزمین خود و نامهربانی آسمان که قطراتی باران را از آنان و سرزمینشان دریغ میدارد، از کشاورزی و زراعت که اساس و بنیان تمدن انسانی است بیزارند. بنا بر این خواری و نکبت و ادبار قوم خود را در دم گاو و عزت و شرف او را در پیشانی اسب میدانند. تجاوز بدیگران، غارت و چپاول و بیرحمی، در میانشان امریست عادی و مایه مباهات و سربلندی. گاهی تجاوز به حقوق دیگران و دست یافتن به ناموس آنان،

چنان غرور و نخوت اعراب را بر میانگیخت که دست به سرودن اشعاری حماسی در آن باره میزدند و باصدای بلند میخواندند!

خداوند و صانع نه تنها برای آنان موجودی قرارداری بود بلکه برایش ارزش و مقامی حقیقی قائل نبودند. از این رو در رقابت با قبیله و خاندانی که بتی زیبا و معروف داشت، بتی دیگر میتراشیدند و ستایش و به پرستش آن میپرداختند.

اگر انسان اولیه آفتاب و ماه و ستارگان را مورد پرستش قرار دادند، اعراب بدوی و بیابانگرد بدلیل شرایط اقلیمی شبه جزیره شیفته ی سنگ بودند و هر جا که قطعه سنگی صیقلی و قشنگ میدیدند بدورش طواف میکردند. مسافری که در بیابان و در زیر آسمان کویر و صحرا راه میسپرد، در صورت توقف در دل صحرا، قبل از هر چیز چهار قطعه سنگ پیدا میکرد، زیباترین و قشنگترینشان را برای طواف میگذاشت و بر روی سه سنگ دیگر دیگ یا کتری خود را بار میگذاشت.

مکه و خانه ی کعبه که در میان آن قرار داشت، بتخانه ی بزرگ قبایل عرب بود که از خدایان بیشمار آنان پاسداری و محافظت مینمود. طوایف بی شمار عرب، هر ساله روی به کعبه مینهادند و مایه ی ثروت اندوزی و سیادت فریش که تولیت و پرده داری آنرا بعهده داشتند، میشدند. علاوه بر کعبه که مقر بتهای اعراب بود، در این مکان شهاب سنگ آسمانی سیاهی و جود داشت که اعراب آنرا مقدس میشمردند و طواف برگرد آنرا مایه ی رستگاری، سعادت و نجات خود و وابستگان خود میدانستند. در این مناسک سالانه، اعراب شبه جزیره فاصله ی میان دو کوه مروه و صفا را هروله کنان میپیمودند و بر دو بتی که بر فراز این دو تپه قرار داشتند نیایش و نیاز میبردند.

هر طایفه ای از اعراب در حین طواف و دویدن میان صفا و مروه بت قبیله ی خود را با صدای بلند فریاد میزدند و از آنها مراد میطلبیدند. در آن زمان بر قله ی این دو کوه دو بت سنگی بزرگ قرار داشت که حاجیان و زائران دوران جاهلیت سعی بین صفا و مروه را با هدف نزدیک شدن به آن دو و دست کشیدن و بوسیدن آنها بعمل میآوردند.

آنچه امروزه بنام مناسک حج در بین مسلمانان رایج است، تکرار همان مراسمی است که اعراب دوران جاهلیت بمنظور رضایت و خشنودی بت های خود بجای میآوردند. طواف کعبه، لمس حجرالاسود، سعی بین صفا و مروه، توقف در عرفات و سنگ اندازی به شیطان، همگی مراسمی هستند که در دوره ی جاهلیت متداول بودند. محمد که بزرگترین رسالتش سروری بخشیدن به اعراب و جلوگیری از سقوط مکه بعنوان یک مرکز تجاری بود، رضایت خاطر اعراب و اعضاء خاندان خود را از نظر دور نداشت و همه ی این مراسم و مناسک را در آئین خود جای داد و به نمایندگی از سوی خدای آسمانی همه ی آنها را برسمیت شناخت. او تنها بعضی مراسم جزئی و پیش پا افتاده را که باعث حساسیت اعراب، بر انگیزته شدن احساسات خشن آنان نمیشد، به آنها افزود. مثلاً: " لَبَّيْكَ اللَّهُ لَبَّيْكَ،" که بجای " لَبَّيْكَ يَا لَات،" " لَبَّيْكَ يَا عَزِي" و " لَبَّيْكَ يَا... " نشسته است.

بیدلیل نبود که عده ای از مسلمانان پس از فتح مکه در سال دهم هجری و فراغت از شکستن بتهای اعراب و پاکسازی کعبه از وجود آنها، حاضر به انجام پاره ای از مناسک حج از جمله سعی بین مروه و صفا نشدند. آنان این مناسک را نشانه ای از دوران جاهلیت، شرک و بت پرستی خود میدانستند. محمد که وخامت اوضاع را دریافته بود، نه تنها خانه ی ابوسفیان دشمن دیرینه ی خود و مسلمانان را همپایه ی کعبه که اینک خانه ی خدای آسمانی شده بود شمرد، بلکه بنا به موقعیتی که در بین مسلمین داشت، بنام الله و به کمک آیه ی ۱۵۸ سوره ی بقره، نه تنها همه ی آن مناسک را مجاز شمرد، بلکه آنرا از شعائر اسلام قرار داد.

" سعی صفا و مروه از شعائر دین خداست پس هر کس حج خانه کعبه با اعمال مخصوص عمره بجای آورد باکی بر او نیست که سعی صفا و مروه نیز بجای آورد و هر کس براه خیر و نیکی شتابد خدا پاداش وی خواهد داد که او بهمه ی امور خلق عالم است."

علاوه بر این، قسمت عمده ی تکالیف و سنن اسلامی که برای نجات بشریت و برای همه ی قرون و اعصار نازل شده است و کسی را حق اعتراض در مورد آنها نیست، همان عادات و سنن دوران جاهلیت است که اعراب آنها را از آئین یهود بعاریت گرفته بودند. بدیگر سخن، آنچه به نام قرآن و کتاب مقدس مسلمین به ثبت رسیده و شک کنندگان در آن میبایست با فجع ترین وضع ممکن کشته و مثله شوند، داستانها، روایات، آداب و رسوم است که از آئین یهود و سنن دوران جاهلیت اعراب بیابانگرد و عاری از تمدن وام گرفته شده است.

امروزه فقط کسانی می توانند در مقابل آیات قرآن که در بیشتر موارد فاعل و مفعول و جمع و مثبت در آنها جا عوض میکنند، انگشت حیرت و تعجب به دندان بگیرند که هیچگونه آشنائی علمی با ادیان و مذاهب، ادبیات و اعتقادات فلسفی انسانهای قبل از اسلام نداشته باشند و پروسه ی تکامل یافته گی آن را نشناسند! قرآن، یعنی بزرگترین معجزه ی محمد برای اعراب جاهلیت شبه جزیره ی عربستان، مملو است از اعتقادات بشر ابتدائی،

آثار ادیان آمیزیم، توتیمیزم و فتنشیزم. به این ترتیب اسلام نه تنها از نظر فلسفی دارای محتوایی کاملاً ایده آلیستی است، بلکه بار سنگینی از تابوها و تشریفات غیرقابل توجیه و تفسیر برای انسانهای معاصر را نیز بدوش میکشد.

انتخاب نام "الله"، یکی از خدایان اعراب بت پرست و جاهل، برای خدای یگانه ی آسمانی در کنار به رسمیت شناختن انبیا و اساطیر بنی اسرائیل و عیسی مسیح، تمام نشان دهنده ترکیبی و تلفیقی بودن شریعت اسلام است. بر خلاف تبلیغات و ادعاهای آخرت فروشان عاقبت طلب، در قرآن حتی یک مطلب تازه و نو وجود ندارد. مطلبی که با ادیان و عقاید قبل از محمد و یا ضرورت‌های زمانی و مکانی خود او قابل توجیه تاریخی نباشد. به عبارت دیگر، هیچ مطلبی در قرآن نمیتوان یافت که یک انسان دوران ما را به آسمانی بودن و ماوراء زمینی بودن این کتاب معتقد گرداند. مبنای اساسی و پایه ای ایده آلیسم اسلام چون دیگر ادیان یکتاپرست پیش از آن، بر وجود خدائی غیر عادی، بقای روح، روز رستاخیز، پاداش و مکافات آخروی قرار دارد. ماحصل اجرای دستورهای خداوند و گردن نهادن به فرامین او رستگاری در آخرت و سربلندی در روز رستاخیز و دادگاه آخرت است. قسمت اعظم قرآن و عده های فریبنده و اغوا کننده است. وعده ای که شکم پرستان و شهوترانان شبه جزیره ی عربستان را از خود بیخود و مدهوش مینماید و حتی با علم و اطلاع به نسیه بودن آن، به هر نوع جنایتی و قساوت قلبی و امیدارد!

"متقیانرا در آن جهان مقام گشایش و هر گونه آسایش است. باغها و تاکستانهاست. و دختران که همه در خوبی و جوانی مانند یکدیگرند. و جامهای پر. هرگز سخن بیهوده و دروغ نشنوند. این مژدی بعبط و حساب پروردگار تست." (۳)

محمد که کاملاً با خصوصیات اعراب یعنی ساکنین سرزمین خود آشنائی دارد و از عادات ناپسند آنان با خبر است و میداند که قوم در برابر شکم، زنان و پسران خردسال که سبزه بر پشت لبانشان ندمیده است، ضعف دارند، بهتر از هرکس میداند که آنان را با چه وعده هائی بفریبید! علاوه بر آن، وی از مشاورت و راهنمایی مشاورینی باسواد و آگاه از ایران، افریقا، مصر و روم برخوردار است. بنا بر این بنام خدای کعبه و پروردگار جهانیان بر قیمت میافزاید تا اعراب را بیشتر از پیش شیفته و عده های خود نماید و آنها را وادار به اطاعت و پیروی از خود نماید.

جالب توجه است که محمد به ریزه کاریهای وعده ها نیز آگاه است و تلاش میکند تا راه هرگونه چون و چرانی را در مقابل اعراب ببندد. او با نازک بین و دقت کامل اعلام میکند که شرابهائی که در بهشت خداوندی میدهند، خواص زنجبیل دارد! زیرا زنجبیل طبعی گرم دارد و قدرت باء را زیاد میکند و او با اعلام این مطلب به اعراب اطمینان خاطر میدهد که غصه اش را نخورید! شما بدون مشکل و گرفتاری میتوانید تا دلتان میخواهد با دختران زیبای روی بهشتی بخوابید و با پسرای که تا ابد نوجوانند و پیر نخواهند شد، عمل لواط انجام دهید!

"و پاداش آن صبر کامل شان باغ بهشت و لباس حریر بهشتی لطف فرمود. که در آن بهشت بر تختها تکیه زنند و آنجا نه آفتابی ببینند و نه سرمای زمهریر. و سایه ی درختان بهشتی بر سر آنها و میوه هایش در دسترس و به اختیار آنهاست. و باجامهای سیمین و کوزه های بلورین بر آنها دور زنند. که آن بلورین کوزه ها نقره ی خام و به اندازه و تناسب مقدر کرده اند. و آنجا شرابی که طبعش زنجبیل گرم و عطرآگین است به آنها بنوشانند. آنجا چشمه ایست که سلسبیلش نامند. و در آن بهشتیان پسرای زیبا که تا ابد نوجوانند و خوش سیما، بخدمت میگردند که در آنها چو بنگری گمان بری که لؤلؤ منثورند. و چون آن جایگاه نیکو را مشاهده کنی عالمی پر نعمت و کشوری بینهایت بزرگ خواهی یافت.. بر بالای بهشتیان لطیف دیبای سبز و حریر سطر است و بر دست هاشان دستبند نقره فام و خدایشان شرابی پاک و گوارا بنوشاند. این بهشت بدین نعمت و عظمت پاداش اعمال و سیعتان مشکور و مقبول است." (۴)

و اگر چنانچه نپذیرند و نا فرمانی کنند، در آخرت آتش جهنم در انتظار آنهاست و در این جهان میمون شدن و سوسک شدن و غیره را باید پذیرا گردند.

"آنگاه که سرکشی و تکبر کرده و آنچه ممنوع بود مرتکب شدند و گفتیم بشکل بوزینه شوید که بس دور و باز مانده از رحمت خدا باشید." (۵)

میبینیم که زبان قرآن و محمد مبتنی بر استدلال و منطقی نیست که حتی در قرن ششم میلادی نیز از سوی نویسندگان و مصلحان جامعه به کار گرفته میشده است. (برای مثال مراجعه کنید به کتاب کلیله و دمنه و شیوه ی نگارش آن!) محمد خطاب به پیروانش حکم میکند که بکن و نکن. باید و نباید. زیرا پروردگار عالمیان چنین دوست دارد و بهشت و دوزخ را در ازای اعمال تو، میدهد. لکن حقیقت اینست که تنها جاذبه ی پاداش آخروی نبود که توده های عرب را بسوی محمد و آئین وی جذب نمود، بلکه ماحصل عادی و منافع دنیوی شریعت اسلام

بود که آنها را به خود جذب نمود. اسلام در عصر و زمانه ی ظهور خود، مبدل به ایدئولوژی قبایل بیابانگرد عرب برای اتحاد و تکامل اجتماعی شد. تکامل و اتحادی که اولین امپراطوری عرب را بوجود آورد. قبل از ظهور اسلام در شبه جزیره ی عربستان، اعراب در نقاط مختلفی، حکومت ها و دولت شهرهایی از خود داشتند که مهمترین آنها در قسمت هایی از شامات، صفحات جنوبی میان رودان (بین النهرین) و یمن قرار داشت. دولت شهرهایی نیز در مکه و مدینه وجود داشت. در دوران بعثت محمد و اعلام پیامبری او، تحولات اجتماعی و اقتصادی شبه جزیره عربستان به حدی رسیده بوده که میتوانست پذیرای ظهور یک ایدئولوژی واحد و یکدست به صورت اسلام باشد. این ایدئولوژی یکتاپرستانه طی مدت زمانی نسبتاً کوتاه توانست حکومتی متمرکز و پر قدرت از قبایل بدوی اعراب بیابانگرد و نواحی متدین تر شبه جزیره بوجود آورد و تهاجم و دست اندازی به کشورهای همجوار خود را آغاز کند.

ضعف و انحطاط اجتماعی و سیاسی و فرهنگی امپراطوریهای رم و ساسانی از سوئی و وعده ی تحولات اجتماعی نسبتاً مترقی اسلام، برای اقوام و قبایلی که جز شتر و کشتک و شن های بیابان چیزی نداشتند، از سوی دیگر موجب گسترش حکومت اسلامی و اعراب دوران جاهلیت شد. به این ترتیب اسلام به عنوان یک مذهب، برای قبایل چادر نشین و بیابانگرد عرب و سپس دیگر جوامعی که تحت حکومت آن قرار گرفتند نقش معینی را ایفا کرد. این نقش درست شبیه همان نقشی بود که قبل از ظهور اسلام و قدرت گرفتن آن در میان اعراب، آئین موسی برای بنی اسرائیل، آئین زرتشت برای اقوام پارسی و ایرانی و مسیحیت برای امپراطوری رم و سپس دیگر ملل اروپائی بازی کرده بودند.

چیزی نگذشت که حاکمیت اسلامی که در حقیقت حاکمیت اعراب چادر نشین و بی فرهنگ بر اقوام و ملل غیر عرب بود، چون سایر قدرتهای استیلاگر و غالب موجب اسارت خلق ها شد و مبارزات ضد عربی را در امپراطوری عظیمی که از سرحدات چین تا شمال افریقا و اسپانیا امتداد میافت سازمان دهی کرد. کوچ و مهاجرت قبایل عرب طی جنگهای توسعه طلبانه ی کشورگشایان عرب که زیر عنوان جهاد و مبارزه در راه خدا انجام میشد باعث گردید تا سرزمین های واقع در میان رودان و شمال افریقا بتدریج "عربی" بشوند و فرهنگ و سنن و آداب اقوام و ملل ساکن در آنها با خصلت های ملی و مذهبی اعراب مهاجر ترکیب شود و جوامعی چندملیتی را بوجود بیاورد. علاوه بر آن، بتدریج و با گذشت زمان، زبان عربی که زبان اقوام غالب و استیلاگر بادیه بود، جای زبانهای محلی را گرفت و خصوصیات ملی اقوام غیر عرب تحلیل رفت و بکلی نابود شد.

خیلی زود و در زمانی کمتر از گذشت یک نسل، حکومت شرعی اسلام بصورت حکومتی خاکی و دنیوی درآمد. بطوری که در دوران خلافت عثمان خلیفه ی سوم مسلمین، خلفای اموی و عباسی چهره ای کاملاً دنیوی بخود گرفته بود. از جانب دیگر عقاید و مناسک مذهبی که نشانه وحدت و همبستگی مسلمانان بود، از هم گسیخت و با گذشت زمان با اعتقادات مذهبی و آداب و رسوم اقوام و ملل ساکن در فلات ایران و دیگر کشورهای مفتوحه در هم آمیخت و مذاهب و طریقه های مختلفی را از بطن خود زائید.

یکی از مذاهب تفریقی که از بطن اسلام بیرون آمد و ایرانیان بنیانگذار ی و اشاعه آنرا از افتخارات خود میدانند، شیعه گری است. این مذهب اعتقادات اجتماعی و مذهبی غیر اسلامی و بیشتر ایرانی را با دستورات و فرامین اولیه اسلامی در هم آمیخته و آنها را در یک چهارچوب مذهبی گرد آورده است. مسئله ی امامت، مهدی نجات دهنده، همراه با یک رشته مناسک آئینی و اعتقادات بومی و محلی، مذهبی را بوجود آورد که به ایدئولوژی طبقات متوسط عصر مبدل شد. این ایدئولوژی و هواداران آن در مبارزه با حاکمیت خلفای عباسی و پادشاهان ترک، سنگ بنای تجزیه و استقلال طلبی را در امپراطوری عباسی پی ریزی نمودند. شیعه گری که در ایران و در قالب جنبش شعوبی رواج یافت، پس از تضعیف مرکز خلافت و جدائی عملی از امپراطوری اسلامی نتوانست به حیات خود ادامه دهد. چندی نگذشت که رو بخاموشی گذاشت و به شبستانهای مساجد خزید. با قدرت گرفتن امپراطوری عثمانی، جنبش شعوبی بار دیگر رو به رشد گذاشت و در آغاز بقدرت رسیدن صفویان و آغاز سلطنت شاه اسماعیل، با هدف مقابله با پادشاهان سنی مذهب عثمانی، بعنوان مذهب رسمی ایران پا بعرصه وجود گذاشت. شیعه دوازده امامی از اسلام و دستورالعملهای اولیه ی آن، فقط قرآن را پذیرفته و در بیشتر اصول اعتقادی خود با دیگر مذاهب بیرون آمده از بطن آئین اسلام اختلاف دارد!

روایات و احادیث مجعول و بی پایه ای که بنا بر مقتضیات زمان و با هدف گمراه نمودن و اغفال کردن توده های محروم از سوی زمینداران بزرگ و دستگاه خلیفه گری شیعی وابسته به آن جمع آوری شده اند، مبانی دیگر مذهب شیعه را تشکیل میدهند! اصل بنیادی اجتهاد، امکان بی حد و حصری را برای اتخاذ شیوه های غیر اصیل اسلامی و قرآنی در اختیار علمای مذهب شیعه قرار داده است! وجود صدها و بلکه هزارها مرکز تصمیم گیری در ام القرای اسلامی ایران خمینی زده، که روز روشن را بر توده های گرسنه و هستی باخته چون شب تار نموده اند و حکومت ترور و وحشت را بر سراسر خاک ایران گسترانیده اند، شاهدی است بر این مدعی!

شیعه گری از نظر فلسفی بر اساس اصالت عقل ارسطونی قرار گرفته است. علم کلام شیعه یعنی فرقه فلسفی اعتدالی را ایرانیان در مقابل علم کلام اهل تسنن یعنی پیروان خلفای راشدین و مذاهب چهارگانه حنبلی، مالکی، شافعی و حنفی قرار دادند. دستگاه مذهبی روحانیت شیعه مثل تمام دستگاههای مذهبی قرون اخیر در کشورهای اسلامی، متحد و مکمل نظام فئودالی و ارتجاع وابسته به قدرت های استعماری و استثماري بوده است. روحانیت شیعه در همه دوران حیات خود از اصل اجتهاد نه برای نوآوری و مترقی نمودن مذهب و دمیدن روح تجدد در کالبد آن بلکه برای ارائه خدمات روز افزون به قدرتهای ظالم و ستمگر حاکم و به انقیاد درآوردن توده های زحمتکش و استثمارشده استفاده کرده است. به این ترتیب اشتباه محض خواهد بود اگر اسلام و تشیع را در محدوده ی قرآن و کتب موجود مورد بررسی قرار دهیم و انتظار رسیدن به يك نتیجه گیری شسته رفته را داشته باشیم. آئین اسلام در هر جامعه ای و مذهب تشیع در جامعه ی بلاکشیده ی ما که پس از گذشت هزار و چهارصد همه چیزش را از دست داده و چون بیماری در حال احتضار نفس های واپسینش را میکشد، مجموعه ای است از اعتقادات رسمی و غیر رسمی مذهبی و قرآنی، مناسک و تشریفات که در طول تاریخ دور و دراز، دست خوش دگرگونی های گوناگون شده و به پیش پا افتاده ترین مسائل زندگی فردی و اجتماعی گسترش یافته و مجموعه ی تفکرات مدون و غیر مدون هزاران مغز منجمد شده ای که بنام پیشوایان عالیقدر و دانشمندان عالم اسلام و فقیه هان جلیل القدر عالم تشیع، سرنوشت توده های محروم و زحمتکشان جوامع را رقم میزنند.

احکام و دستوراتی که بصورت وحی بر پیامبر اسلام نازل شده و به مرور زمان، با همت و تلاش اندیشمندان و متفکران بزرگ ایران زمین به باور مردمانی زحمتکش و در بند مبدل شده است، امروزه نیز از سوی اعقاب و باز ماندگان همان اندیشمندان و روشنفکران که در طیف های گوناگون مذهبی، ملی - مذهبی، اصلاح طلبان، نواندیشان مذهبی و مارکسیست - لنینیستی فعالیت میکنند، تبلیغ و ترویج میشود و بعنوان آئینی اصلاح پذیر و قابل تطبیق با علوم و جهان معاصر معرفی میگردد. بویژه از سوی نیروهای باصطلاح مترقی و اپوزسیون خارج از کشور که به همگان توصیه میکنند، تا مبدا کسی یا کسانی در هیئت روشنفکر و دگراندیش به باور مردمان تلنگری بزنند و خواب هزار و چهارصد ساله ی توده ی غفلت زده و گرفتار اوهام و خرافات را دگرگون سازند! چهارده قرن پیش نیز اجداد و نیاکان همین روشنفکران و اندیشمندان، بنا بوظیفه ملی - میهنی خود به سرداران و بزرگان فاتح عرب نزدیک شدند و حلقه ی خدمت و بندگی آنان را در گوش نمودند. این بزرگان و متفکران، معلومات و هوش و فکر خود را با دست و دل بازی تمام در اختیار فاتحان عرب قرار دادند، زبان آنان را آموختند و آدابشان را فراگرفتند. در کوتاه مدت فرهنگ و لغات قوم فاتح را تدوین نموده و صرف و نحو آنرا درست کردند! این بزرگان با هدف آنکه سرداران عرب آنها را ببازي بگیرند و بر سر سفره های خود که از خون محرومان و اشک بی چیزان جامعه رنگین و پر رونق شده بود بنشانند، از اظهار هیچگونه انقیاد و بندگی خود داری نکرند. در پذیرش و اشاعه ی آئین جدید از عربها پیشی گرفتند و در مقام تحقیر فرهنگ و آئین های گذشته ی خود بر آمدند. (همان کاری که ملی گرایان و پیروان دکتر محمد مصدق در برابر خمینی کردند.) برای تقرب و نزدیکی به خلفای اموی و عباسی تا بدانجا پیش رفتند که عده ای از آنان حتی در آئینه نمینگریستند تا مبدا چهره ی کریه عجمی را در آن ببینند. بزرگان و اندیشمندان ایرانی در بالا بردن شأن و منزلت عرب و بزرگان آن قوم تا بدانجا پیش رفتند که شرافت و جوانمردی و بزرگواری را همه در وجود عرب دیدند. در منظر دید این خود باختگان و بیگانه پرستان، اعراب جاهلیت و بیابانگردان شبه جزیره ی عربستان که به نانی سیر و به نانی گرسنه بودند، نمونه ی حکمت، چکیده ی معرفت و سرمشق بشریت شناخته شدند و هر جمله ی جاهلانه و بی سر و ته شان وحی منزل و نمونه ی فرهنگ پیشرفته و پویا نامیده شد!

در قرآن که بزرگترین معجزه ی محمد نامیده شده است، بارها و بارها از مخالفین و مشرکین خواسته شده است تا بدون واهمه و نادیده گرفتن خشم و کینه ی شیطانی خلخالیها، لاجوردیها و حاج داودهای زمان که در کشتن مخالفین با هم مسابقه میگذاشتند، آیه ای یا جمله ای چون آیات قرآن بیاورند!

” ابو شهاب زهري گوید: از جمله نعمتها که خدا به پیغمبر خویش داده بود این بود که دو قبیله ی اوس و خزرج چون دو قوچ در خدمت پیمبر مسابقه داشتند و همینکه اوسیان خدمتی به پیمبر خدا میکردند خزرجیان میگفتند: ” بخدا به این فضیلت پیش پیمبر و مسلمانان بر ما پیشی نگیرند.“ و آرام نمیگرفتند تا کاری نظیر آن انجام دهند. و چون خزرجیان کاری میکردند، اوسیان چنین میگفتند. و چون اوسیان کعب بن اشرف را که دشمن پیمبر بود کشتند، خزرجیان گفتند: به این فضیلت بر ما پیشی نگیرند و با همدیگر سخن کردند که مردی که به دشمنی پیمبر همانند ابن اشرف باشد کیست و نام ابن ابی الحقیق که در خیبر مقیم بود به میان آمد و از پیمبر خدای برای کشتن او اجازه خواستند و او اجازه داد و هشت نفر از خزرجیان سوی او رفتند که عبدالله بن عتیک و مسعود بن سنان و عبدالله بن انیس و ابوقناده و خزاعی بن اسود از آن جمله بودند و پیمبر سالاری گروه را به ابن عتیک داد.“ (۶)

این در حالیست که بیشتر داستانها، روایات و حتی دستور العملهای آئین اسلام از فرهنگ و سنن اعراب جاهلیت و آئین یکتاپرستانه ی یهود بعاریت گرفته شده است! جملات، روایات و دستور العملهایی که تنها در میان اعراب بادیه نشین شبه جزیره ی عربستان، میتوانسته یك شاهکار محسوب شود. با مراجعه به لحن گفتار و خط و نشان کشیدن های محمد و خدای محمد، در این کتاب، به میزان و درجه ی جهل و نادانی ساکنان شبه جزیره ی عربستان در آن دوران بیشتر پی خواهیم برد.

در اسلام محوطه ی کعبه، مسجدالحرام و خانه ی ابوسفیان، بعنوان مکانهای امن شناخته شد. بدین معنی که احدی حق ندارد در این اماکن بر روی دیگری شمشیر بکشد و خون وی را بر زمین بریزد. امن بودن کعبه، مسجدالحرام و خانه ی ابوسفیان در واقع نسخه برداری از همان شش شهر اسرائیلی است که یهوه خدای بنی اسرائیل از موسی خواسته تا آنها را مشخص کند. هدف از معرفی این اماکن امن از دیدگاه یهود آن بوده که بیخود و بی جهت خون فردی که سهوا مرتکب قتل شده، ریخته نشود و گناهکار قبل از کشته شدن بدست خانواده ی مقتول فرصت مراجعه به قاضی و دادرسی را داشته باشد.

”سه شهر از آنطرف اردن بدهید و سه شهر در زمین کنعان بدهید تا شهرهای ملجا باشد. بجهت بنی اسرائیل و غریب و کسیکه در میان شما وطن گزیند این شهر برای ملجا باشد تا هر که شخصی را سهوا کشته باشد بآنجا فرار کند.“ (۷)

یکی دیگر از افتخارات مسلمانان، اینست که اسلام برای اولین بار ازدواج با محارم را ممنوع اعلام نموده و از این طریق زمینه ی پاکي خون و جلوگیری از امراض و نارسایی های ژنتیکی را فراهم نموده است. در حالیکه قرنهای پیش از ظهور اسلام، دیگران به این مهم توجه نموده و آنرا رعایت مینمودند. از جمله در آئین یهود که محمد بن عبدالله بیشتر تعالیم و دستورات آئینی خود را از آن بعاریت گرفته است، ازدواج با محارم، بویژه مادر و دختر حرام دانسته شده است. همچنین ازدواج با دو خواهر بطور همزمان قبیح و نکاح با زن پدر و ... حرام شمرده شده است.

”هیچ کس به احدی از اقربای خویش نزدیکی ننماید تا کشف عورت او بکند من یهوه هستم. عورت پدر خود یعنی عورت مادر خود را کشف نما او مادر تست کشف عورت او مکن. عورت زن پدر خود را کشف نکن آن عورت پدر تست. عورت خواهر خود خواه دختر پدرت خواه دختر مادرت چه مولود در خانه چه مولود بیرون عورت ایشان را کشف نما. عورت دختر پسر و دختر دخترت عورت ایشان را کشف نکن زیرا که اینها عورت تو است. عورت دختر زن پدرت که از پدر تو زائیده شده باشد او خواهر تو است کشف عورت او را مکن. عورت خواهر پدر خود را کشف مکن او از اقربای پدر تو است. عورت خواهر مادر خود را کشف مکن او از اقربای مادر تو است. عورت برادر پدر خود را کشف مکن و بزنی او نزدیکی نما او بمنزله ی عمه ی تو است. عورت عروس خود را کشف مکن او زن پسر تو است عورت او را کشف مکن. عورت زن برادر خود را کشف مکن آن عورت برادر تو است. عورت زنی را با دخترش کشف مکن و دختر پسر او یا دختر دختر او را مگیر تا عورت او را کشف کنی اینان از اقربای او میباشند و این فجور است. و زنیرا با خواهرش مگیر تا هووی او بشود تا عورت او را با وی مادامیکه او زنده است کشف نمائی.“ (۸)

آداب، رسوم و دستور العملهایی که در اسلام و رساله های عملی مجتهدین شعیه و حجج گرانقدر اسلام برای راهنمایی انسان ها و بهروزی آنان آورده شده است، مانند: غسل جنابت، غسل مس میت، سنگسار زناکار، مسح سر، مسواک زدن، گرفتن ناخن، استنجاء (شستن چای پلید و نجس که بول و غایط در آن بوده است. سنگ و کلوخ مالیدن) کندن موی زیر بغل، تراشیدن موی زهار، ختنه کردن پسران، قطع نمودن دست دزد، همه و همه از آئین یهود گرفته شده و حتی قبل از ظهور اسلام در بین اعراب متداول بوده است.

” و چون منی از کسی درآید تمامی بدن خود را به آب غسل دهد و تا شام نجس باشد. ... و هر زنی که مرد با او بخوابد و انزال کند به آب غسل کنند و تا شام نجس باشند“ (۹)

” هرکه میتی ی هر آدمی را لمس نماید هفت روز نجس باشد. و آن شخص در روز سوم خویشتن را به آن پاک کند و در روز هفتم طاهر باشد و اگر خویشتن را در روز سوم پاک نکرده باشد در روز هفتم طاهر نخواهد بود.“ (۱۰)

علاوه بر مسائل و موضوعهای مورد بحث، نمونه ی کامل برابری و تساوی انسانها در برابر خداوند بزرگ یهودیان و مسلمانان در این آیه ها بخوبی نمایان است.

” و مردیکه با زنی همبستر شود و آن زن کنیز و نامزد کسی باشد اما فدیة نداده شده و نه آزادی باو بخشیده ایشانرا سیاست باید کرد لیکن کشته نشوند زیرا که او آزاد نبود.“ (۱۱)

و در باره ی زنا، لواط و جماع کردن با حیوانات که از طرف حجج اسلام و دانشمندان بزرگ و عالیقدر دنیای اسلام و تشیع در اطراف آن هیاهو و غوغای فراوان برپا شده و رساله های قطور و قابل توجهی نوشته شده است و امروزه در ایران اسلامی هر روشنفکر و اسیر بیدفاعی را با اتهام واهی و بی اساس ارتکاب به عمل منافی عفت زنا و لواط در مقابل جوخه های اعدام قرار میدهند!

” و کسیکه با زن دیگری زنا کند یعنی هر که با زن همسایه ی خود زنا نماید زانی و زانیه البته کشته شوند. و کسیکه با زن پدر خود بخوابد و عورت پدر خود را کشف نماید هر دو البته کشته شوند خون ایشان بر خود ایشان است. و اگر کسی با عروس خود بخوابد هر دوی ایشان البته کشته شوند فاحشگی کرده اند خون ایشان بر خود ایشان است. و اگر مردی با مردی مثل با زن بخوابد هر دو فجور کرده اند هر دوی ایشان البته کشته شوند خون ایشان بر خود ایشان است. و اگر کسی زنی و مادرش را بگیرد این قباح است او و ایشان باآتش سوخته شوند تا در میان شما قباحی نباشد. و مردیکه با بهیمه جماع کند البته کشته شود و آن بهیمه را نیز بکشید. و زنی که به بهیمه ای نزدیک شود تا با آن جماع کند آن زن و بهیمه را بکش البته کشته شوند خون آنها بر خود آنهاست.“ (۱۲)

تکیه ی محمد بر مردان عرب است. مردان جامعه ای مردسالار که زنان را جزء اموال خود میدانند و برایشان کوچکترین ارزشی قائل نیستند. محمد و پروردگارش بدون مشخص نمودن حدود و ثغور عمل ناشایست، زنان را به بازداشت در خانه و زندانی شدن تا پایان عمر محکوم میکنند!

” زنایکه عمل ناشایسته کنند چهار شاهد مسلمان بر آنها بخواهید چنانچه شهادت دادند در اینصورت آنها را در خانه نگهدارید تا زمان عمرشان بپایان رسد یا خدا برای آنها راهی پدیدار گرداند.“ (۱۳)

(قابل توجه است که خداوندگار عالم و کسی که خود بشر را آفریده و سرنوشت وی را از روز ازل رقم زده است، و او را بصورتی آفریده که در همه ی لحظات عمر به قیم و تکیه گاهی بنام الله نیاز داشته باشد بدون ذره ای احساس، دستور کشتن و سوختن او را در میان شعله های آتش میدهد.

” و شما در زمین هیچ قدرتی ندارید و از کوچکترین قوای جهان زبون و عاجزید و غیر خدا در عالم یار و یاور نخواهید داشت.“ (۱۴)

” زن زانیه یا بی عصمت را نکاح ننمائید و زن مطلقه از شوهرش را نگیرند زیرا او برای خدای خود مقدس است. ... و دختر هر کاهنی که خود را بفاحشگی بی عصمت ساخته باشد پدر خود را بی عصمت کرده است باآتش سوخته شود. ... و بیوه مطلقه و بی عصمت و زانیه اینها را نگیرید فقط باکره از قوم خود را بزنی بگیرید.“ (۱۵)

از پروردگاری که بیرحمانه و شقاوتمندانه فرمان سنگسار نمودن حیوانی زبان بسته را میدهد نباید توقعی بهتر از این داشت! فقط باید از کسانی که عدم تجاوز به اعتقادات و باورهای دینی توده ها را موعظه میکنند، پرسید که پای بندی مردمان به این اصول و موازین سنگدلانه و حیوانی چه سودی بحال توده ها و جامعه ی انسانی دارد؟ جز اینکه این دژ و حصار کشیده شده بر گرد توده های زحمت، زمینه ی غارت و چپاول آنها توسط غارتگران و زلواهای جامعه بشری فراهم میکند و آنان از ترس و وحشت خشم پرودگار جرات دم زدن و اعتراض نمودن پیدا نمیکند؟ آیا شما که داعیه ی نجات زحمتکشان و توده های زحمت را دارید، با این موضع گیریهای خود، ماهیت اصلی خود را برملا نمیکنید؟

” و هرگاه گاوی به شاخ خود مردی یا زنی را بزند که او بمیرد گاو را البته سنگسار کنند و گوشتش را نخورند و صاحب گاو بیگناه باشد. ولیکن اگر گاو قیل از آن شاخ زن میبود و صاحبش آگاه بود و آنرا نگاه نداشت و او مردی یا زنی را کشت گاو را سنگسار کنند و صاحبش را نیز بقتل برسانند.“ (۱۶)

در پناه چنین پروردگاری و در سایه ی چنین قوانینی است که کلیسای واتیکان در تمام دوران قرون وسطا دانشمندان و متفکرین جامعه ی بشری را به بیدادگاههای انگیزاسیون میکشاند و فرمان کشتن، سوختن و توبه نامه نویسی آنان را صادر میکند. بر همین پایه و اساس رژیم صهیونیستی اسرائیل هر روزه جنایتی تازه میآفریند و آخوندهای حاکم بر ایران، کشور را بزندان بزرگ مبدل مینمایند و روزانه صدها نفر را به قربانگاههای قرون وسطایی گسیل میدارند. با اتکا به فرامین چنین پروردگاریست که دولتهای سرمایه داری جهان هر روزه در گوشه ای از جهان دست به جنایتی تازه میزنند و هزاران زن و کودک و پیر و جوان را بخاک و خون میکشند!

” اگر مردی یافت شود که با زن شوهرداری هم بستر شده باشد پس هر دو یعنی مردیکه با زن خوابیده و زن کشته شوند پس بدی را از اسرائیل دور کرده ای. اگر دختر باکره ای بمردی نامزد شود و دیگری او را در شهر یافته با او همبستر شود. پس هر دوی ایشان را نزد دروازه ی شهر بیرون آورده

ایشان را با سنگها سنگسار کنند تا بمیرند اما دختر را چونکه در شهر بود و فریاد نکرد و مرد را چونکه زن همسایه ی خود را ذلیل ساخت پس بدی را از میان خود دور کرده ای“ (۱۷)
این جاست که همه ی حکومت های جهان بویژه آنها که رنگ و بوی مذهبی تری دارند، بجای ریشه کن نمودن علل همه ی این بدبختی ها که گریبانگیر جوامع بشری شده است، به سراغ معلول ها میروند و با دست یازیدن به جنایت و کشتار در صدد اصلاح جامعه و قطع ریشه های فساد بر میآیند!

براستی حکومتگران جوامع اسلامی و بویژه روحانیون حاکم بر ایران که بنا به ادعای خود تکیه بر جای محمد و امام اول شیعیان زده اند، علل خود فروشی زنان و بویژه همسران شهدای جنگ هشت ساله با عراق را در ام القرای اسلامی نمیدانند؟ بر کدام يك از آنان که در کار فروش دختران خردسال به شیوخ کشورهای حاشیه خلیج فارس نیز هستند پوشیده است که رواج فحشاء و تن فروشی زنان بدلیل فقر و فلاکتی است که جامعه ی فلک زده را در کام خود فرو برده است؟ و آیا این حیوانات خوش علف، علت فقر و ویرانی جامعه را نمیدانند؟ بیست و سه سال پیش و زمانی که دستگاه خلیفه گری شیعه بر سرنوشت مردم و جامعه حاکم نشده بود، بیشتر این مبارزین نستوه و مجاهدین خستگی ناپذیر، کاملاً میدانستند که وابستگی به امپریالیسم جهانخوار، غارتگری خاندان پهلوی و خانواده های هزار فامیل که منافع انحصارات بین المللی، صهیونیسم و فراماسونری را پاسداری میکردند، باعث و بانی همه ی بدبختی ها و فلاکت جامعه است! اکنون آنان نمیدانند؟ در حقیقت نمیدانند چون بجای سلف خود تکیه زده اند و رهروان همان راهند! اصلاح طلبان و نواندیشان دینی نیز در حال حاضر علل و ریشه های بدبختی توده ها را بخوبی میبینند و بر پایه بیش و پایگاه طبقاتی خود نسخه های درمانی و تسکین دهنده می نویسند! فردا چه خواهند گفت؟

” باید شما مومنان هر يك از زنان و مردان زناکار را بصد تازیانه مجازات و تنبیه کنید و هرگز در باره ی آنان در دین خدا رأفت و ترحم روا مدارید اگر بخدا و روز قیامت ایمان دارید و باید عذاب آن بدکارانرا جمعی از مومنان مشاهده کنند.“ (۱۸)
و اگر با همسر قانونی خود همبستر شوند، موظفند دستورات جهان شمول و انسان ساز رسول خدا را آویزه ی گوشهای خود نمایند:

« در حدیث معتبر از رسول (ص) منقول است: چون مرد و زن جماع کنند عریان نشوند مانند دو خر، زیرا اگر چنین کنند ملائکه از ایشان دور میشوند.» (۱۹)
اینهم در باره ی آنچه بنام سنت رسول و ائمه بخورد ملت‌های مسلمان و بویژه مردم محروم ایران داده میشود! پروردگار خطاب به ابراهیم، پیامبر بنی اسرائیل و جد بزرگوار محمد بن عبدالله چنین میگوید:
” این است عهد من که نگاه خواهید داشت در میان من و شما و ذریت تو بعد از تو هر ذکوری از شما مختون شود. و گوشت فلفه ی خود را مختون سازید تا نشان آن عهده ی باشد که در میان من و شماست.“ (۲۰)

خشتی دیگر از برج و باروی معبد مقدس باورهای توده ها که یورش بردن بدان گناه کبیره محسوب میشود و نباید تا آخر زمان مورد تعرض و هجوم قرار گیرد! ختنه کردن زنان است. این سنت الهی هنوز هم در قسمتهایی از غرب، جنوب و جنوب غربی کشور ما به عنوان سنت رسول اکرم و ائمه ی اطهار رواج دارد و از آن با چنگ و دندان و عصبیت های قرون وسطایی پاسداری میشود! این سنت مقدس و دوران ساز نیز قبل از بعثت محمد، در میان اعراب جاهلیت رواج داشته و از سوی او بعنوان سنتی اسلامی پذیرفته شده است.

« در روایت دیگر از امیر المؤمنین (ع) منقول است: ختنه نکنند زنان را مگر بعد از هفت سال. در حدیث معتبر منقول است: چون زنان بخدمت حضرت رسول (ص) هجرت کردند، زنی آمد که او را ام حبیب میگفتند و زنان را ختنه میکرد. حضرت فرمود: ای ام حبیب آن کاری که داشتی هنوز داری؟ گفت: بلی یا رسول الله. مگر آنکه نهی فرمائی و من ترک کنم. حضرت فرمود: نه، بلکه حلال است. بیا تا تو را بیاموزم که چه باید کرد. چون ختنه کنی زنان را بسیار به ته مبر و اندکی بگیر که رو را نورانی تر و رنگ را صاف تر میگرداند و نزد شوهر عزیز تر میدارد.» (۲۱)

این حدیث که از سوی یکی از بزرگترین و معتبرترین دانشمندان عالم تشیع و قدرتمندترین فرد جامعه ی دوران صفویه پس از پادشاه اسلام پناه، نقل شده است، علاوه بر آنکه بازگو کننده ی قدمت و سابقه ی این سنت در جامعه ی عرب و رواج آن در دوران پیش از اسلام است، تبحر، تخصص و شناخت محمد را نیز در این زمینه میرساند!

” از حضرت امام جعفر صادق (ع) منقول است کسی که ختنه نکرده باشد، پیشنمازی مردم نکند و گواهی مقبول نیست و اگر بمیرد بر او نماز نکنند. زیرا که بزرگترین سنت‌های پیغمبر را ترک کرده است، مگر آنکه از ترس مردن ترك کرده باشد. در حدیث دیگر منقول است: اول زنی را که ختنه

کردند، هاجر مادر اسماعیل بود که ساره، مادر اسحق از روی غضب او را خخته کرد و باعث زیادتی خوبی او شد و از آن روز سنت جاری شد که زنان را خخته کنند.“ (۲۲)

پروردگار، جابجای قرآن و گفتگوهای خود با پیامبر، فراموش میکند که پیامبرش را فرستاده تا خلائق را از جهل و گمراهی و بت پرستی برهاند. بنا بر این مرتباً رسول خود را مورد خطاب قرار میدهد و از وی میپرسد که مگر مردم نمیدانند؟ مگر اطلاع و آگاهی ندارند؟ از همه مهمتر اینکه بطور مرتب ادعا میکند که روزی دهنده است! فاصله ی بین فقیر و غنی را خودش آفریده و بشر را در تغییر سرنوشت خود و آنچه از روز ازل مقرر داشته اند، قدرتی نیست!

” آیا مردم نمیدانند که خدا البته هر که را خواهد روزی وسیع دهد و هر که را خواهد تنگ روزی سازد در این هم ادله قدرت الهی برای اهل ایمان پدیدار است.“ (۲۳)

جالب توجه است که همه احوال خلق در دفتر علم ازلی وی ثبت است و او خود همه چیز را از قبل میداند و بر همه چیز عالم و دانا است. حال چرا او پیامبرش را مورد پرسش قرار میدهد و از او میخواهد تا احوال بندگان را بر وی بیان دارد! از اسرار الهیست و رموز آن بر همگان پوشیده است! همانسان که انسانها را بخاطر انجام اعمال و کرداری که خود از روز ازل بر پیشانییشان نوشته است بازخواست میکند و وعده ی آتش جهنم و عذاب الیم میدهد!

” هیچ جنبنده ای در زمین نیست جز آنکه روزیش بر خداست و خدا قرارگاه و آرامشگاه او را میداند و همه احوال خلق در دفتر علم ازلی خدا ثبت است. و او خدائست که آسمان و زمین را در فاصله شش روز آفرید و عرش با عظمت او بر آب قرار یافت تا شما را بیازماید که عمل کدام يك از شما نیکوتر است و ای رسول محققا اگر باین مردم برگویی که پس از مرگ زنده خواهید شد همانا کافران خواهند گفت که این سخن را هرگز حقیقتی جز بسحر و خیال موهوم نیست.“ (۲۴)

چنین حکیم بینا و دانائی که بر همه چیز آگاه و بر تمام اعمال بندگان خود محیط است، ناگاه بی مهابا بدون در نظر گرفتن غارتگری های بی حد و حصر ز الوصفتانی که خود آفریده، به آنان قدرت داده و بر سر زحمتکشان گمارده و به این خلقت ضد انسانی خود نیز میبالد و به جهانیان فخر میفروشد، فریاد میزند که دست مرد و زنی را که گرده ی نانی دزدیده تا خود و یا فرزندش را از چنگال دیو گرسنگی برهاند، قطع کنید! بر خوردی جاهلانه چون اعراب دوران جاهلیت شبه جزیره ی عربستان که بخاطر چند دانه خرماي خشك که گرسنه ای از نخلشان میچید تا خود را از گرسنگی برهاند، گردنش را میزدند و این کشتن را برای خود افتخاری بزرگ میدانستند!

” دست مرد دزد و زن دزد را بکفر عملشان ببرید این عقوبتی است که خدا بر آنان مقرر داشته و خدا مقتدر و داناست. .. در تورات بر بنی اسرائیل حکم کردیم که نفس را در مقابل نفس قصاص کنند و چشم بمقابل چشم و بینی را به بینی و گوش را بگوش و دندان را بدندان و هر زخمی را قصاص خواهد بود پس هرگاه کسی بجای قصاص بصدقه راضی شود نیکی کرده و کفاره ی گناه او خواهد شد و هر کس خلاف آنچه خدا فرستاده حکم کند چنین کس از ستمکاران خواهد بود.“ (۲۵)

صلح، مدارا، گذشت و برخورد های بشردوستانه در قاموس و تعالیم پروردگار عالمیان جایی ندارد و آن بزرگوار چنان میانیدید و بر مسند قضاوت میشیند که شیخ صادق خلخال، محمدی ریشهری، گیلانی، نیری، رازینی و... میشینند! همچنان که در گذشته خلفای اموی و عباسی، پاپها و کاردینال های کلیسای و اتیکان و دیگر نمایندگان خدا و قاضیان شرع مقدس نشستند و سیاهه ای از جنایت و سفاکی های ددمنشانه بر جای گذاشتند!

” شکستگی عوض شکستگی چشم عوض چشم دندان عوض دندان چنانکه بان شخص عیب رسانیده همچنان باو رسانیده شود. و کسیکه بهیمه ای را کشت عوض آن را بدهد اما کسیکه انسانرا کشت کشته شود.“ (۲۶)

و در این مورد، گوئی با محمد یزدی و مصباح یزدی رو در رو ایستاده ای و به خطبه های نماز جمعه آنان گوش میدهی! جانورانی در هیئت انسان که خونخواری را میستایند و کشتار انسانهای بیگناه و اسیر را مایه ی فخر و مباهات خود میدانند. چون بحقیقت مسلمانند و فرامین پروردگار خود را فرمانبرند!

” متاع مرد بر زن نباشد و مرد لباس زن را نپوشد زیرا هر که این را کند

مکروه یهوه خدای تو است.“ (۲۷)

بعضی از شخصیت ها و محافل روشنفکری مذهبی و اصلاح گران دینی طی چند دهه اخیر از اسلام متجدد، انسانی و طرفدار دمکراسی سخن بمیان آورده و تلاش ورزیده اند تا آیات و سوره های قرآن را با قوانین تکامل، ژنتیک و دیگر علوم همساز نمایند! بویژه در این دو دهه ی اخیر که تشنه رسوائی پیشوایان دینی و قوانین ضدبشری و قرون وسطائی این آخرین آئین یکتاپرستی آسمانی در همه زمینه های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و غیره از بام فتاده و توده های زحمتکشی که با هدف بکرسی نشاندن این دیوصفتان آدمخوار در برابر

ارتش تا دندان مسلح رژیم پهلوی، ایستادگی نموده و جمهوری اسلامی را بر خود مسلط نمودند، در حال حاضر از عدالت و دادگستری این دین پناهان که در شفاوت و بیرحمی و غارتگری روی چنگیزخان مغول و تیمور لنگ را سفید کرده اند، به جان آمده و بروز سیاه نشسته اند!

این شخصیت ها و محافل، با هدف نجات مذهب و تزریق خونی تازه در رگهای یخ زده و منجمد شده ی آن، مذهب توده های عامی و زحمتکشان تخریب شده را که توسط دستگاه مذهبی روحانیون حاکم اداره میشود و در این دوران بیست و سه ساله، چهره ی کریه و ضد بشری خود را باندازه ی کافی بی نقاب نموده است، بعنوان اعتقادات خرافی، غیر اصیل و آغشته شده به آلودگیهای مضر، مردود شناخته و از اسلام منزه و آلوده نشده ی صدر اسلام، حکومت عدل علی و اسلام توجیه شده و انطباق داده شده با علوم مترقی و پیشرفته در عصر حاضر سخن میگویند. باید این پدیده را با دقت و احساس مسئولیت های میهن پرستانه و بشر دوستانه بررسی کرد و با شناخت دقیق و سنجیده با آنان مقابله نمود و توده ی رنجبران را از این ترفند های فرزندان شیطان رهانید.

ادیان و مذاهب، در طول زمان و بنا بر موقعیت های تاریخی و جغرافیایی و شرایط زمانی و مکانی و درجه ی پیشرفت علوم و سطح آگاهی های توده ها تغییر مییابند و توسط مصلحان و تجدیدنظر طلبان مذهبی که وظیفه حفظ و نگهداری این افیون جامعه ی بشری را بر عهده دارند، حواشی ها و زائده هایی به آنها اضافه میشود. معذالک از یک تحجر و دکماتیسیم خاص برخوردارند. بدین معنی که با همه ی تلاش و کوشش اصلاح طلبان و تجدید نظر کنندگان و تغییراتی که با هدف متجدد کردن و همخوان نمودن آن با شرایط موجود جامعه صورت میگیرد، مبانی و شرایع اصلی مذاهب، با جان سختی و بدون ذره ای تغییر همچنان در کنار دیگر عقاید حفظ میشوند و به زندگانی خود ادامه میدهند! تا دگر باره فرصتی بدست آورند و چهره واقعی خود را که مدت زمانی برده پوشی شده است، نشان دهند! در مقابل این تحجر و سکون مذهب، جامعه حرکت میکند و در زمینه های گوناگون تکامل می یابد. ضرورت های سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی، تجدید نظر در تعالیم و دستورات مذهبی را الزام آور میسازد، زیرا فرمانروایان جامعه میبینند که اعمال قوانین مذهبی به سبک و سیاق گذشته کارائی خود را از دست داده و توده های مردم نیز با نومیدي و یأس نسبت به مذهب حاکم مینگردند! اما دیری نمیباید که تحجر و دکم های مذهب دگر باره جان میگیرند و چون سلاحی مخرب و ویرانگر در اختیار ستمگران قرار میگیرند!

مثلا جنبش "لوتری و پروتستان" را در آئین مسیحیت در نظر بگیرد. این جنبش بخاطر انطباق این دین با جامعه ای در حال دگرگونی و فرماسیون اقتصادی نوینی که پایان عمر نظام فئودالیسم را آشکار میساخت، به حرکت در آمد و مورد توجه و پشتیبانی توده های ستم کش و بهره ده قرار گرفت! نباید از نظر دور داشت که مذهب پروتستان، از همان آغاز ظهور جامعه سرمایه داری، مقتضیات آن را پیش بینی کرده بود. مارتن لوتر (Martin Luther ۱۵۴۶ - ۱۴۸۳) اصلاح طلب مذهبی آلمانی و استاد فلسفه دانشگاه ارفورت که با تجدید نظر در مسیحیت، آئین پروتستان را بنیان گذارد، در موعظه ای علیه رباخواری و غارتگری کلیسا، خطاب به کشیشان چنین گفت: "هر چه میخواهی زبان بخودستایی، بآرایش و پیرایش خویشتن بگشای. ... ولی کسیکه بیش از آنچه میدهد میستاند رباخوار است و این خود خدمت بغیر نیست بلکه قدم برداشتن بزبان دیگری است. عینا مانند کسی که کلاهبرداری و غارت میکند. هر چیزی را که بنام خدمت یا نیکوکاری مینامد، نیکی و خدمت نیست. یک مرد و زن زناکار بهم خدمت میکنند و بیکدیگر لذت میبخشند. یک سرباز مزدور بنا بحرفه ی خود بیک آدم کش خانه آتش سوز باین نحو خدمت میکند که او را در آدمکشی و راهزنی و غارت و در تجاوز باموال و اشخاص یاری مینماید. خدمت هواداران پاپ به همکیشان ما اینست که همه ی آنها را غرق نمیکند، نمیسوزانند، نمیکشند و همه ی آنها را در زندانها نمیپوسانند بلکه برخی از آنها را زنده نگاه میدارند و فقط باین اکتفا میکنند که پس از ضبط کلیه ی دارائی، آنها را طرد مینمایند. ابلیس نیز به خدمتگزاران خود خدمت بزرگ و بی اندازه میکند. ... خلاصه آنکه عالم روزانه پر از خدمات و نیکی کاریهایی بزرگ و عالی است."

کاتولیسم در آغاز جنبش، در مقابل این تجدید نظرطلبی دست به مقاومت و پایداری زد، اما سرانجام در مقابل این ضرورت های تاریخی که همچون بهمنی هولناک و سیلابی بنیان کن فرود آمده بود، تاب نیاورد و از روی اجبار در برابر قسمتی از این اصلاحات تسلیم شد و به بزرگ نمودن چهره خود در مقابل نظام نوپا و جوان سرمایه داری نمود. مدت زمانی طولانی نگذشت که پروتستانیسیم نیز در مقابل سرمایه داری نو پا سر تسلیم فرود آورد و حقانیت آنرا پذیرفت!

"مسیحیت با آئین انسان مجرد خویش و بویژه نوع تکامل یافته بورژوا پسند آن یعنی پروتستانیسیم و دئیسم (اندیشه ای که معتقد به غیرجسمانی بودن خداوند است) و غیره برای جامعه تولید کنندگان کالا متناسب ترین ادیان است زیرا در چنین جامعه ای مناسبات اجتماعی تولید بطور کلی عبارت از این میشود که تولیدکنندگان محصولات خود را بعنوان کالا و بنا بر این مانند ارزش تلقی میکنند و کارهای انفرادی خویش

را در این قالب شیء ای بصورت کار مساوی انسانی در برابر یکدیگر قرار میدهند. در شیوه تولید آسیای کهن و ادوار باستانی و غیره تبدیل محصولات به کالا و بالنتیجه زندگی انسان بعنوان تولید کننده کالا نقش فرعی بازی میکند ولی هر قدر جامعه اشتراکی بمرحله زوال خود نزدیک میگردد بر اهمیت این نقش افزوده میشود. (۲۸) اسلام و مذهب شیعه نیز در دوران حیات خود، برای جوامع فئودالی و حکومتیهای وابسته به امپریالیسم و انحصارات بین المللی یگانه آئین متناسب و در خور بوده و بیهای تیره روزی توده های مردم خدمات شایان توجهی بانان نموده است. با نگاهی گذرا و سطحی بتاریخ معاصر ایران، از انقلاب مشروطیت تا کنون بعمق فجایع ای پی خواهیم برد که فنودالیسم، حکومت های وابسته و دستگاه خلیفه گری شیعه بر سر مملکت و مردم دربندش آورده اند!

در قرن اخیر روشنفکران و مصلحان جوامع اسلامی، بدلیل آشنائی با مسائل نوین اجتماعی و در نتیجه ی تماس با جوامع صنعتی غرب و تحت تاثیر تحولات اجتماعی تازه ای که در جامعه های استعمار زده بوقوع پیوسته است، به کهنه بودن، ناکارائی و عدم تحرك اسلام و لزوم انطباق آن با مقتضیات زمان و پیشرفتهای علمی صنعتی پی بردند. شخصیتها و جناحهایی از این روشنفکران و اصلاح طلبان، دست یازیدند به يك سري اصلاحات، تجدید نظر و تجدد طلبی را برای حفظ اسلام و ادامه ی حیات این دین لازم شمردند و به کوشش هائی ناپیگیر و ناموفق در این زمینه دست زدند. این کوشش های اصلاح طلبانه، تا پیش از ظهور حاکمیت دستگاه خلیفه گری شیعه برهبری خمینی در ایران و جنبش طالبان در افغانستان که قرآن و سنت های رسول الله و دستورالعملهای ائمه ی دین را راهنمای عمل خود قرار داده و جامعه ی صدر اسلام و دوران حیات محمد را پس از گذشت هزار و چهار صد سال احیاء و بازسازی نمودند، در جنبه های زیر ظاهر شد:

۱ - با کمک گرفتن از مکتب های فلسفی متافیزیکی غرب که بر يك جهان بینی ذهن گرا، دگم و متحجر، غیر فعال و غیر جامع استوار است و ارتباطهای ضرور و سرچشمه های درونی حرکت و در نتیجه دورنمای تکامل طبیعت و جامعه را نمیبیند و به همین دلیل ساده نمیتواند به شناخت کاملی در باره روندهای طبیعت و جامعه بیانجامد و راهنمای عمل باشد، به مردود شناختن مبانی و مفاهیم عادی و پیش پا افتاده ای از قرآن که توده ها و عوام الناس از این کتاب ادراک میکنند، دست زدند. آنان تلاش نمودند تا از آیات و محتوای قرآن تفسیری فلسفی آنهم بصورت متافیزیکی ارائه دهند.

در نتیجه این تلاشهای عوام فریبانه، زبان قرآن، به زبانی تمثیلی و پنداری مبدل شد. زبانی عجیب و غریب و ساختگی که برای خواص و قشرهای اصلاح طلب دینی، معانی دیگری جز معنی هائی داشت که برای عوام الناس دارد. آنان متوقع بودند که با این نوآوریهای بی پایه و اساس، فاصله ی هزار و چهارصد ساله ی تکامل جامعه بشری و به عبارتی دیگر فاصله ای راکه بین اعراب بدوی شبه جزیره ی عربستان و توده های که در قرن ام و تسخیر کهکشانها، وجود دارد پر نمایند.

۲ - تابوها، خرافات، و موهومات، یعنی محرّمات اسلام و مقدسات دین اسلام و مذهب شیعه ی اثنی عشری، با توسل به علوم معاصر و پیشرفتهای جامعه ی بشری توجیه شد. باین ترتیب تحریم ” مشروبات الکلی“ ، ” خوردن گوشت خوک“ ، ” ختنه نمودن پسران“ ، ” برتری طبیعی مردان“ و ” ناقص العقل بودن زنان“ با پزشکی نوین انطباق داده شد. از سوی دیگر، فیزیک و شیمی و دیگر علوم دقیقه ی تجربی و عقلی، از سوی این اصلاح طلبان و تجدیدنظر کنندگان، به خدمت مذهب درآمد و نقش علم کلام قرون وسطانی را در توجیه مذهب ایفا کردند.

۳ - با مطالعه ی آثار و نوشته های کسانی چون مهندس بازرگان، سحابی، طالقانی، علی شریعتی و غیره در مییابیم که کوشش های فراوانی بعمل آمده تالیاتی از قرآن بیرون آورده شود که با تمایلات اجتماعی ترقی خواهانه عصر ما انطباق داده شود و در مقابل ده ها و صدها آیه که نظام اجتماعی کهنه را توجیه و تائید میکنند مورد اغماض و چشم پوشی قرار گیرند.

با مطالعه و بررسی وضعیت ایران در سالهای اخیر و غور در باره ی وقایع و اتفاقات پیش و پس از انقلاب بهمین به این طرف، یعنی از آن روزی که مردم عکس زعیم و ناجی خود را بر روی سطح ماه دیدند تا امروز که به غیر از کینه و نفرت بجا ی مانده از وی را در آئینه ی سینه های سوخته ی خود و منشور اشک کودکان گرسنه شان نمیبینند، در مییابیم که علیرغم همه این کوشش های روشنفکرانه و اصلاحگرانه، توده مذهبی و مردم عوام که با همت و تلاش همین روشنفکران و مصلحان در همسوئی با رژیم های فئودالی و وابسته بسرمایه داری غارتگر غرب در بیخبری و ناآگاهی نگاه داشته شده اند، از این تفسیرها و تعبیرهای ساختگی، تمثیلی و پنداری از قرآن و احادیث و روایات مذهبی بدور اند و سرشان بکار خودشان است.

گذشته ی تاریخی جامعه ی ما نشان میدهد که توده ی مذهبی، با همه ضرباتی که خورده اند و بلاهایی که از جانب دین مداران آخرت فروش و خفاشان خون آشام در طول تاریخ بر سرشان آمده، بغلت نا آگاهی و در

بیخبری نگاه داشته شدن، اسلام و شیعه اثنی عشری و دستگاه ارتجاع مذهبی روحانیت را با تمام رنگ پریدگی و ارتجاعی بودنش بیشتر قبول دارد تا نظریات ارتجاعی و ضد علمی این متجددین و اصلاح طلبان. به این دلیل ساده، که کوشش و تلاشهای این اصطلاح طلبان که از سالها پیش از انقلاب بهمن ماه ۱۳۵۷ دست به اصلاحگری و تجدید نظر در قرآن و تعالیم اسلام زدند تا این تاریخ در محیط بسیار کوچکی محدود مانده و راه بجائی نبرده است. به این ترتیب صرف نظر از این که تعبیرها و تفسیرهای تجدد طلبانه، کوششی عبث و بیهوده در جهت زنده کردن آئینی است که خواه ناخواه محکوم به فنا و نیستی شده است و با تمایلات ترقی خواهانه بشر معاصر و پیشرفتهای علمی و صنعتی موجود هماهنگی ندارد، از نظر پذیرفته شدن توسط توده های عقب مانده ی مذهبی جامعه نیز محکوم به شکست است و دیری نخواهد پائید که توده های محروم علل غائی و نهائی تمام بدبختی ها و سیه روزی های خود را در یابند. کوشش ها و تلاشهای نو اندیشان و اصلاح طلبان مذهبی بعلت رشد و بالندگی جوانانی که ظلم و ستم حکومت مذهبی را در عنفوان جوانی خود با گوشت و پوست و استخوان تجربه کرده و از سوابق پاره ای از نیروهای اصلاح طلب و نواندیش جامعه نیز آگاهی دارند، قادر نخواهد بود در سطح جامعه، مذهب را نو و اصلاح کند. جوانان ایرانی نابسامانی و فقر و فلاکت جامعه را نتیجه ی حکومت دینی و وابستگی دین مداران عوام فریب بقدرتهای غارتگر غربی میدانند. آنها هر روزه شاهد ترکتازی و غارتگری روحانیون اسلام پناه شیعه و آقازاده آنان بوده و نیک میدانند که بیکاری، بی سرانجامی و بدون آینده بودن آنان در ارتباط مستقیم با بیدادگری و ستم جانوران درنده خوئی است که از جانب پروردگار بر آنان حکومت میکنند و با اجرای قوانین قرون وسطائی اسلام، لذت تفریح و سرگرمیهای سالم را نیز از آنان گرفته اند. از سوی دیگر بعلت وجود جوانان و ناآگاهی و خفقانی که جامعه را در تاریکی فرو برده، اصلاح طلبان قادر نخواهند بود که تفسیرها و تعبیرهای خود را به توده های کهن سال مذهبی نیز عرضه کنند. به این ترتیب این جماعت روشنفکر، در صورت پایبندی به اسلام و پافشاری بر عقاید قرون وسطائی خود، در نهایت محکوم به دنباله روی از نحوه تلقی مذهبی عوام بوده و ناچارند سیادت مراجع مذهبی و آخرت فروشان مورد احترام توده ها را در کلیه مسائل مذهبی بپذیرند. بدانسان که محمد خاتمی بعنوان رهبر جنبش اصلاح طلبی و رئیس قوه ی مجریه ی مملکت، قادر نیست قانون اساسی همین جمهوری را زنده نگاهدارد.

علاوه بر این در بررسی موقعیت مذهب و آثار مخرب و ویرانگر آن در جامعه نباید دیدگاه و مذهب عده ی قلیلی از روشنفکران را مورد توجه قرار داد و به بهانه کلمات و جملات قشنگ و زیبایی عده ی محدودی که از روی ناچاری و در مبارزه قدرت برای بزانو در آوردن حریف یا فریب مجدد توده ها بر زبان میآورند، سرنوشت ملت و کشوری را ببازی گرفت و همصدا با آخرت فروشان عاقبت طلب که مروجان دروغند و ریا و پاسدار منافع غارتگران بیگانه از مردم خواست تا به نظامی قرون وسطائی و وابسته به امپریالیسم و صهیونیسم وفادار بمانند و از تلاش برای ایجاد یک دگرگونی عمیق در جامعه خویشتن داری کنند!

بر عکس باید آن اسلام و آن مذهب شیعه ی دوازده امامی را مورد بررسی و غور قرار داد که با تمام موهومات، خرافات، روایات و احادیث بدون پایه و اساسی که در قرون چهارم و پنجم بعنوان مجموعه ی احکام و قوانین مذهب شیعه، جمع آوری شده و در کتب اربعه ی محمد بن یعقوب کلینی (اصول کافی با ۱۶۱۹۹ حدیث)، ابن بابویه (من لایحضر الفقیه با ۵۹۶۳ حدیث) و شیخ طوسی (استبصار با ۵۵۱۱ حدیث و تهنیب با ۱۳۵۹۰ حدیث) گنجانیده شده، و مورد قبول توده هاست و از سوی آنان به رسمیت شناخته شده است. مذهبی که همواره در کنار حاکمان قدرت و غارتگران داخلی و خارجی ایستاده و منافع آنان را پاسداری نموده است و اکنون بیست و سه سال است که با مسلط نمودن حاکمیت دستگاه ارتجاعی خود بر روی توده ها و زحمتکشان جامعه باعث نکبت و ادبار آنان گردیده است.

باید با شهامت و بدون وا همه از تکفیر و انتقام آخرت فروشان آدمخوار به دژ باورهای خرافی و سراپا او هام توده ها که بنیان بدوزخ دارد، یورش برد و دین خود را نسبت به زحمتکشان جامعه ادا نمود! این وظیفه روشنفکران و آذیخواهان آزاده ایست که به سر بلندی میهن و رهائی زحمتکشان می اندیشند و سر بر آستان غیر ندارند! باید در دل تاریکیهای اعصار و قرون که ایران را ویرانه و ایرانی را بخاک سیاه نشانده است شعله ای فروزان افروخت و باور داشت که دین و مذهبی که منافع غارتگران بین المللی و دشمنان بشریت را پاسبانی میکند، عمرش بسر آمده و دیگر نمی تواند در هر لباسی که اصلاح طلبان روشنفکر و نواندیشان دینی فرصت طلبانه و باقتضای زمان بر پیکرش می پوشانند خود را مخفی کند و از ضربات مهلکی که علوم جدید و ایدئولوژی مترقی بر آن وارد میسازند بر حذر بماند. همانسان که در آستانه عصر نوزائی (رنسانس) در اروپا که از قرن چهاردهم شروع شد، خرد باستانی و کلیسای قرون وسطی نتوانست در برابر یورش های حماسه آفرین پیشگامان عصر جدید و ضربات فیزیکی، ریاضی، علوم طبیعی، پزشکی، تاریخ و جامعه شناسی که هر یک زمینه ای فراهم نمودند تا علوم به تعمیم های تازه تری دست یابند تاب بیاورد.

پیشرفت های صنعتی و علمی غرب مرهون قهرمانی و فداکاری فاتحانی از کپلر، تیخوبراهه، کوپرنیک و گالیله گرفته تا فرانسیس بیکن، رنه دکارت و دیگرانی است که با سری پرشور و دلی پر سودا بر دژهای باور مردم و حصارهای هز ارتوی کلیسای مسیحیت یورش بردند و زمینه را برای پیدایش و پیشرفت بینش نوینی در باره جهان آماده کردند!

گفتیم که اسلام و قرآن، چون دیگر ادیان یکتاپرستی پیش از خود، نه تنها روابط فئودالی و ستم زمین داران بزرگ بر توده های رعیت و دهقان را مورد تأیید قرار داد، بلکه بردگی را نیز که فرماسیونی عقب افتاده تر از نظام فئودالی است، پذیرفته و برده داران را سروری و عزت بخشیده است. خدای موسی و محمد و مسیح، خطاب به پیامبر برگزیده ی خود موسی که نزد مسلمانان عزیز و محترم است و در ردیف پنج پیامبری شمرده میشود که بر دیگر پیامبران و رسولان پروردگار برتری و سروری دارند، چنین میگوید:

” و اما غلامانت و کنیزانت که برای تو خواهندبود از امتهایتکه باطراف تو میباشند از ایشان غلامان و کنیزان بخری. و هم از پسران مهمانانیکه نزد شما مأوا گزینند و از قبیله های ایشان که نزد شما باشند که ایشانرا در زمین شما تولید نمودند و مملوک شما خواهند بود.“ (۲۹)

” اگر غلامی عبری بخری شش سال خدمت کند و در هفتمین بی

قیمت آزاد بیرون رود. ... اگر آقایش زنی بدو دهد و پسران یا دختران برایش بزاید آنگاه زن و اولادش از آن آقایش باشند و آن مرد تنها بیرون رود.“ (۳۰)

و متعاقب این دستورات که از فرامین سنای روم برده دار نیز عقب مانده تر و ارتجاعی تر است، خطاب به آخرین رسول خود میگوید:

” و هر که را وسعت و توانائی آن نباشد که زنان پارسای با ایمان گیرد پس

کنیزان مومنه که مالک آن شدید بزنی اختیار کنید خدا آگاه تر است بمراتب ایمان شما که شما اهل ایمان همه و در رتبه یکسانید پس با کنیزکان مومنه با اذن مالکش ازدواج کنید و مهر آنها بدان چه معین شده بدهید کنیزکانی که عقیق باشند نه زناکار و نه رفیق و دوست دار پس چون شوهر کردند چنانچه عمل زشتی از آنها سرزند بر آنها نصف عذاب زنان پارسای آزاد است این حکم در باره کسی است که بترسد مبدا به رنج افتد و اگر صبر کنید برای شما بهتر است و خدا بخشنده و مهربان است.“ (۳۱)

مسلمانان در نزدیکی و همجواری با کنیزان ملکی خود آزادند چون آنان را حق و حقوقی نیست و جسم و روح آنان متعلق به مسلمان غارتگر و استثمارگریست که خداوندش او را برتری و فزونی داده و دروازه های خزانه ی غیب را بر وی گشوده است.

” همانا اهل ایمان بفیروزی و رستگاری رسیدند. ... و آنان که فروج و اندامشان را از عمل

حرام نگاه میدارند. مگر بر جفتهایشان یا کنیزان ملکی متصرفی آنها که هیچ گونه ملامتی در مباشرت این زنان بر آنها نیست.“ (۳۲)

و این هم نظر و عقیده ی ششمین پیشوای شیعیان جهان و بنیانگذار مکتب جعفری، در رابطه با کنیزان زر خرید و شیوه ی برخورد با آنان! عقیده ای که هیچ گونه انتقادی را بر نمیتابد و مخالفت با آن، دشمنی علمای دانشمند دستگاه خلیفه گری شیعه و توده های اغفال شده و جاهل را در پی خواهد داشت!

« از حضرت صادق (ع) منقول است: کسی با کنیزی

جماع کند و خواهد که با کنیز دیگر پیش از غسل جماع کند وضو بسازد. در حدیث صحیح وارد شده است: باکی نیست با کنیز وطی کند و در خانه دیگری باشد که ببیند و شنود و مشهور میان علماء آن است که باکی نیست که مرد در میان دو کنیز خود بخوابد، اما مکروه است که در میان دو زن آزاد بخوابد.» (۳۳)

جالب اینجاست که این شخصیت آگاه و دانشمند بزرگوار بعلت اطلاع و تبجر در همه علوم ازلی و ابدی که از سوی خداوند به وی اعطا شده بوده، همتا و هم پایه ای نداشته و در مجالس بحث و حدیث خود بزرگترین فیلسوفان، دانشمندان، پزشکان و ماتریالیست های دوران خود را بمبارزه میطلبیده است!

” در حدیث صحیح از حضرت صادق (ع) منقول است: در وقت جماع، سخن مگوئید که بیم آنست فرزندی که بهم رسد لال باشد و در آن وقت نظر به فرج زن مکنید که بیم آن است که فرزندی که بهم رسد کور باشد.“ (۳۴)

” ای اهل ایمان برای شما حکم قصاص کشتگان چنین معین گشت که مرد

آزاد را در مقابل مرد آزاد و بنده را به جای بنده و زن را به زن قصاص توانید کرد و چون صاحب خون از قاتل که برادر دینی اوست بخواهد درگذرد بدون دیه یا بگرفتن دیه کاریست نیکو پس دیه را قاتل در کمال رضا و خشنودی ادا کند در این حکم تخفیف و آسانی امر قصاص و رحمت خداوندی است پس از این دستور هر که سرکشی کند و به قاتل ظلم و تعدی روا دارد او را عذاب سخت خواهد بود.“ (۳۵)

در رابطه با مسئله ی قصاص نیز تبعیض و خشونت و بربریت مسلمانان و خدای آسمانیان بحدیست که مرد و زن آزادی را بخاطر کشتن برده و بنده ای نمیشود قصاص نمود. زیرا در موقع کشته شدن و قصاص نیز بردگان مهر سیاه بردگی خود را بر پیشانی دارند و اگر بدست مسلمانی آزاد کشته شود، میبایست خورش هدر رود و بازماندگانش دادرسی نداشته باشند.

آیا فرار جلال الدین فارسی از مجازات کشتن چوپانی بی گناه و طلبکار شدن آقازاده ی علی فلاحیان وزیر اطلاعات رژیم خمینی، پس از کشتن یکی از مأموران انتظامی، در رابطه ی مستقیم با همین دستورالعملها و فرامین نیست؟

” اگر بترسید که مبدا در باره ی یتیمان مراعات عدل و داد نکنید پس آن کس از زنان را بنکاح خود آرید که شما را نیکو و مناسب با عدالت است. دو یا سه یا چهار و اگر بترسید که چون زنان متعدد گیرید راه عدالت نه پیموده و به آنها ستم کنید پس تنها یک زن اختیار کرده و یا چنانچه کنیزی دارید بان اکتفا کنید که این نزدیکتر به عدالت و ترک ستمکاریست.“ (۳۶)

اصلاح طلبان روشنفکر و متجددین دینی به جای برخورد های پایه ای و اصولی با این قوانین و دستورات ضد انسانی و قرون وسطانی و یاری رساندن به توده های زحمتکش و نجات آنان از ستم هایی که طی قرون و اعصار، از سوی غارتگران خودی و بیگانه بر آنان رفته است، حتی در حد اصلاحگران مذهبی مسیحی که روزگاری در کنار قهرمانان و پیشتازان نظام سرمایه داری بر علیه بی عدالتی و ستم زمین داران فئودال قدر برافراشتند، در این میانه آیه ” للزرع و الزارع “ و گفته ی محمد، مبنی بر ” سید قریشی و سیاه حبشی با هم برابرند “ را مستمسک و مایه دست خود قرار داده و ادعا میکنند که اسلام بر علیه برده داری و فئودالیسم قدر برافراشته و همه ی مسلمانان را برابر و برادر خوانده است. کوشش هایی نیز که در دهه های اخیر با هدف انطباق آیات قرآن با سوسیالیسم و اجرای عدالت اجتماعی، از سوی بعضی از شخصیت های دینی و سازمانهای سیاسی مذهبی به عمل آمده و میآید در همین حد و پایه است. آنان بخوبی میدانند که در چهارچوب مذهب و با اتکا به فرامین دگم و ستمگرانه ی آئین خود که ریشه در تاریکی های قرون دارد و راهی جز ضدیت با علوم و تکامل اجتماعی نپیموده است، قادر به هیچگونه تغییر و تحولی مترقیانه و سازنده در سطح جامعه و جهان نیستند. حکومت سه ساله علی و خلافت بیست و چند ساله خمینی و همپالکیهای روحانیت که قوانین اسلامی را مو به مو اجرا نموده و گامی از جاده ی اسلام بیرون نگذاشته اند، شفاف ترین و گویاترین دلیل و برهان بر صحت و درستی این مدعاست.

” ای رسول مشرکان را بگو که شما به خدا که زمین را در دو روز بیافرید کافر میشوید و بر او مثل و مانند قرار میدهید؟ او خدای جهانیان است.“ (۳۷)

زمینی که با اراده و حرکت سرانگشت پروردگار جهان! در دو روز خلق شده و پس از گذشت میلیون ها سال که از خلقت آن میگذرد، توده ی مترکم و سرگردانی است به وزن شش ضرب در ده بتوان بیست و یک تن، با سطح جانبی ای معادل پانصد و ده میلیون و یکصد هزار کیلومتر مربع و حجمی نزدیک به ۱۰۸۲۸۴۲۲۱۰۰۰۰ کیلومتر مکعب. این توده ی عظیم در مقام مقایسه با میلیاردها ستاره و سیاره که در آسمان نیلگون و گنبد مینائی سرگردانند، سیاره ی بسیار کوچکی است که در ۳۶۵ روز و شش ساعت به نور خورشید که در مرکز منظومه ی شمسی قرار گرفته میچرخد. حال اگر خورشید را کره ای میان تهی فرض کنیم، به جرات میتوان یک میلیون کره باندازه ی زمین را در آن جای داد.

زمین، به همراه هشت سیاره ی دیگر، که تعدادی از آنها بزرگتر از زمین ما هستند، منظومه ی شمسی را تشکیل میدهند. منظومه ای خرد و ناچیز که در گوشه ای از کهکشان راه شیری، یکی از میلیونها کهکشان های موجود قرار دارد. آخرین سیاره ی این منظومه کره ی بسیار کوچکی است بنام پلوتون که در مداری بین چهار و نیم و هفت و نیم کیلومتر از خورشید فاصله دارد و بدور آن میچرخد. اگر روزی انسان به هوس بیفتد تا این کره را از نزدیک مشاهده کند، باید بر جتی سریع السیر سوار شود و هفتاد سال نوری راه بپیماید تا به آن برسد.

میدانیم که فاصله ی بین ستارگان با ارقام و اعداد معمولی قابل بیان نیست و از این روی این فواصل را با سال نوری محاسبه میکنند. امروزه هر کودک دبستانی میداند که یک ذره ی نور (فوتون) در زمان یک ثانیه، مسافت ۳۰۰۰۰۰ کیلومتر راه را میپیماید و از گوشه بی به گوشه ای دیگر میرود. با این حساب، هر ذره ی نور در یک سال مسافتی معادل ۹۴۶۰۸ ضرب در صد میلیون کیلومتر راه را میپیماید. در محاسبات ریاضی و نجومی به این عدد بدست آمده، یک سال نوری میگویند. نباید از نظر دور داشت که فاصله ی پاره ای از ستارگان با زمینی که ما بر روی آن زندگی میکنیم، صد تا هزار سال نوریست. تا کنون بشر توانسته است به کمک تلسکوپهای نیرومند، بیش از صد میلیون کهکشان را شناسائی کند. کهکشان هایی که تخمین زده میشود در هر کدام صد میلیارد ستاره وجود دارد. بعضی از این ستارگان تا پانصد میلیون برابر خورشید ما وزن و حجم دارند.

پروردگار عالم همه ی این کهکشان ها و موجودات زنده را با فاصله ی شش روز آفریده و روزی تمام موجودات را نیز تعیین نموده است!

آئین های یکتاپرستی ای که از بیابانهای خشک سینا و شبه جزیره عربستان برخاسته اند، بنا بر طبیعت خشک، خشن و بیابانگردی، ساکنین این مناطق رستگاری را در قتل و غارت و کشتار همنوعان و تجاوز به مال و ناموس دیگران جستجو میکنند. و چون انسان خدا را بشکل خود آفریده است، این بیابانگردان خشن، بیرحم و عاری از تمدن نیز خدائی که منطبق با خلق و خوی و حشیانه و بیابانگردانه ی خودشان باشد آفریده اند و به ستایشش مشغول شده اند. این خداوند که ساخته و پرداخته ی اذهان مردمانی است که زن را موجودی ناقص العقل و در ردیف حیوانات قرار میدهند و هیچگونه ارزشی برایش قائل نیستند، بر اسارت زنان که نیمی از جمعیت جوامع بشری را تشکیل میدهند و پابپای مردان، در ساختن تمدن بشری و پیشرفت های علمی و صنعتی سهیم بوده اند، بعنوان امری عادی و پیش پا افتاده صحه میگذارد و هیچگونه حق و حقوقی برایشان در نظر نمیگیرد.

” مردانرا بر زنان تسلط و حق نگرانی است بواسطه ی آن برتری (نیرو و عقل) که

خدا بعضی را بر بعضی مقرر داشته و هم بواسطه ی آن که مردان از مال خود باید بزنان نفقه دهند پس زنان شایسته و مطیع در غیبت مردان حافظ حقوق شوهران باشند و آنچه را که خدا بحفظ آن امر فرموده نگهدارید، و زنانیکه از مخالفت و نافرمانی آنان بیمناکید باید نخست آنها را موعظه کنید اگر مطیع نشدند از خوابگاه آنها دوری گزینید باز مطیع نشدند آنها را بزدن تنبیه کنید چنانچه اطاعت کردند دیگر بر آنها حق هیچگونه ستم ندارید که همانا خدا بزرگوار و عظیم الشان است.“ (۳۸)

مصلحان و اصلاح طلبان دینی در این مورد چه نظری دارند و چگونه میاندیشند؟ آیا حاضرند در باره زنان تفکری غیر از این داشته باشند و از نظریاتی دفاع نمایند که انسانی، بشردوستانه و غیر الهی است؟ آیا سراپای وجودشان را وحشت و هراس فرا نخواهد گرفت، اگر چنانچه بر خلاف فرموده های خدای خود بیندیشند و زنان را در ردیف مردان بشمار آورند؟ در غیر اینصورت تجدد طلبی و عدالت خواهی آنان چه مفهومی دارد؟

” زنان شما کشتزار شمايند پس براي كشت بدانها نزيك شويد هرگاه مباشرت آنان خواهيد و براي ثواب ابدی چیزی پیش فرستید و خدا ترس باشید و بدانید که محققا نزد خدا خواهید رفت و ای رسول تو اهل ایمان را بشارت ده.“ (۳۹)

پروردگاری که بر همه چیز محیط است و ” برگي از درخت نميافتد مگر بخواست و اراده او“ حتی در رابطه با زایمان و بدنیا آوردن دختر یا پسر نیز، بر زنان ستم روا میدارد و آنان را مورد خشم و غضب قرار میدهد! و چنان سخن میگوید و قانون وضع میکند که پنداری با یکی از شیوخ متعصب و واپسگرای قبایل بدوی و چادر نشین صحرای سینا و بیابانهای عربستان روبرو هستی!

ارتجاعی بودن تفکر و بینش بحدیست که در موقع زایمان، بین بدنیا آوردن پسر و دختر نیز تفاوت میگذارد و اعلام میدارد که زن زائو پس از بدنیا آوردن نوزاد دختر دو برابر دوران پس از زایمان نوزاد پسر نجس است و در این مدت نمیتواند بمکانهای مقدس وارد شود و بچیزهای مقدس دست بزند.

” و خداوند موسی را خطاب کرده گفت. بني اسرائيل را خطاب کرده بگو چون زني آبستن شده پسر نرينه بزاید آنگاه هفت روز نجس باشد موافق ایام طمٹ حیضش نجس باشد. و در روز هشتم گوشت غفله ی او مختون شود. و سی و سه روز در خون تطهیر خود بماند و هیچ چیز مقدس را لمس ننماید و بمکان مقدس داخل نشود تا ایام طهرش تمام شود. و اگر دختری بزاید دو هفته بر حسب مدت طمٹ خود نجس باشد و شصت و شش روز در خون تطهیر خود بماند.“ (۴۰)

و با زنان چنان بر خورد مینماید که عقب مانده ترین عرب بادیه نشین نیز حاضر نیست چنین بر خوردی را با گاو، گوسفند و شتر خود بنماید. اگر شتری سر از فرمان صاحبش بپیچد و سر در بیابان بگذارد، اعراب حاضر به رها نمودن وی به امان خدا خواهند شد و او را بحال خود رها خواهند کرد؟

” چون کسی زني گرفته بنکاح خود در آورد اگر در نظر او پسند نیاید از اینکه چیزی ناشایسته در او بیابد آنگاه طلاق نامه ای نوشته بدستش دهد و او را از خانه اش رها کند.“ (۴۱)

و باز هم تعصب و عصبیت بیابانگردی و جاهلیت!

” اجرت فاحشه و قیمت سگ را برای هیچ نذری بخانه ی یهوه خدایت میاور زیرا که این هر دو

نزد یهوه خدایت مکروه است.“ (۴۲)

برخلاف آن هیاهویی که امروزه اصلاح طلبان مذهبی و متجددین نو اندیش دینی، چون آقایان عبدالکریم سروش، عبدالله نوری، محسن کدیور، حسن یوسفی اشکوری و دیگران پیرامون اسلام حقیقی و اسلام طرفداران خمینی و دیدگاههای اسلام در مورد زنان براه انداخته اند و ادعا میکنند که (در صدر اسلام چنین و چنان نبوده و خداوند

عالمیان مردان و زنان را برابر آفریده است، تنها در مسائل ارث تفاوتی است که در رابطه با فقه است). درحالیکه پروردگار مسلمین چنان از موجودی بنام زن منزجر و متفر است که وقتی اعراب دوران جاهلیت مدعی میشوند که خداوند فرشتگان را بصورت دختران آفریده است، از کوره در میرود و با خشم فریاد بر میآورد:

” و این مشرکان فرشتگان را با آنکه خدا منزّه از فرزند است دختران خدا دانسته و حال آنکه بر خود پسران را آرزو میکنند و چون یکی از آنها را بفرزند دختری مزده آید از شدت غم و حسرت رخسارش سیاه شده و سخت دلتگ میشود.“ (۴۳)
و در جای دیگر، همان پروردگاری که رسول خود را بخاطر سرزنش اعرابی که او را بدلیل نداشتن پسر ” ابر“ ، ” دم بریده “ و ” بدون جانسین “ میخواند، دلداري میدهد و بهشت برین را به او هدیه مینماید، در برابر همان اتهام نسبت بخودش بخشم میآید و میگوید:

” ای رسول تو از این مشرکان بپرس که آیا خدا را فرزندان دختر است و شما را پسر؟ یا آنکه چون ما فرشتگان را خلق میکردیم آنجا حاضر بودند؟ آنها را زن آفریدیم؟ بدانکه اینان از خود بر خدا دروغی بسته و میگویند. خدا را فرزند میباشد البته دروغ میگویند. آیا خدا دختران را بر پسران بر گزید؟ چرا چنین جاهلانه حکم میکنید؟“ (۴۴)

مهمترین مسئله ای که امروزه مورد توجه اصلاحگران دینی، متفکرین موسوم به جنبش دوم خرداد ۱۳۷۶، نیروهای ملی - مذهبی، جنبش های مستقل زنان، طیف های رنگ و وارنگ سلطنت طلبان، جمهوریخواهان، سوسیالیستها، احزاب و سازمانها مارکسیست - لنینیست و غیره قرار گرفته، بنحوی که وابستگی کشور به قدرت های امپریالیستی در دوران گلوبال اقتصادی، سیاست تعدیل اقتصادی و بویرائی کشاندن مملکت بر اساس رهنمودهای بانک جهانی و صندوق بین المللی پول، به حراج گذاشتن ثروتهای ملی و معنوی کشور، فقر روزافزون زحمتکشان و توده های محروم جامعه، اعتیاد جوانان، فرار گسترده ی مغزها و نیروی کار مملکت، کشتار سبّانه و بیرحمانه ی مخالفین و نیروهای باصلاح غیر خودی در پشت دیوارهای بلند زندان و شکنجه گاههای قرون وسطائی رژیم، رواج لجام گسیخته ی فحشاء، فروش دختران کمتر از شانزده سال به شیخ نشینی های حاشیه ی خلیج فارس و غیره را تحت الشعاع قرار داده است، مسئله ی حجاب و تحمیل آن از سوی رژیم بنیادگرا و عقب مانده ولایت فقیه و خمینی است. همگان و بویژه نوآوران دینی - مذهبی تلاش میکنند تا دامن اسلام عزیز را از این اتهام پاک نگاهدارند و ارتکاب این گناه نابخشودنی را بپای رژیم خمینی و روحانیون و افسرگرای مخالف اصلاحات بگذارند! در حالیکه مبینیم که خمینی و یارانش پا از جاده ی اسلام بیرون نگذاشته و بعنوان خلفای پروردگار بر روی زمین و بنیان گذاران اولین حکومت الله در ایران اسلامی، میراث خداوندی را بوجه احسن پاسداری مینمایند و در راه اجرای آن از هیچ کوشش و جنایتی رویگردان نیستند!

” ای پیغمبر با زنان و دختران خود و زنان مومنان بگو که خویشتان را به چادر فرو پوشند که این کار برای اینکه آنها شناخته شوند تا از تعریض و جسارت آزار نکشند بر آنان بهتر است و خدا آمرزنده و مهربانست.“ (۴۵)

این صدای خمینی و جنایتگران دستگاه خلیفه گری شیعه نیست. بلکه فریاد پروردگار است که پس از گذشت هزار و چهار صد در فضا میپیچد و وارثان جهالت عرب و پاسداران ارزشهای برده داری و فئودالی را به پایداری و مقاومت در برابر تجدد تمدن و پیشرفت فرا میخوانند!

پروردگار از اینهم فراتر میرود و حدود و ثغور رعایت حجاب را نیز معین مینماید. تا سیه روی شوند فریب کاران و اغفال کنندگان توده ها!

” ای رسول زنان مومن را بگو تا چشمها و فروج و اندامشان را محفوظ دارند و زینت و آرایش خود جز آنچه قهرا ظاهر میشود بر بیگانه آشکار نسازند. جز برای شوهران خود و پدران و پدران شوهر و پسران خود و زینت و جمال خود آشکار نسازند. جز برای شوهران خود و زنان خود و کنیزان ملکی خویش و اتباع از زن و مرد یا طفلی که هنوز بر عورت و محارم زنان آگاه نیستند و آنطور پای بر زمین نزنند که خلخال و زیور پنهان پاهایشان معلوم شود و ای اهل ایمان همه بدرگاه خدا توبه کنید باشد که رستگار شوید.“ (۴۶)

” همانا اهل ایمان بفیروزی و رستگاری رسیدند ... و آنان که فروج و اندامشان را از عمل حرام نگاه میدارند. مگر بر جفتهایشان یا کنیزان ملکی متصرفی آنها که هیچ گونه ملامتی در مباشرت این زنان بر آنها نیست.“ (۴۷)

در رابطه با ارث و تقسیم ماترک مرده نیز خداوند جانب عدالت را نگاه نمیدارد و زنان را از حق و حقوق طبیعی خود محروم میکند. این در حالیست که در بیشتر جوامع بشری (منهای شبه جزیره ی عربستان) بویژه در

ایران، در همان دوران نزول قرآن نیز زنان پابپای مردان در فرمانروایی بر کشور و شرکت در کارهای اقتصادی و اجتماعی از قبیل کشت و زرع، درو، خرمنکوبی و آبیاری شرکت می‌جستند و در اقتصاد خانواده نقشی به سزا داشتند.

” حکم خدا در حق فرزندان شما اینست که پسران دو برابر دختران ارث برند پس اگر دختران بیش از دو نفر باشند فرض همه دو ثلث ترکه است و اگر یک نفر باشد نصف و فرض هر یک از پدر و مادر یک سدس ترکه است در صورتیکه میت را فرزند باشد و اگر فرزند نباشد و وارث منحصر به پدر و مادر باشد در این صورت مادر یک ثلث میبرد و اگر میت را برادر باشد در این فرض مادر سدس خواهد برد پس از آنکه حق وصیت و دین که به مال میت تعلق گرفته استتفا شود شما این را که پدران یا فرزندان و خویشان کدام یک بخیر و صلاح و بارث بردن بشما نزدیکترند میدانید فریضه ایست که خدا باید معین فرماید زیرا خداوند بهر چیز دانا و به همه مصالح خلق آگاهست.“ (۴۸)

در نظر بگیرید که خدیجه، اولین زن پیغمبر از زنان ثروتمند مکه بود و محمد به نمایندگی از جانب وی به کشورهای دیگر میرفت و کارهای تجاری وی را سامان میبخشید! آیا واقعتاً جز این است که فرهنگ، سنن و آداب و رسوم مسلط بر شبه جزیره ی عربستان و تعصبات اعراب جاهلیت به محمد اجازه نمیداد تا بخاطر همسر و ولینعمت و اولین هم کیش و هم عقیده ی خود هم که شده چنین قوانین و دستوراتی را نپذیرد و از انجام آن سر باز زند؟!.

آیا هنوز هم شك و شبهه ای دارند کسانی که خود را روشنفکر و اصلاحگر مذهبی میدانند و ادعای نجات بشریت را دارند، در این مورد که انسان خدا را به شکل خود آفریده است؟

” زنهائی که طلاق داده شدند از شوهر نمودن خودداری کنند تا سه پاکی بر آنان بگذرد و حیض یا حملي که خدا در رحم آنها آفریده کتمان نکنند اگر بخدا و روز قیامت ایمان دارند شوهران آنها در زمان حق دارند که آنها را بزنی خود باز رجوع دهند اگر که نیت خیر و سازش دارند و زنان را بر شوهران حقوق مشروعی است چنانچه شوهران را بر زنان لیکن مردان را بر زنان افزونی و برتری خواهد بود و خدا بر هر چیز توانا و بهمه امور عالم داناست.“ (۴۹)

با صراحت و بدون ملاحظه کاری ها و مصلحت اندیشی های سیاسی، و بدون توجه به توصیه های فرصت طلبان مذهبی و غیر مذهبی که با مستمسک قرار دادن احترام به باورهای توده ها، زبان در کام میکشند و خواهان عدم روشنگری دیگران هستند، باید اعلام نمود که اسلام، رژیم خمینی و تلاشهای نوآوران و اصلاح طلبان دینی، باعث و بانی روشنگری مردم ایران نخواهد شد، بلکه موهوم پرستی آنها را رشد خواهد داد. داورای های آنها را ارتقاء نخواهد داد، بلکه پیشداوری های آنها را شدت خواهد بخشید. رهگشای آینده آنها نخواهد بود، بلکه آنها را در گذشته های دور و نزدیک خود نگاه خواهد داشت.

آنان که مصلحانه ما را به مصلحت اندیشی فرا میخوانند و از ما میخوانند تا به باورهای قرون وسطائی توده های عوام که این جماعت غفلت زده را در خوابی چندین و چند هزار ساله فرو برده است، تلنگری ناچیز نزنیم و آرامش او را بر هم نزنیم، آیا تا کنون از نو اندیشان دینی و اصلاح طلبان مذهبی که تعدادی از آنها در ویرانی کشور و کشتار بیرحمانه ی دگراندیشان دخالت مستقیم داشته اند، پرسیده اند که نحوه برخوردشان در باره ی دگر اندیشان غیرمذهبی چیست؟ و اکنون که بدون برخورد و انتقاد از رفتار و کردار خود در گذشته، بلباس اصلاحگری و نواندیشی در آمده اند و گویا با عقب ماندگی ذهنی خود در گذشته وداع کرده اند، نظرشان در باره ی دگر اندیشان غیرمذهبی چیست؟ آیا میبایست بار دیگر و برای چندمین بار از انقلاب مشروطیت تا زمان حال، تاریخ تکرار شود و کمدي تلخي بر کمدي های چندین بار تکرار شده ی تاریخ ایران افزوده شود؟

واقعتاً غیر قابل انکار و چشم پوشی اینست که در آثار منتشره از سوی نواندیشان دینی و اصلاح طلبان مورد حمایت احزاب و گروه های سیاسی ای که کماکان در جوی حقیری بدنبال صید مرواریدی درشت میگردند، هیچگونه اشاره ای بدین مهم نشده و آنها با همه اصلاحگری و وداع با گذشته ی دگم اندیش خود کوچکترین حقی برای دگراندیشان غیر مذهبی قائل نشده اند!

” و چون یهوه خدایت ایشان را بدست تو تسلیم نماید و تو ایشان را مغلوب سازی آنگاه ایشان را بالکل هلاک کن و با ایشان عهد مبند و بر ایشان ترحم منما. ... و تمامی قومها را که یهوه بدست تو تسلیم میکند هلاک ساخته چشم تو بر آنها ترحم ننماید و خدایان ایشان را عبادت منما مبادا برای تو دام باشد“ (۵۰)

یکتاپرستان از آغاز تا کنون چنین نظر و برخوردی با مخالفین خود که اندیشه و تفکر دیگری را نمایندگی میکرده اند داشته اند و در آینده نیز با تفکرات قرون وسطائی خود وداع نخواهند کرد. بنا به تجربیات بدست آمده از

گذشته های دور و نزدیک، آنان بمجرد قدرت گرفتن به آزار و انبیت و کشتار دگراندیشان و نیروهای پیشرو و تحول طلب جامعه خواهند پرداخت.

می بینیم که حتی شخصیتی چون آیت الله منتظری که به قهرمان ملی روشنفکران مذهبی و غیر مذهبی تبدیل شده و در ایران بلا کشیده ی امروز بعنوان مظهر دمکراسی و مردم سالاری شناخته شده است نیز در این رابطه نه تنها حرفی برای گفتن ندارد، بلکه در کتاب خاطرات خود که اخیراً منتشر شده است، بدترین دوران زندگی خود در زندانهای شاه را هم اتاق بودن با زندانیان کمونیست میداند!

” چون بشهری نزدیک آئی تا با آن جنگ نمائی آنرا برای صلح ندا کن. و اگر ترا جواب صلح بدهد و دروازه ها را برای تو بگشاید آنگاه تمامی قومیکه در آن یافت شوند بتو جزیه دهند و ترا خدمت نمایند. و اگر با تو صلح نکرده با تو جنگ نمایند پس آنرا محاصره کن. و چون یهوه خدایت آنرا بدست تو بسپارد جمیع ذکورانش را بدم شمشیر بکش. لیکن زنان و اطفال و بهایم و آنچه در شهر باشد یعنی تمام غنیمتش را برای خود به تاراج ببر و غنایم دشمنان خود را که یهوه خدایت بتو دهد بخور. بهمه ی شهرهائیکه از تو بسیار دوراند که از شهرهای این امته نباشند چنین رفتار نما. اما از شهرهای این امتهائیکه یهوه خدایت ترا بملکیت میدهد هیچ ذی نفس را زنده مگذار.“ (۵۱)

با وجود این همه اسناد و مدارک و تجربیاتی تاریخی که برجای مانده است، پذیرش این ادعا که روشنفکران مذهبی، در شرایط اقتدار و در دست داشتن قدرت سیاسی - اقتصادی، دگراندیشان غیرمذهبی مخصوصاً پیروان فلسفه ی علمی را در محدوده ی فرمانروائی خود تحمل خواهند کرد، خواب و خیالی بیش نیست. در صورت تحقق چنین خیالی، باید پذیرفت که کلیه معادلات فلسفی - علمی بهم بریزد و جهانی را به تجدید نظر در تفکرات خود وادارد. چون در آن صورت باید آماده بود که دارندگان ایدئولوژی فاشیستی نیز دست از پاره ای از سیاستهای ضد بشری خود بردارند و کمونیستها را تحمل کنند.

مردم رنج کشیده ی ایران در طول تاریخ سراسر رنجهای خود، بارها نو اندیشی و اصلاح طلبی در آئین اسلام را تجربه کرده اند و نتایج شوم و فاجعه بار آن را با پوست و گوشت و استخوان خود تجربه کرده اند. نو اندیشی بنی عباس در مقابل بنی امیه! اصلاح طلبی شیعیان در برابر بنی امیه و بنی عباس! نو آوری مغولان، صفویه، مشروطیت و در نهایت نو آوری و نواندیشی آیت الله روح الله موسوی خمینی در مقابله با اسلام امریکائی و اسلام و عاظ السلاطین!

” شما مومنان چون با کافران روبرو شوید باید آنها را گردن زنیید تا

آنگاه که از خونریزی بسیار دشمن را از پای در آورید. پس از آن اسیران جنگ را محکم ببند کشید تا بعداً او را آزاد گردانید یا فدا گیرید تا جنگ سختیهای خود را فرو گذارد. این حکم فعلی است و اگر خدا میخواست خود از کافران انتقام میکشید و همه را بیزحمت جنگ هلاک میکرد. ولیکن برای امتحان خلق بیکدیگر است و آنانکه در راه خدا کشته شدند خدا هرگز رنج و اعمالشان را ضایع نگرداند.“ (۵۲)

نواندیشان مذهبی و برادران بزرگوار مارکسیست - اسلامیت وطنی که آگاهانه فلسفه ی علمی و ایدئولوژی مارکسیستی را به دنباله روی از ارتجاع مذهبی و تفکرات قرون وسطائی روحانیون اصلاح طلبی چون شیخ صادق خلخالی و سید حسین موسوی تبریزی میکشانند، بنا به خصلت های ضد مردمی و ضد کارگری خود فراموش میکنند که مفهوم ” نو “ یکی از مقولات گرهی در مبحث تکامل است. همان مبحثی که ادیان الهی و یکتاپرست با آن و دستاوردهای آن در طول تاریخ دشمنی ورزیده و ناقلان اندیشه اش را بدون ذره ای ترحم بقتل میرسانند و در میان شعله های آتش خشم خود میسوزانند!

پیروان فلسفه ی علمی میدانند که در طبیعت و جامعه همواره اشکال کهنه و فرسوده بنا به حکم تاریخ و قوانین طبیعی جای خود را به اشکال نو و بالنده میدهند! عنصر نو همیشه مترقی و شکوفان است و آینده از آن اوست. ” نو “ در بطن کهنه دایماً رشد مییابد و به پیروزی میرسد. زمینه ی پیدایش و نضج ” نو “ و پیروزی آن را قوانین مربوطه در طبیعت و جامعه فراهم میکند. عنصر ” نو “ ناگزیر در پیکار خستگی ناپذیر با کهنه پیروز خواهد شد. این عنصر در آغاز پیروزی ممکن است ضعیف و حتی به نحوی باور نکردنی غیر قابل تشخیص و شناخت باشد و عنصر کهنه در مقابل، حاکم و در نظر اول شکست ناپذیر جلوه کند! در پاره ای موارد، ممکن است عنصر کهنه با ردائی تازه و آرایشی جدید ظاهر شود. همچنانکه رژیم وابسته به امپریالیسم و انحصارات غربی خمینی با ردای مردمی و ضد امپریالیستی جایگزین نظام شاهنشاهی و رژیم وابسته پهلوی شد و منافع غرب و انحصارات بین المللی را در برابر خشم مردم بپاخواست و انقلابی در بهمن ماه ۱۳۵۷ پاسداری نمود! اما عنصر ” نو “ بالاخره راه خود را خواهد گشود و بر عنصر کهنه غلبه خواهد کرد. حرکت و طی طریق ” نو “ در نبرد با ” کهنه “ هیچگاه بر روی یک خط مستقیم و بدون فراز و نشیب نیست. عنصر ” نو “ تارسیدن به پیروزی و غلبه بر عنصر ” کهنه “ از راهی برپیچ و خم و زیگرکی خواهد گذشت.

علت شکست ناپذیری عنصر "نو" آن است که پیدایش و رشد آن ناشی از راه تکامل و مقتضیات رشد و پیشرفت طبیعت و جامعه است. بنا بر این شرایط عینی و مشخص تکامل پیروزی آن را ایجاب میکند. مفهوم دیالکتیکی "نو" با مفهوم عادی آن تفاوت ماهوی دارد. زیرا در مفهوم عادی، هر چیزی که از نظر زمانی تازه خلق شده باشد، "نو" نامیده میشود. در حالیکه "نو" در مفهوم دیالکتیکی، به نقش يك عنصر در روند تکامل نظر دارد و قوانین دیالکتیکی سمت و سوی آنرا مشخص میکند. در روند تکامل "نو" بدلیل ضرورت پدیدار میشود و قدم به عرصه ی وجود میگذارد. آیا مفهوم "نو" در نواندیشی مذهبی از این دست است؟

با این تعریف علمی از "نو" و "کهنه"، حد فاصل بین "نو" و "کهنه" ی اصلاح طلبان دینی در کجاست؟ چه قسمت یا قسمت هائی از ایدئولوژی اسلامی کهنه است و میبایست در آنها تجدید نظر شود؟

"پس از آنکه ماههای حرام در گذشت آنگاه مشرکان را هر جا بیابید بقتل برسانید و آنها را دستگیر و محاصره کنید و هر سو در کمین آنها باشید چنانچه از شرک توبه کرده و نماز اسلام بپا داشتند و زکات دادند پس از آنها دست بردارید که خدا آمرزنده و مهربانست... شما با آن کافران بقتال و کارزار بر خیزید تا خدا آنان را بدست شما عذاب کند و خوار گرداند و شما را بر آنها منصور و غالب نماید و دلهاي اهل ایمان را شفا بخشد." (۵۳)

جهاد و جنگیدن در راه خدا یکی از فروع دین اسلام و از واجبات آن است! نواندیشان مذهبی در این باره چگونه میاندیشند و نظرشان در باره ی جنگ هشت ساله با عراق که بنابودی ثروتهای مادی و معنوی دو کشور انجامید چیست و گناه آنرا بپای چه کسانی میگذارند؟

صیغه و فرمانی بنام جهاد را در هیچکدام از ادیان یکتاپرستی قبل از اسلام نمیبینیم! حتی در آئین اسلام نیز تا قبل از هجرت محمد به مدینه و تشکیل حکومت، نامی از جهاد و کشتار مشرکین در سوره های قرآن نیست. ولی در سوره های مدنی مانند بقره، انفال و توبه بقدری آیات جهاد و قتال فراوان است که انسان تصور میکند که در کتاب آسمانی مسلمانان در باره هیچ امری این همه تأکید نشده است. محمد و خمینی به عنوان نماینده و خلفای الله بر روی زمین، بر این باور بودند که جز با قلع و قمع و کشتار مخالفین عقیدتی سیاسی خود نمیتوانند يك دولت مقتدر اسلامی تشکیل دهند.

"بدانید که اگر در راه دین خدا برای جهاد بیرون نشوید خدا شما را بعدایی در دناک معذب خواهد کرد و قومی دیگر برای جهاد بجای شما بر میگمارد و شما به خدا زیانی نرسانیده اید و خدا بر هر چیز تواناست." (۵۴)

با اتکا به چنین تفکراتی بود در صبحدم پیروزی انقلاب بهمن ماه ۱۳۵۷ حمله بر رهبران کشورهای اسلامی عرب را آغاز کرد و از مسلمانان خواست تا علیه رهبران کشورهای خود قیام کنند و شر آنان را از سر مسلمین و کشورهای مسلمان کوتاه کنند. و با در پیروی از همین اندیشه مالیخولیائی بود که جوانان ایرانی را در باتلاقهای هور الهویزه، شلمچه و جزایر مجنون بمدت هشت سال سرگردان نمود و دسته دسته بکشتن داد!

"پیغمبر و گروهیدگان باو نباید برای مشرکان هر چند خویشان آنها باشند از خدا آمرزش طلبند بعد از آنکه آنها را اهل دوزخ شناختند... ای اهل ایمان با کافران از هر که با شما نزدیک تر است شروع به جهاد کنید و باید کفار در شما درشتی و نیرومندی و قوت و پایداری حس کنند و بدانید که خدا همیشه یار پرهیزگاران است." (۵۵)

بدیهی است که در جوامع گوناگون بشری، تا زمانی که مناسبات تولیدی برفع زحمتکشان و توده های محروم جامعه تغییر نکرده و از خلع ید کنندگان محرومان خلع ید نشده است، ستم و تباهی وجود دارد. ولی از نظر انسانی هیچ ظلم و ستمی نامعقول تر و تاریکتر و نامردمی تر از این نیست که هیئت حاکمه و فرمانروایان برای مردم حق آزادی فکر و عقیده قائل نباشند و جواب آنان را با زندان و شکنجه و اعدام بدهند. شیوه ای که در همه ی جوامع عقب افتاده اسلامی، بویژه در ایران اسلامی و در حاکمیت دستگاه خلیفه گری روحانیون شیعه رایج است و هر روزه هزاران نفر را بخاطر ابراز عقیده میکشند و مثله میکنند.

شیوه ی عمل کسانی چون حجاج ابن یوسف ثقفی که با خون ایرانیان مجوس سنگ آسیاب را بحرکت در میآورد، منصور دوانقی و هارون الرشید خلفای عباسی که سرداران و روشنفکران ایرانی را از دم تیغ گذرانیدند، سلطان محمود غزنوی که به امر خلیفه ی بغداد انگشت به هر سوراخی میکرد و قرمطی و رافضی میجست، شاه اسماعیل و شاه عباس صفوی که مخالفین عقیدتی خود را جلوی حیوانات وحشی و آدمخواران میانداختند، سلاطین عثمانی که سیاهان افریقائی را دسته دسته در زیر آفتاب سوزان به میخ میکشیدند، روح الله خمینی، و کلیه ی کسانی که با ایدئولوژی اسلامی و یکتاپرستی در راهند، با مخالفان عقیدتی و سیاسی خود، همان شیوه ی عمل محمد و خدای محمد بوده و خواهد بود!

خمینی در پاریس و در بهشت زمینی نوفل لوشاتو، و عده‌ی حکومت قسط، آزادی زنان و مخالفین عقیدتی سیاسی خود و دیگران را میداد. دیدیم که به مجرد قبضه نمودن قدرت چهره‌ی واقعی خود را بی نقاب نمود و بر روی همه شمشیر کشید و خونشان را بریخت.

”ای مومن با کافران جهاد کنید که در زمین فتنه و فساد دیگری نماند و آئین همه دین خدا گردد و چنانچه دست از کفر کشیدند خدا بر اعمالشان بصیر و آگاهست. ... ای رسول مومن! بر جنگ ترغیب کن که اگر بیست نفر از شما صبور و پایدار باشید بر دویست نفر از دشمنان غالب خواهید شد و اگر صد نفر بوده بر دوهزار نفر کافران غلبه خواهید کرد زیرا آنها گروهی بی دانشند.“ (۵۶)

شاید برای محمد که اعراب بادیه نشین و جاهل را آقایی و سروری بخشیده و شاهراه ترقی را برویشان گشوده بود، راهی بغیر از جهاد و کشتار مخالفین که او آنها را مشرکین مینامید وجود نداشت. اما این دلیل نمیشود که این احکام و دستورات را ابدی و ازلی بدانند و با اتکا به آنها، هر دگراندیش و مخالف عقیدتی سیاسی را از پای در آورند و بقربانگاه بفرستند!

برای آنکه جو آنروز عربستان و خشونت و قساوت قلب دشمنان محمد و یاران او را نشان بدهیم، ذکر این واقعه‌ی تاریخی لازم است. پس از شکست مسلمانان در دامنه‌های کوه اُحُد و کشته شدن حمزه بن عبدالمطلب عموی محمد بدست دشمنان، وحشی حبشی غلام سیاه پوست هند زن ابوسفیان دماغ و گوش او را برید. هند نیز سینه‌ی حمزه را شکافت و جگرش را بیرون کشید و بدن او را جویید و از آن پس به هند جگر خوار معروف گردید!

روشن است که محمد بعنوان یک فرد عرب و کسی که دارای همان فرهنگ، تربیت و خلق و خوی بیابانیست دستوراتی شدید و وحشت انگیز صادر میکند و بنتایح دلخواه خود نیز دست مییابد، اما چرا میبایست در سالهای پایانی قرن بیستم، عده‌ای عقب مانده و بی فرهنگ که تنها افتخارشان دلبستگی به یک فرهنگ و آئین وارداتی، آنهم از یک سرزمین عقب افتاده و گرفتار در چنگال اهریمن جهل و نادانی است، بنام الله و محمد دختران و پسران نوجوان را بخاطر خواندن و پخش نشریه‌ی ای بزندان بیفکنند، مورد شکنجه‌های جسمی و روحی قرار دهند، بانان تجاوز نمایند و در پایان به جوخه‌های اعدام بپارند؟

اصلاح طلبان دینی و مدافعان داخلی و خارجی آنان که سرنگونی رژیم جهل و جنایت را سرآغاز نابودی جهان و توقف روند تکامل جامعه‌ی بشری میدانند و وقیحانه از توده‌های محروم و از هستی ساقط شده میخوانند تا این نماد جهل و جنایت را تحمل کرده و حفظ کنند، چه جوابی دارند تا بپیشگاه تاریخ ارائه بدهند؟ به اصلاح مارکسیست - لنینیست‌ها چطور؟ گیریم که از هم پاشیدن اردوگاه سوسیالیسم، پارچه پارچه شدن اتحاد جماهیر شوروی و سردرگمی پاره‌ای از احزاب کمونیست ضربه‌ی هولناکی بر گیجگاه آنان فرود آورده باشد! این گیجی و سردرگمی تا کی ادامه خواهد یافت؟ از همه مهمتر، این سر در گمی چه رابطه‌ای با دفاع از حکومت جهل و جنایت و به دنباله روی ماتریالیسم از یک ایدئولوژی قرون وسطایی و ماقبل برده داری دارد؟

این قضیه و جریانهای نظیر آن چه در بالا گفته شد، در تاریخ عرب بارها و بارها تکرار شده است، و نشان دهنده‌ی میزان کینه جوئی و خشونت اعراب دوران جاهلیت است. زنی متشخص و بانوی یکی از بزرگان و مشایخ مکه، سینه‌ی کشته‌ی ای را میشکافت و با شقاوتی ددمنشانه جگر او را بیرون آورده و میجود! بر اجساد کشته شدگان اسب میتازند. سر اسیری را از پشت گردن میبرند تا بستگان و خویشان را سر شکسته و ذلیل نمایند. زنان و دختران قبیله و قوم مغلوب را مورد تجاوزات حیوانی قرار میدهند. حتی بمردان اسیر تجاوز میکنند و آنرا باعث افتخار خود و قبیله‌ی خود میدانند. این اعمال و نمونه‌های شنیع تر و حیوانی تر آن، از قلب فرهنگ جاهلیت عرب برخاسته و به ایدئولوژی و باور گروه و دسته‌ای تبدیل شده که بدون شک از اعراب دوران جاهلیت بسی پست تر و درنده خوترند. گزری به زندانهای قرون وسطایی خمینی و مشاهده‌ی انسانهای مسخ شده‌ی ای که بعنوان زندانی سیاسی و مخالفان رژیم در سلولهای تاریک، نمود و تنگ یا تابوت‌های حاج داود جنایت کار، گذران عمر میکنند، قسمتی از ماهیت ضد بشری و حیوانی دستگاه خلیفه گری شیعه و دارندگان تفکرات اسلامی را در هر طیفی نشان خواهد داد!

”مومن باید در راه خدا با آنان که حیات مادی دنیا را بر آخرت گزیدند جهاد کنند و هر کس در جهاد براه خدا کشته شد یا فاتح گردید زود باشد که او را اجر عظیم دهیم.“ (۵۷)

بی جهت نیست که نواندیشان دینی و اصلاح طلبان مذهبی، هیچگونه حق و حقوقی برای دگر اندیشان مذهبی و غیرمذهبی قائل نیستند و در آینده‌های دور و نزدیک نیز حاضر به هیچ نوع گذشتی در حق آنان نبوده و در صورت قدرت گرفتن مجدد، بر اساس تعالیم قرآن و دستورات خدای آسمانی خود، بر احدی رحم نخواهند کرد! زیرا این تعالیم و مجموعه‌ای از این فرامین و دستورات ایدئولوژی مسلمانان را تشکیل میدهد و آنان بر احتی از آن نخواهند گذشت.

” از کافران یاری مجوئید که خدا یار شماست و او بهترین یاری کنندگانست. ... اگر در راه خدا کشته شده یا بمیرید در آن جهان به آمرزش و رحمت خدا نائل شوید و آن بهتر از هر چیزیست که در حیات دنیا برای خود فراهم توان آورد.“ (۵۸)

مگر فاشیست های پیرو موسولینی در ایتالیا و نازی های طرفدار هیتلر در آلمان سالهای دهه ی ۴۰ و ۵۰ تفکراتی جز این داشتند و جز این میگفتند؟ نیروهای مترقی و بشر دوست که به سربلندی و عزت و شرافت انسانی میاندیشیدند با آنان چه کردند؟ شیوه ی برخورد و نگرش همان نیروها امروزه در برابر نئونازیستها و نئوفاشیستها چگونه است؟

از دیدگاه پروردگار آسمانی مسلمانان، تصاحب زنان مشرکین و دگراندیشان توسط مسلمانان حلال است و هرگونه تجاوزی به آنان ثواب اخروی را در پی خواهد داشت. تجاوز به زنان و دختران اسیر در زندانهای جمهوری اسلامی توسط سربازان گمنام امام زمان، در همین راستا صورت گرفت. جنایات و ددمنشی هایی که در آینده نیز توسط پاسداران جهل و جنایت قرون اتفاق خواهد افتاد. چه تضمینی وجود دارد که این اعمال و شیوه های شیطانی و حیوانی بار دیگر از سوی نیروهای مذهبی و حاکمان دستگاه خلیفه گری شیعه در سرزمین ما تکرار نشود؟

دانشگاهها و مدارس عالی در جمهوری اسلامی خمینی توسط چه کسانی بسته شد و دانشجویان دگر اندیش به چه مصیبتی گرفتار آمدند؟ بگفته ی حسین الله کرم، یکی از سردسته های انثار حزب الله، چه کسانی چماق تکفیر و سرکوب را بدست حزب الله دادند و گفتند ” بکشید مشرکین را و تا تنور انقلاب گرم است، زمین را از لوٹ وجود آنان پاک کنید؟“

مؤسسين وزارت اطلاعات، بازجویان و شکنجه گران دگراندیشان در سالهای اولیه انقلاب چه کسانی بودند؟ جوخه های اعدام دگراندیشان و نیروهای باصطلاح غیر خودی را چه کسانی برپای داشتند و بر دشت سینه های پاک فرزندان خلق بذر شقایق کاشتند؟

آیا آنان که با ردای اصلاح طلبی و نواندیشی بمیدان آمده اند، بخاطر اعمال ننگین و ضد بشری خود از مردم ایران و خانواده ی شهدای راه آزادی و سربلندی ایران یک عنزخواهی خشک و خالی کرده اند و گوشه ای از کشتار زندانیان بی دفاع و اسیر در جنگال اهریمن را افشاء نموده اند؟

آیا کسی یا کسانی از میان اصلاح طلبان و نواندیشان دینی بمنظور دلجویی از میلیونها دگر اندیش ایرانی که از شهر دیار خود تبعید و آواره شده اند و از فرزندان بیگناه آنان قدمی پیش گذاشته است؟

اصلاح طلبان و نواندیشان دینی چندین و چند گام از خمینی دیوسیرت و ارتجاعی نیز عقب مانده تر و ارتجاعی ترند. آنان هنوز هم ایرانیان تبعیدی را به خاطر دگراندیشی و داشتن تفکراتی غیر اسلامی و غیر شیعی عاری از شرافت میدانند!

مگر آنان نبودند که در کنفرانس جنجالی برلین خواهان بازگشت شرافتمندانه ی ایرانیان خارج از کشور بمیهن شدند؟

” هر جا مشرکان را در یافتید به قتل رسانید و از شهرهاشان برانید چنان که آنان شما را از وطن آواره کردند و فتنه گری که آنها کنند سخت تر و فسادش بیشتر از جنگ است و در مسجد الحرام با آنها قتال مکنید مگر آنکه پیش دستی کنند در اینصورت رواست که در حرم آنها را به قتل رسانید این است کیفر کافران. ... و با کافران جهاد کنید تا فتنه و فساد از روی زمین برطرف شود و همه را آئین دین خدا باشد و اگر از فتنه و جنگ دست کشیدند که ستم جز بر ستمکاران روا نیست. ... با زنان مشرک ازدواج مکنید مگر که ایمان آرند و همانا کنیزکی با ایمان بهتر از زن آزاد مشرک است هر چند از حسن او بشگفت آئید و زن بمشکران مدهید مگر آنکه ایمان آرند و همانا بنده ی مومن بهتر از آزاد مشرک است هر چند از مال و جمالش بشگفت آئید، مشرکان شما را از راه جهل و ضلالت به آتش دوزخ خوانند و خدا از راه لطف و مرحمت ببهشت و مغفرت دعوت کند و خداوند برای مردم آیات خویش بیان فرماید باشد که هشیار و متذکر گردند.“ (۵۹)

بین مسلمین و مخالفین در اطراف چاههای بدر که محل عبور کاروانهای تجاری شام به مکه و بالعکس بود، جنگی در گرفت که به غزوه ی بدر معروفست. در این جنگ تعدادی از مشرکین به اسارت مسلمین در آمدند. از جمله ی اسیران بدر، عقبه بن ابی معیط و نضر بن حارث بودند که در مکه به اذیت و آزار محمد پرداخته بودند و محمد کینه ی آنها را در دل داشت. چه شد که پروردگار فوراً بداد پیامبر خود رسید و از او خواست تا اسیران را گردن بزند.

” هیچ پیامبری را روا نباشد که از اسیران جنگی فدیة گرفته و آنان را رها کند تا خون ناپاکانرا بسیار بریزد شما متاع ناچیز دنیا را میخواهید و خدا برای شما آخرت را و خدا مقتدر و کارش همه از روی حکمت است.“ (۶۰)

آیا در سال ۱۳۶۷، پس از آنکه خمینی آتش بس بین ایران و عراق را پس از هشت سال جنگ فرسایشی و ایران بر باد ده پذیرفت و اهریمن صفتانه صلح و آرامش را به جام زهر تشبیه کرد، همین آیه بر او نازل نشد و از او نخواستند تا فاجعه بیافریند و هزاران زندانی بیدفاع را قتل عام نماید؟ و آیا چند صباحی دیگر همین آیه خطاب به اصلاح طلبی که بر مسند خلیفه گری شیعه تکیه زده است، نازل خواهد شد؟

پس از فتح مکه در سال دهم هجری با اینکه از سوی محمد، فرمان عفو عمومی صادر شده بود، چند نفر مستثنی شدند و پیامبر دستور قتلشان را صادر نمود و گفت که آنها را بکشید حتی اگر به پرده های کعبه پناه برده باشند! آنان عبارت بودند از صفوان بن امیه، عبدالله بن خطل، مقیس بن سباب، عکرمه پسر ابوجهل، حویرث بن نقیذ بن وهب، عبدالله بن سعد بن ابی سرح، هند بنت عتبه و ساره مولاه عمرو بن هاشم و دو تن از همسران عبدالله بن ابی سرح به نامهای، فرتنا و قریبه که تصنیفهایی در هجو محمد زمزمه میکردند. همه ی این افراد باستانی عبدالله بن ابی سرح که برادر رضائی عثمان بود و با وساطت وی از مرگ نجات یافت، کشته شدند. عبدالله بن ابی سرح، که در دوران خلافت عثمان فرماندهی سپاه اسلام در شمال آفریقا و ولایت مصر را داشت، در آغاز، در مدینه از نویسندگان وحی بود و گاهی آخر آیات را با اجازه ی محمد تغییر میداد. برای مثل محمد میگفت: ” والله عزیز حکیم“ او ” والله علیم حکیم“ را پیشنهاد میکرد و محمد موافقت میکرد. پس از تکرار چند تغییر، وی از اسلام برگشت و مرتد شد. زیرا به شك افتاد و گفت: ” چرا گفته های پروردگار بنا به پیشنهاد من تغییر میکند؟“

گفتیم که پس از سقوط نظام برده داری و پیروزی نظام فئودالی در جهان کهن، دین و بخصوص شکل یکتاپرستی آن بصورت ایدئولوژی جامعه های فئودالی در آمد. حکومت های فئودالی با اتکا به ایدئولوژی یکتاپرستی بوجود آمدند و خلق های محروم و بی چیز را بر گرد لوی ادیان و مذاهب آسمانی، زیر حکمرانی و فرمانروایی خود قرار دادند. در این دوران، دین و مذهب نقش اساسی و پایه ای را در سازماندهی سیاسی جهان بازی کرد. در شرق و بویژه ایران باستان، بر اثر تخریب های مذهب، عوام فریبی روحانیون و سرسپردگی روشنفکران و اندیشمندان جامعه که برای نزدیکی به امرا و سلاطین اسلام پناه حاضر به پذیرش هر گونه ذلت و خواری بودند و بعضی از آنان تا بدانجا پیش رفتند که برای رضای خاطر خلفای عباسی در آئینه نگاه نمیکردند تا صورت عجمی خود را نبینند، برای توده های محروم و زحمتکشان جامعه این اهمیت داشت که حکام و فرمانروایانشان، با آنها هم دین و هم مذهب باشند و به نمایندگی از سوی آنان آئین و مذهبشان را پاسداری نمایند. در این دوران، حدود و مرزهای خلقها را اغلب دین و مذهب تعیین میکرد و مرزهای سیاسی و جغرافیائی از هرگونه اهمیت و ارزشی تهی و خالی از محتوی بودند. در دوران زمین داری و فئودالیسم دستگاه روحانیت در حکومت ها نفوذ عظیم و نامحدودی داشتند و گاهی اوقات علاوه بر حاکمیت قضائی و حقوقی در جامعه، مستقیماً حاکمیت سیاسی نیز اعمال میکردند و زنجیر استثمار و بندگی توده های محروم را مستحکم میکردند. حکومت پاپ ها در همه ی ادوار و بویژه دوران قرون وسطی از چنین خصیصه ای برخوردار بود و خلفای اموی و عباسی و سپس عثمانی و صفوی نیز خود را خلیفه مسلمین، نماینده ی خدا بر روی زمین و مهمترین شخصیت روحانی جامعه بشمار میآوردند.

در منطقه ی اروپا که اشکال مختلف تکامل، از کمون اولیه تا بورژوازی را پیموده و شاهد جنبشهای کارگری و حکومت آنان بوده و به حقانیت ماتریالیسم تاریخی و فلسفه علمی صحنه گذاشته، تا پایان حیات فئودالیسم و ظهور بورژوازی نوپا و جوان در عرصه جهانی، دستگاه های مذهبی و کلیسای مسیحی، در حکومت نفوذ بی حد و حصری داشتند و فرمان فرمایان ” آخرت “ و ” آخرت فروشان “ بی بو و خاصیتی که چون زالوهای سیری ناپذیر از خون زحمتکشان و محرومان جامعه ارتزاق میکردند و کوچکترین نقشی در تولید نعمات مادی جامعه نداشتند، بر دنیای مردمان حکومت میکردند و در حکومت قویا دخالت مینمودند. قدرت و توانائی این آخرت فروشان بحدی بود که دانشمندان و متفکران بزرگ را بپای میز محاکمه ی انگیزاسیون میکشیدند و آنان را وادار مینمودند تا از نظریات خود برگردند و در برابر نمایندگان خدا توبه نمایند یا خود را تسلیم مرگ و نیستی نمایند! محاکمه ی منجم، ریاضی دان و فیزیک دان بزرگی چون گالیله (Galileo Galilei ۱۶۴۲ - ۱۵۶۴ میلادی) در دادگاه انگیزاسیون و وادار نمودن وی به توبه نامه نوشتن بسبب بیدادگاههای جمهوری اسلامی ایران، ننگی است ابدی بر دامان کلیسای روم و آخرت فروشان یکتاپرست اروپائی.

تکامل و پیشرفت جامعه های اروپائی و ظهور بورژوازی از بطن جامعه ی فئودالی کهن، و رشد آن از ابتدا باعث جدائی فلسفه از دین شد و سرانجام شعار جدائی دین از دولت را به میان آورد، زیرا انقلابیون و قهرمانان پیشتاز بورژوازی، چون گذشته اسیر اوهام و سنت های خرافی خود نبودند و نمیخواستند محتوای انقلاب را فدای گفتارهای پوچ و بی معنی نمایند. مارکس بدرستی یادآوری نمود:

” انقلاب اجتماعي قرن نوزدهم چکامه ي خود را فقط از متن آینده ميتواند برداشت کند نه گذشته. تا اين انقلاب هرگونه ايمان خرافي به گذشته را بکلي کنار نگذارد نمیتواند بانجام وظيفه ي خاص خود بپردازد. انقلابهاي پيشين به ياد آوري رویدادهاي تاريخي دورانهاي سپري شده از آن جهت نياز داشتند که بتوانند محتوي واقعي خود را بر خود پوشيده دارند. انقلاب قرن نوزدهم براي آنکه بتواند محتوي خود را بر خویش روشن سازد بايد ” مردگان را بگذارد تا مردگان بردارند.“ آنجا گفتار بر محتوي برتري داشت و اينجا محتوي بر گفتار.“ (۶۱)

با نگاهی گذرا به روند و نتایج بدست آمده از انقلاب مشروطيت، جنبشهاي مردمی سالهاي ۱۳۲۴ تا ۱۳۳۲ و انقلاب بهمن ماه ۱۳۵۷، در مييابيم که در اين کشور بلاکشیده، بر عکس کشورهای اروپايي و حتي بعضي از کشورهای آسیايي، انقلابيون و پيشنشان مبارزات مردمی، نه تنها هيچگاه نخوابسته اند خود را از نفوذ و فشار ارواح مردگان نجات بدهند و ابتکار عمل را از دست آنان بگيرند، بلکه در همه اين وقایع توده ي مردم و زندگان را به تبعیت از ارواح مردگان و آخرت فروشان مرتجع و ضد مردمی واداشته اند. گرچه خود اولين قربانيان مصلحت اندیشي و محافظه کاریهاي ارتجاعي و واپسگرایانه ي خود بوده و بزرگترین رقم تلفات جاني، مالي و معنوي را داده اند! به باور اين مصلحت اندیشان که به علت نداشتن حافظه ي تاريخي، از گذشته نمیآموزند و حاضر به آموختن نیز نیستند، هرگونه تلاشي بمنظور جدائي فلسفه از دين و دين از دولت را کفر محض و توهين به باورهاي مردم و توده ها دانسته اند.

مارکس خاطر نشان ميسازد که:

” انسانها خود سازندگان تاريخ خويشند، ولي نه طبق دلخواه خود و در اوضاع و احوالي که انتخاب کرده اند، بلکه در اوضاع و احوال موجودي که از گذشته بارث رسیده و مستقيماً با آن روبرو هستند. شعائر و سنن تمام نسلهاي مرده چون کوهي بر مغز زندگان فشار میآورد. از اينجاست که درست هنگامي که افراد گوني به نوسازي خویش و محيط اطراف خویش و ايجاد چيزي بکلي بیسابقه مشغولند، درست در يك چنین ادوار بحرانهاي انقلابي، ارواح دوران گذشته را بيباري ميطلبند، اسامي آنان، شعار هاي جنگي و لباسهاي آنان را بعاريت ميگيرند تا با اين آرایش مورد تجليل باستان و با اين زبان عاريتي صحنه ي جديدي از تاريخ جهان را بازي کنند. مثلاً لوتر خود را به جامه ي سن پل (يکي از حواریون عیسی و از نخستين بانيان سنت کليساي) آراست، انقلاب سالهاي ۱۷۸۹ - ۱۸۱۴ بنوبت گاه به هيئت جمهوري روم و گاه به هيئت امپراطوري روم در میآمد. و اما انقلاب ۱۸۴۸ چيزي بهتر از آن نيافت که گاه شعائر و سنن انقلابي سالهاي ۱۷۹۳ - ۱۷۹۵ را تقليد کند.“ (۶۲)

ما در انقلاب مشروطيت، سرنوشت انقلاب و توده هاي زحمتکش را بدست قدرتمندان فئودال و آخرت فروشان واپسگراني داديم که مسبب و باني تمام بدبختي هاي جامعه و ادبار مردم بودند! و پذيرفتيم که قوانين و لوايح مصوبه ي مجلس شوراي ملي که بطور دريست در اختيار زمين داران بزرگ و آخرت فروشان بود، در صورتی قابل اجرا است که به تانيد پنج تن از آخرت فروشان مرتجع برسد!

اتحاد ناميمون فنودالهاي مرتجع و آخرت فروشان واپسگرا، فاجعه ي پارک اتابک را آفرید، انقلاب را در نطفه خفه کرد و انقلابيون را روانه ي گورستان و تاريخخانه هاي خاموش نمود و در پايان راه را براي ديکتاتوري رضاخان و غارتگري انگليس گشودند.

باز ما بوديم و فقر و نکبت و ادبار و عقب ماندگي هميشگي و گوش دادن به موعظه هاي عالمان عاليقدری که روبسيير وار بر بالاي منابر فریاد ميزند:

” اگر موقع تخلي طرف جلوي بدن کسي رو بقبله يا پشت بقبله باشد و عورت را از قبله بگرداند کفایت نمیکند. و اگر جلوي بدن او رو بقبله يا پشت بقبله نباشد، احتیاط واجب آنستکه عورت را رو بقبله يا پشت بقبله ننماید.“ (۶۳)

يا ” لازم نيست با سه سنگ يا سه پارچه مخرج را پاك کنند بلکه با اطراف يك سنگ يا يك پارچه هم کافي است، بلکه اگر با يکمرتبه هم غائط برطرف شد کفایت میکند، ولي با استخوان و سرگين و چيزهائیکه احترام آنها لازم است، مانند کاغذیکه اسم خدا بر آن نوشته اگر پاك کند محل را، نماز نمیتواند بخواند.“ (۶۴)

و از همه مهمتر اينکه: ” اگر با زني غير از عمه و خاله ي خود زنا کند، احتیاط واجب آنست که با دختر او ازدواج نکند، ولي اگر زني را عقد نمايد و با او نزديکي کند بعد با مادر او زنا کند، آن زن بر او حرام نمیشود، و همچنين است اگر پيش از آنکه با او نزديکي کند با مادر او زنا نمايد، ولي در اينصورت احتیاط مستحب آنستکه از آن زن جدا شود.“ (۶۵)

” و طی در دبر زن حائض کفارہ ندارد.“ (۶۶)

گوش فرا میدادیم و ثروتهای ملی و معنوی کشورمان را بعنوان جیفه ی بی ارزش دنیا به غارتگران بین المللی و بیگانگان ماوراء بحار میبخشیدیم و از پاسداران منافع حیاتی آنان آخرت می خریدیم.

مارکس در ادامه مینویسد: ” هنگام بررسی چگونگی این استمداد از ارواح مردگان تاریخ جهانی تفاوت فاحش میان آنها فوراً به چشم میخورد. کامیل دمولن (Kamille Desmoulins ۱۷۶۰ - ۱۷۹۴ نویسنده ی فرانسوی، رهبر انقلاب بورژوائی پایان قرن هیجدهم فرانسه.)، دانتون، روبسپیر، سنت ژوست، ناپلئون، هم قهرمانان و هم احزاب و توده های دوران انقلاب اول فرانسه با جامه ی رومی و با عبارات رومی وظیفه ی زمان خویش یعنی رهائی از قید و بندها و استقرار جامعه ی نوین بورژوائی را انجام میدادند. چهار تن اول ارکان فنودالیسم را در هم کوفتند و سرهای فنودال ها را که بر زمین این نظام رونیده بود، درو کردند. دیگری در داخل فرانسه شرایطی ایجاد کرد که رشد رقابت آزاد و بهره برداری از مالکیت ارضی کوچک و استفاده از نیروهای مولده ی صنعتی از بند رسته ی ملت فقط در پرتو آن شرایط میسر گردد. و اما در خارج از فرانسه در حدودی که لازم بود برای جامعه ی بورژوائی فرانسه محیطی در قاره اروپا ایجاد گردد که با مقتضیات زمان وفق دهد - تشکیلات فنودالی را همه جا بر انداخت. ولی همینکه صورتبندی (Formation) اجتماعی جدید مستقر گردید تمام موجودات عظیم الجثه ی عهد عتیق و به همراه آنان تمام روم باستان احیا شده یعنی بروتوس ها (Brutus رجل سیاسی روم، ۸۵ تا ۴۲ قبل از میلاد)، گراکوس ها (Grachus ۱۵۳ تا ۱۲۱ قبل از میلاد، نماینده مردم در تریبون روم)، پوبلیکولاها (Publicolas رجل دولتی نیمه افسانه ای روم، تاریخ فوت در حدود ۳ - ۵ قبل از میلاد)، تریبون ها (نمایندگان مردم در روم باستان)، سناتورها و خود سزار از صحنه ناپدید شدند.“ (۶۷)

بفاصله ۱۷۹۴ تا ۱۸۴۸ پیشتازان جنبش های مردمی اروپا به این نتیجه رسیدند که دوران انکا و مدد خواستن از ارواح مردگان گذشته و برداشتن مردگان را میبایست به مردگان بگذارند! در حالیکه ما بفاصله ی ۱۹۰۵ تا ۱۹۷۹، چندین و چند بار مرتکب اشتباه شدیم و سرنوشت کشور و توده های زحمت کش را نه به ارواح پادشاهان هخامنشی و ساسانی، بلکه به ارواح اعراب جاهلیت گره زدیم و در ازاء گند ذهنی و تجربه نیاموختن خود، توفانهای خون را در نور دیدیم.

” در مرحله دیگری از تکامل کرومول و مردم انگلستان نیز زبان و شوق و شور و پندارهائی را که از تورات عاریت گرفته بودند بکار میبردند ولی همینکه هدف واقعی دست آمد و تحول بورژوائی جامعه ی انگلستان انجام یافت لوک (John Locke ۱۶۳۲ - ۱۷۰۴ فیلسوف میرز انگلیسی) جایگزین حقوق نبی شد.“ (۶۸)

در جوامع اروپائی، در نتیجه ی پیروزی انقلاب های بورژوائی برای مدت زمانی کوتاه، جدائی بین دستگاه مذهبی و دولت حاصل شد و از آنجا که تنها شیوه ی تولید نعمات مادی و نحوه ی استثمار و بهره کشی انسان از انسان تغییر کرده بود، تضاد بین کلیسا و انقلاب به همزیستی آن دو منجر شد و بورژوازی چون سلف خود دین و مذهب را در اختیار گرفت! با این تفاوت که آئین، آن آئین پیشین نبود و کلیسای مسیحی قدرت دوران انگیزاسیون را از دست داده بود!

در جوامع شرقی، از جمله کشور ما ایران، با ورود استعمار، و قدرت گرفتن غارتگران انگلیسی و کمپانی هند شرقی، سیر تکاملی این جوامع مختل شد. استعمار با سد کردن راه رشد بورژوازی صنعتی و انقلابی و سرکوب جنبشهای آزادیبخش در این کشورها، و حمایت همه جانبه از آخرت فروشان واپسگرا، مانع پیروزی جنبش های مردمی و بورژوا - دمکراتیک شد. با ادامه ی شیوه تولید برده داری و نظام فنودالی، روابط قرون وسطائی دین و دولت دست نخورده باقی ماند و به حیات ننگین ضد مردمی و استثمارگرانه خود ادامه داد.

معدالک شخصیت ها و محافل روحانی، در جوامع مستعمره و نیمه مستعمره ی شرق، بنا بر عواملی چند با استعمار اروپائی و دولتهای دست نشانده ی آنها تضادهائی پیدا نمودند و عوامل بیابانه بتحریک و تهیج توده های تحت ستم پرداختند!

الف - در برخی موارد تضادهای فی مابین حکومت های فنودالی و قدرتهای استعماری مغرب زمین زمینه ی برخوردی بین دستگاه روحانی مدافع فنودالها و بزرگ زمینداران با استعمار را فراهم میآورد.

ب - مصالح واپسگرایانه، قشری و کاستی روحانیون، و اتحاد نامقدس آنان با زمینداران بزرگ و فنودالان مرتجع، آنها را به مقابله با فرهنگ استعماری و آئین یکتاپرستانه ی او که ردائی بشر دوستانه و انسانی بر قامت خود دوخته بود، بر میانگیخت.

ج - وابستگی شخصیت ها و جناحهایی از کاست روحانیت با بورژوازی ملی که در حقیقت بصورت سوداگری و بازرگانی تجاری رشد کرده و بنا به منافع طبقاتی و قشری خود، با قدرتهای استعماری و پایگاه اجتماعی آن، یعنی فنودالیسم و زمینداری مبارزه میکرد، سبب میشد تا آنها را به مبارزه با استعمار و حکومت تحت نفوذ در مملکت بکشاند.

نباید از نظر دور داشت و فراموش نمود که کاست روحانیت بویژه افشار مرفه و زمین دار آن، که بر موقوفات نیز دستی داشتند و جیره خوار سفره ی پادشاهان و سلاطین مرتجع و مستبد مشرق زمین بودند، اغلب نه علیه قدرتهای غارتگر استعماری، بلکه در کنار فنودالیسم، زمینداران بزرگ و افشاری از کشاورزان و دهقانان مرفه و پابپای استعمار، بر علیه بورژوازی ملی و جنبش های مردمی مبارزه کرده و راه رشد و پیشرفت جامعه را سد نموده اند. مطالعه و غور در تاریخ اجتماعی خلق های مشرق زمین، بویژه خلق های ایران، هند و چین در قرون اخیر به ما نشان میدهد که دستگاه روحانیت چگونه در طول دوران فنودالیسم و تسلط زمینداران بزرگ بر سرنوشت زحمتکشان و توده های محروم، به عنوان یک رکن اساسی قدرت عمل نموده و در جریان ورود استعمار و قدرت گرفتن آن، تمایلات دو گانه و نقش دوگانه ی خود را آشکار نموده است. تمایلات دو گانه و نقش دوگانه ی روحانیت در دوران ترکنازی استعمار و قدرت گرفتن آن در جوامع مشرق زمین عبارت بود از:

الف - تمایل به دفاع از دین و آئین محلی در مقابل آئین مسیحیت که با آموزشهای بشردوستانه و لیبرال مآبانه ی خود ادیان خشن و بی ترحم ما را مورد هجوم قرار داده بود!

ب - تمایل به همکاری ارتجاعی با فنودالیسم واپسگرا که پس از ورود استعمار، تداوم و ادامه حیات خود را طولانی تر میدید و بهمین دلیل به عنوان همکار و متحد طبیعی با این جریان در سنگر واحد مبارزه علیه جنبشها و تمایلات ترقی خواهانه ی خلقها قرار گرفت!

و اما نقش دوگانه و مزورانه این جناح در مقابل استعمار!

گفتیم که پس از ورود استعمار به منطقه و قدرت گرفتن آن، جناحی از روحانیت در همگامی و همصدائی با فنودالیسم واپسگرا و عقب مانده عملا در کنار قدرتهای استعماری و فنودالها قرار گرفت و در راه استثمار زحمتکشان و توده های محروم جامعه و حفظ منافع غارتگران داخلی و خارجی، تعالیم و آموزشهای ارتجاعی مذهب را به میدان آورد و دکان پر رونق آخرت فروشی را گشود!

تمایلات ضد استعماری محافل و جناحهایی از روحانیت که در کنار بورژوازی سوداگر بومی و تجار بازارهای سنتی قرار داشتند، موجب گردید تا در جنبشها و مبارزات ضد استبدادی، ضد استعماری و استعمار نو و ضد استعماری سالهای اخیر ایران، این کاست قدیمی و سخت جان نقشی در رهبری این جنبشها و مبارزات داشته باشد. نقشی که در همه ی موارد با خیانت این قشر انگل به منافع مردم و پشت نمودن به مبارزات حق طلبانه مردم منتهی شده است!

اکنون به جنبه دیگر قضیه یعنی برخورد و موضع گیری اسلام در رابطه با پدیده استعمار، استعمار نو و به استعمار کشیدن سایر ملل جهان نظری میافکنیم و توجه خوانندگان عزیز را به این مسئله معطوف میداریم!

همانطور که در صفحات پیشین اشاره شد، آئین یکتاپرستی اسلام در دوره های مختلف حیات خود، ایدئولوژی اقوام و دولتهای ستمگری بوده که همیشه اقوام و خلق های سرزمین های دیگر را به بهانه جهاد در راه دین برتر و جهانشمول اسلام، به اسارت و بندگی کشیده و از انجام هیچ جنایتی در حق آنان فروگذار نکرده اند. تهاجم گسترده ی اعراب بیابانگرد دوران جاهلیت در صدر اسلام و دوران خلافت ابوبکر و عمر و عثمان به ایران و روم و شمال آفریقا و اسپانیا و سپس تهاجم های خلفای اموی و عباسی، به کشورهای دیگر که همه بنام اسلام و جهاد در راه خدا صورت گرفته است، اولین دوره چنین تهاجم هائی است. لشکر کشی های متعدد محمود غزنوی و نادرشاه افشار به هند، و لشکر کشی های حکام مسلمان مغول به هند و چین نمونه های دیگری از این نوع تهاجم های وحشیانه و غارتگرانه ایست که با قتل عام مردمان و غارت و چپاول و آتش زدن مزارع و شهرها و معابد همراه بوده است.

آخرین دوره ی تهاجم اسلامی، لشکرکشی های امپراطوری عثمانی به اروپای جنوب شرقی و شبه جزیره ی بالکان است که توانست برای مدت چند قرن حاکمیت ترک های عثمانی را بر ملل مسیحی مغلوب این منطقه تحمیل نماید.

لشکرکشی های متقابل پادشاهان صفوی و امپراطوری عثمانی به قلمروهای یکدیگر نیز همه و همه تحت عنوان جهاد و مبارزه در راه خدا صورت گرفته است. بمنظور نشان دادن عمق فاجعه و حدود جنایت ها و کشتارهایی که مسلمانان در این لشکرکشی ها و مجاهدت ها ی خدایسندانه مرتکب شده اند، یادآوری مینمائیم که در دورانی که سلطان سلیم عثمانی خود را برای مبارزه با شاه اسماعیل صفوی و حضور در چالدران آماده میکرد، چهل هزار نفر از شیعیان مستقر در امپراطوری عثمانی به بهانه جلوگیری از شورش احتمالی بنفع پادشاه صفوی، و انجام عملیات ستون پنجمی، گردن زده شدند و در میان امواج توفنده ی خون غرق شدند!

تهاجم خمینی و همراهان و اسپرگرایش به منظور رفع فتنه در عالم و فتح اولین قبله ی مسلمان جهان (بیت المقدس) نیز همانطور که شاهد بودیم، پس از هشت سال جنگ ویرانگر با کشور همسایه عراق به جانی نرسید و بلند پروازی های مالیخولیائی آنان در باتلاقیهای شلمچه و هور الهویزه و جزایر مجنون و وفاو مدفون گردید .
کاملاً طبیعی و قابل پیش بینی است که در مقابل این تهاجم های سبانه و ددمنشانه از سوی مردمانی متعصب و خونآشام، با تفکراتی عقب مانده و قرون وسطائی، ملل و اقوام مغلوب و اسیر دست به مقاومت و مقابله بزنند و از حقوق حقه خود دفاع نمایند!

در کشور ما ایران، نه تنها مردم عاصی و بجان آمده که نشانه ای از وفای بعهد خلفای راشدین، خلفای اموی و عباسی مبنی بر برابری و برادری بین مسلمانان و اجرای عدالت اجتماعی ندیدند، سر به شورش برداشتند و دست بمقاومت زدند بلکه کسانی چون بابک خرمین، به آفرید، مازیار بن قارن، زنداغه (زندیک ها) و دیگران نیز با شعارهای عدالتجویانه ی مزدکی، مانپگری و زرتشتی گری در مقابل تهاجم اعراب دست به مقاومت و مبارزه ی مسلحانه زدند.

از آنچه گفته شد، در می یابیم که اسلام و مذاهب مختلف بر آمده از آن، در هیچ برهه ای از زمان دارای ماهیت طبیعی و درونی ضد استعماری و ضد استثمار ی نبوده و در این دین یکتاپرستانه نیز تمایلات تجاوزکارانه و سرکوبگرانه مانند سایر ادیان و مذاهب پیش از آن به شدیدترین وجه وجود دارد. معذالک در قرون اخیر استعمار و نواستعمار غرب و غارتگریهای دول امپریالیستی، ملل و اقوام مسلمان را در موقعیت تازه ای قرار داد.

با توجه به این که کلیه سرزمین های اسلامی، از شمال افریقا و خاورمیانه گرفته تا اندونزی، سرزمین هایی هستند که بطور مستمر و دائمی مورد تجاوز استعمارگران مسیحی و دول سرمایه داری و امپریالیستی غربی قرار گرفته اند، دین اسلام و دستگاه مذهبی مربوط به آن را به حالت تدافعی در آورده و زمینه ای فراهم نموده که خصلت های ضد استعماری و ضد استثمار ی ملل و اقوام استعمار زده ی این سرزمین ها گاه و بیگاه روی جناح هایی از دستگاه روحانیت اسلامی اثر بگذارد و آنها را بمقابله با غارتگری غرب بکشاند!

در یک قرن گذشته، پس از پیروزی انقلاب کبیر اکبر در سال ۱۹۱۷ که بیش از یک ششم کره ی زمین را از یوغ سرمایه داری و امپریالیسم جهانی نجات داد و سنگ بنای اولین حکومت کارگران و زحمتکشان را بر زمین گذاشت و بدنبال شکست فاشیسم در جنگ جهانی دوم و تشکیل اردوگاه سوسیالیسم و پیروزی چین توده ای، دوران اوج گیری جنبش های استقلال طلبانه، آزادیخواهانه و آزادیبخش توده های دریند افریقا، آسیا و امریکای لاتین فرا رسید.

در چنین شرایطی، ناسیونالیسم عرب با اسلام در هم آمیخت و زبان و دین واحد، ملل و اقوام گوناگونی را به عنوان ملت واحد ی عرب، زیر پرچم ناسیونالیسم ضد استعماری و استقلال طلبانه به یکدیگر نزدیک کرد.
در سرزمین ما ایران نیز در یک صد سال گذشته، چنین تمایلاتی گاه و بیگاه و به ندرت در دستگاه مذهبی شیعه دیده شد. از این روی واژه ی ” به ندرت “ را بکار میبریم که محافل روحانی و مراجع تقلید شیعه اکثراً بعنوان متحدین فنودالیسم و اسپرگرا و عقب مانده که خود اغلب دست در دست استعمارگران و دولتهای غارتگر غربی داشته و به مصالح استعماری و نو استعماری کمک کرده است، به منافع زحمتکشان و توده های محروم خیانت ورزیده اند!

نتیجه میگیریم که اسلام هیچگونه تفاوتی با مسیحیت یا سایر ادیان یکتاپرستی پیش از خود ندارد و این ادعا که گویا اسلام دارای ماهیتی کاملاً متفاوت با مسیحیت و سایر ادیان بوده و در طول تاریخ، در کنار توده های دریند و محرومان جوامع بشری ایستاده است، دروغی رذیلانه و عوامفریبانه بیش نیست! تنها موقعیت خاص ملل استعمار زده ای که از بد حادثه مسلمان بوده و در محدوده ی سرزمین های اسلامی زندگی میکنند، باعث گردیده تا شخصیت یا جناحهایی از دستگاه روحانیت شیعه بنا بدلائل پیش گفته به جنبش ها و مبارزات ضد استعماری مردم نزدیک شوند.

تمایلات ضد استعماری و ضد استثمار ی عناصری از روحانیت شیعه نه در آئین یکتاپرستانه ی اسلام نهفته است، نه در شریعت محمدی و نه در اعتقادات تلفیق شده با آن و مذهب شیعه ی اثنی عشری. بلکه فقط و فقط از استعمار زدگی و استثمار بی رویه ی ملل و اقوام مسلمان نشأت میگیرد. چنانچه در میان ملل استعمارزده ی غیرمسلمان نیز این نوع گرایشات وجود دارد و رهبران ادیان و مذاهب آنان نیز نقش دوگانه ی خود را بر له و علیه استعمار و استثمار ایفا میکنند.

بورژوازی پس از پیروزی بر نظام پوسیده ی فنودالی تلاش فراوانی بکار برد تا خلق ها را نه بر مبنای ادیان و مذاهب بلکه بر اساس گرایشات و اعتقادات ناسیونالیستی، تحت حاکمیت خود قرار دهد. پدیده هایی مانند راسیسم، شوونیسم و فاشیسم اشکال حاد و تکامل یافته ناسیونالیسم بورژوازی اند که در جوامع سرمایه داری مغرب زمین نضج گرفته و به ایدئولوژی مسلط بعضی از ملل ساکن در این مناطق مبدل شده است.

ایدئولوژی و سیاست ناسیونالیستی، در دوران اعتلا و رشد سرمایه داری و مبارزه علیه نظام فئودالی نقشی مترقیانه و بشردوستانه ایفا نمود در ایجاد آگاهی ملی و تشکیل دولتهای ملی گامهای مؤثری برداشت. ناسیونالیسم که بیانگر مناسبات بین ملتها در دوران اوج سرمایه داری است، معمولاً به دو شکل خودنمائی میکند:

الف - در میان ملت حاکم و دارنده ی اقتصاد سرمایه داری پیشرفته و پرتوان به شکل شوونیسم ملت بزرگ که مظاهر آن فخر فروشی و برتر دانستن خود، لگدمال کردن حقوق و منافع دیگران و نابود نمودن آنهاست.

ب - نزد ملت محکوم و مغلوب که در کشورهای عقب مانده زندگی میکنند و تامین کننده ی مواد خام و نیروی کار ارزان برای صنایع کشورهای بزرگ هستند، به شکل و شمایل ناسیونالیسم محلی و منطقه ای ظاهر میشود که حاصلی جز عدم اعتماد به دیگران، در خود فرورفتن ملی و میل به انزوا و جدائی از دیگران ندارد. تنها در شرایط تسلط امپریالیستی بر این گونه کشورها و وجود مسائل عدیده ملی و وابستگی هیئت حاکمه و سرمایه داری تجاری دلال بقدرت های امپریالیستی و انحصاری، بورژوازی ملی که بر تولید داخلی متکی است و منافعی در تضاد مستقیم با انحصارات بیگانه قرار دارد، در نهضت ها و جنبش های ملی شرکت میجوید و تا مراحل معینی ایفای نقش مینماید!

بورژوازی ملی از آن روی تا مراحل معینی از جنبش، با نیروهای آزادیخواه و استقلال طلب همراهی و همگامی میکند که استعمار و استعمار نو با روی کار آوردن حکومتهای دست نشانده و گوش بفرمان، همه اهرمهای اساسی تجارت و کشاورزی کشور وابسته را از طریق سرمایه گذاری های مستقیم و مختلط، صدور سرمایه، دادن وامهای کلان به هیئت حاکمه، تاسیس بانکها و کنسرن ها و دیگر موسسات اقتصادی که هر یک دولتی در کنار دولت محلی میشوند و نبض اقتصاد کشور را در دست میگیرند، تحمیل بازرگانی خارجی غیربرابر که مانع رشد اقتصادی شده و کشور را بیچاره فروش محصولات خارجی مبدل کرده و قیمت مواد خام را در سطحی پائین نگاه میدارد، استفاده از موسسات فرهنگی و مطبوعاتی برای ایجاد دسته بندی های سیاسی و نفوذ ایدئولوژیک در جامعه و تبلیغ و ترویج نظریات تخطئه کننده آزادی، استقلال و عدالت اجتماعی، نه تنها جانی برای سود جوئی و رشد بورژوازی ملی نمیکند، بلکه آنرا به نابودی و ورشکستگی میکشانند.

معذالک همان طور که یاد شد بورژوازی از ادیان، مذاهب، کلیساها و مساجد در تحکیم مواضع حاکمیت خود و به زیرسلطه کشاندن خلق های محروم و عقب مانده ی جهان به نحو دلخواه بهره جسته و میجوید.

در جامعه ی ما نیز در جریان مبارزات ضد استعماری و نواستعماری، ناسیونالیسم بورژوائی، ایدئولوژی بورژوازی ملی (تجاری - سوداگر) شد و مذهب نیز به مثابه عامل کمکی مورد بهره برداری و استفاده قرار گرفت. بدین ترتیب جنبش ضد استعماری و نواستعماری در کشور ما، تحت رهبری بورژوازی ملی و دارای دو شکل ایدئولوژیک بود:

۱ - ناسیونالیسم.

۲ - دین اسلام و مذهب شیعه.

بورژوازی کمپراور (تجاری - دلال) که از عوامل مهم وابستگی اقتصادی، سیاسی و فرهنگی کشورهای در حال توسعه ای چون ایران به کشورهای امپریالیستی است و یکی از پایگاههای عمده ی طبقاتی ارتجاع داخلی، استعمار نوین و شیوه ی استبدادی و دیکتاتوری حکومت است، نیز دست در دست فئودالیسم و اسپرگرا و عقب مانده متقابل از دو عامل ایدئولوژیک در جبهه ی مخالف بهره برداری نمودند.

۱ - ناسیونالیسم مآبی یا ناسیونالیسم قلابی. ” گرایش فاشیستی رضاخانی و شوونیسم مسخره ی محمد رضاخانی“.

۲ - دین اسلام و مذهب شیعه.

با این تفاوت که نقش مذهب در این جبهه اساسی تر و اصیل تر بود. مذهب که پیوستگی عمیق و ریشه داری با فئودالیسم و نظام زمینداری ایران که خاندان پهلوی آنرا نمایندگی میکرد، داشت حربه ی اصلی نظام فئودالی و وابسته ایران در مقابله با جنبشهای آزادیخواهانه و استقلال طلبانه مردم زحمتکش بود. خیانت عریان روحانیت شیعه به رهبری آیت الله سید ابوالقاسم کاشانی به جنبش و مبارزات مردم ایران در سال ۱۳۳۲ و همکاری با شاه و حکومت کودتائی سپهبد فضل الله زاهدی که با دخالت مستقیم پیرکفتار استعمار و ایالات متحده ی امریکا در امور داخلی کشور ما بر اریکه قدرت نشسته بودند نمونه ی بارز و مشخص این همکاری و همراهی خانانهاست! خیانتی که به برکناری دولت مصدق، تسلط کنسرسیوم غربی بر نفت ایران، اعدام دکتر حسین فاطمی و جمعی از افسران شرافتمند و وطن پرست و ادامه حکومت وابسته ی پهلوی و حاکمیت ساواک بر سرنوشت ایران و ایرانی منتهی گردید!

با تحلیل رفتن تدریجی فئودالیسم و اجرای اصلاحات ارضی شه فرموده در ششم بهمن ماه ۱۳۴۱، بنفع فئودالان و زمین داران بزرگی که نظام شاهنشاهی و دستگاه حاکمیت روحانیت شیعه و همه ی سنن و آداب دوره ی

بربریت را پاسداری مینمودند، بورژوازی وابسته حاکمیت مطلق یافت و ضمن غارت سرمایه‌های ملی مملکت، ایران را به بزرگترین بازار فروش تسلیحات و بنجله‌های دنیای سرمایه‌داری و بهشت مستشاران امریکائی مبدل کرد.

تحولات سالهای ۱۳۴۱ بعد بعثت وجودکشمکش و درگیریهای بین بورژوازی وابسته به امپریالیسم و قدرتهای سرمایه‌داری با فنودالیسم باعث شد که خصومت روحانیون وابسته به زمین داران بزرگ که جناحی از بازاریان نیز بدلیل ضدیت با حکومت وابسته و دلالتی که دلارهای نفتی آنها را حمایت میکرد، پشت سرش ایستاده بودند، با دستگاه حاکمه محو نگردد! در این رویارویی و درگیری نه تنها اقلیتی از دستگاه روحانیت شیعه (مانند خمینی و پیروانش) که علاوه بر منابع و مصالح فشری و واپسگرایانه، از انگیزه‌های ضد استعماری (نه ضد استعماری) نیز برخوردار بودند در مقابل دستگاه حاکمه قرار گرفتند بلکه در جناح اکثریت نیز نارضایتی‌هایی ناشی از پایداری ساختن حقوق و امتیازات اجتماعی و اقتصادی دستگاه روحانیت شیعه به نحو ضعیفی بروز کرد. نزدیکی و همگامی ناسیونالیسم و ملی‌گرائی بورژوازی با مذهب شیعه اثنی‌عشری و دستگاه روحانیت آن، در مبارزات گذشته‌ی ایران زمین سابقه‌ی روشن و مشخصی دارد. طی مبارزات سده‌ی اخیر، این پدیده‌ها بارها ظاهر شده و به ناکامی انجامیده است. جبهه ملی برهبری دکتر محمد مصدق، در مبارزات سالهای ۱۳۲۹-۱۳۳۲ دو عامل ایدئولوژیک ملی‌گرائی و مذهب را توأماً بکار گرفت. شرکت و همکاری آیت الله سید ابوالقاسم کاشانی در کنار مصدق در جریان ملی‌شدن نفت، نمونه‌ی بارز این نحوه عمل است. در جبهه ملی دوم، جناحی از نهضت آزادی و حزب مردم ایران بدلیل شرایط موجود در سطح جهان و منطقه‌ی خاورمیانه، دو عامل اسلام و سوسیالیسم را بخدمت گرفتند. نهضت آزادی در مجموع تلفیقی از ناسیونالیسم و اسلام را بکار میگرفت و تلاش مینمود تا با تعبیر و تفسیرهایی نو از قرآن، اسلام خود را مترقی و همگام با علوم و پیشرفتهای جهان معاصر نشان دهد. کلیه احزاب و محافل وابسته به جبهه ملی نیز بیشتر از ایدئولوژی مذهبی یاری میجستند و به نحوی محسوس از تاکتیک‌های مذهبی استفاده میکردند. شخصیتها، سازمان‌ها و احزاب مارکسیست - لنینیست نیز به فراخور حال تلاش میورزیدند با یاری گرفتن از داستانها و قصه‌های عوام‌پسندانه، بین اسلام و مارکسیسم پلی بزنند و به توده‌های محروم و زحمتکشان جامعه بقبولانند که اسلام و بویژه مذهب شیعه تضاد لاینحلی با ایدئولوژی مارکسیسم - لنینیسم و سوسیالیسم ندارد، تا آن حد که عده‌ای از مبارزان راه آزادی و بهروزی خلق، مارکسیسم - لنینیسم را در مکتب مولا علی و فرزند برومندش حسین آموخته بودند!

میدانیم که بکارگیری و بهره‌برداری از دو ایدئولوژی متضاد سوسیالیسم و دین، توسط نیروهای ارتجاعی و ضد مردمی که ادامه‌حیاتشان در رابطه‌ی مستقیم با استعمار زحمتکشان و تولید ارزش اضافی قرار دارد، پدیده‌ی تازه و خلق‌الساعه‌ای نیست و امر تازه‌ای بحساب نمیآید. در اروپا، همزمان با اوج‌گیری و رشد تمایلات عدالتخواهانه‌ی سوسیالیستی در میان کارگران و زحمتکشان جوامع صنعتی، سوسیالیسم مسیحی ظاهر شد و جبهه‌ی تازه‌ای در مقابل اردوی کار بین‌المللی و مارکسیسم گشود.

در این دوران تنورسین‌ها و نظریه‌پردازان مذهبی، تلاش میورزیدند با نادیده گرفتن و دور زدن دترمینیسم، که بوجود رابطه‌ی علت و معلولی و سلسله‌زنجیر علیت‌ها معتقد است و جریان تکامل را در مجموع خود تابع قانونمندی و علیت میدانند، زمینه‌ی آشتی و نزدیکی دو ایدئولوژی و دو شیوه‌ی نگرش بجهان یعنی ایده‌الیسم و ماتریالیسم را فراهم آورند و این دو ایدئولوژی غیر همگون را که با یکدیگر تضادهای غیر آنتاگونیستی دارند در یک انبیاق بریزند و چون شربت‌گورا و خوش طعم بخورد توده‌های کار و زحمت بدهند.

بنا به نگرش دترمینیستی، که از دوران جهان باستان در وجود فلاسفه‌ای چون هراکلیت (Heraclitus حدود ۵۴۰ تا ۴۸۰ قبل از میلاد)، دمکریت (Democrite قرن پنجم پیش از میلاد) و اپیکور (Epicure ۲۷۰ یا ۲۷۲ پیش از میلاد) نمایندگان برجسته و صاحب‌نامی داشت و پس از قرون وسطی فلاسفه و دانشمندان چون گالیله (۱۵۶۴ - ۱۶۴۲ میلادی)، بیکن (Bacon فرانسوی ۱۵۶۱ - ۱۶۲۶ میلادی)، دکارت (Descartes رنه ۱۵۹۶ - ۱۶۵۰ میلادی) و اسپینوزا (Spinoza ۱۶۳۲ - ۱۶۷۷ میلادی) از آن مدافعه نموده و شالوده و اساس علوم را پی‌ریزی نمودند، از دیدگاه تفکر دترمینیستی هر پدیده و رویداد طبیعی و اجتماعی به دلیل وجود و عمل یک حادثه رخ مینماید، بر اثر وقوع آن عمل و حادثه، یک حادثه و پدیده‌ی دیگر بوجود میآید و مادام که علتی وجود داشته باشد ناگزیر و جبراً معلول نیز پدید خواهد آمد و هیچ پدیده‌ای در طبیعت و اجتماع بدون علت وجود نمیآید. به این ترتیب هرگونه تصور و اندیشه‌ای در باره ماوراءطبیعه و عناصر آفریننده‌ای که خود علتی نداشته باشند باطل و بی‌اساس است.

ایده‌الیسم بنا به خصیصه‌ی ذاتی خود یا کاملاً دترمینیسم را رد میکند، یا هدف ازلی و غائی از پیش تعیین شده‌ای را اصل و پایه قرار میدهد و اعلام میدارد که همه چیز و همه پدیده‌های طبیعی بنا بر مشیت الهی و خالق

بسوی آن غایت در حرکت است. یا ادعا میکند که ذهن و تفکر انسانی بقصد سهولت کار و تنظیم اندیشه ها برای پدیده های طبیعی و اجتماعی روابط علت و معلولی قائل میشود!

”ایا منکران حق آسمان را فراز خود نمینگرند که ما چگونه بنای محکم اساس نهادیم و آنرا به زیور ستارگان رخشان آراسته ایم و هیچ شکافی و خللی در آن راه ندارد. و زمین را نمی نگرند که آنرا بگسترده ایم و در آن کوههای استوار بیفکنیم و هر نوع گیاه با حسن و طراوت از آن برویاندیم“ (۶۹)

فاصله ی بین این گونه تفکر و تفکراتی که به وجود عینی جهان و قوانین آن معتقدند و میپذیرند که تکامل جز نتیجه ی مبارزه بین اضداد نیست، از زمین تا کهکشان هفتم است. مذهبیون و پیروان مذاهب یکتاپرستی معتقدند که خداوند جهان را در شش روز آفریده و روز هفتم را باسراحت پرداخته یا به رتق و فتق امور عرش و جایگاه ویژه ی خود پرداخته است.

در حالیکه اوپارین دانشمند شهیر شوروی در باره ی مراحل ابتدائی و آغازین خلقتی که از دیدگاه قرآن و معتقدان آن بهمین سادگی و پیش پا افتادگی صورت پذیرفته است، معتقد است که:

پس از سرد شدن پوسته ی بیرونی زمین و بوجود آمدن دریاها، تالاب ها و برکه هایی که نزولات آسمانی در آنها جمع آوری شده بود، در مرحله ی اول، بخاطر وجود شرایط خاصی که اکنون تنها در آزمایشگاههای مجهز و پیشرفته میتوان آن شرایط را بوجود آورد، در مواد معدنی غیرآلی، اجسام ابتدائی آلی مثل هیدروکربورها (ترکیبات کربن و هیدروژن) و سیانور ها (مشتقات کربن و ازت) پدیدار شدند.

در مرحله ی دوم، ترکیبات پیچیده تر و بغرنجتر آلی و انواع پولیمرها در درون آب دریا ها به وجود آمدند و در نتیجه ی تکثیر آنها، آن بخش از آنها به محلول مواد آلی تبدیل شدند.

در مرحله ی سوم، اجسام آلبومینوئیدی بغرنج و پیچیده ی آلی و پولیمرها گرد آمده و ترکیبات مختلف مولکولی را تولید نمودند که هر یک بتدریج فردیت مجزائی بدست آورده و تکامل آنها موجب پیدایش و زایش اولین ارگانیسم های زنده یعنی جانوران تک سلولی دوران اول زمین شناسی شد.

” ندیدی که هر چه در زمین است امر خدا مسخر شما گردانید و کشتی بفرمان او در دریا سیر میکند؟ و آسمان را دستور او نگهداشته که بر زمین نیفتد؟ که همانا خدا در باره ی بندگان بسیار رؤف و مهربان است.“ (۷۰)

دستاوردهای علوم و نتیجه ی تحقیقات و تفحصاتی که در زمینه ی ژنتیک، جنین شناسی، فسیل شناسی، تکامل و غیره بعمل آمده، یکباره بر باد میروند و با کمک آیه ای که حکم باطل السحر را دارد نابود میشود.

” و مانیم که خلائق را زنده میکنیم و میمیرانیم و وارث همه خلق که فانی میشوند ما

هستیم.“ (۷۱)

ماتریالیسم پیش از مارکس نیز با دترمینیسم بر خوردی مکانیکی و متافیزیکی داشت. آنرا مطلق میکرد و با علیت مکانیکی یکی میگرفت. ضمن انکار و رد خصلت عینی، نقش اتفاق و تصادف در روند تکامل طبیعت و جامعه را نیز نادیده میگرفت و ویژگی های قانونمندی اشکال آلی حرکت ماده را در نظر نمیگرفت. در چهارچوب تنگ و محدود این نوع نظریات و اندیشه ها، توضیح علیت در پدیده های روانی و زیست شناسی و مسائل اجتماعی غیر ممکن مینمود. جبر مکانیکی تمام تنوع و گوناگونی علت ها و تأثیرات متقابل و عوامل مختلف را نادیده گرفته و تنها تأثیرات مکانیکی و خارجی را بطور مطلق در نظر میگیرد! در حالیکه انگلس نوشت:

(برای دیالکتیک، هیچ چیز مطلق و قطعی نیست و در برابر روند لاینقطع ” شدن و نابود شدن“

هیچ چیز تاب مقاومت ندارد.)

اگر ایده آلیسم هدف ازلی و غائی از پیش تعیین شده ای را اصل قرار میدهد و اعلام میدارد که همه چیز بنا بر مشیت الهی به سوی آن غایت در حرکت است، از آن جهت است که مجموعه ای از تفکرات و اندیشه های کهن را با خود حمل میکند که تحت هیچ شرایطی حاضر به ترک آن نیست. تفکرات کهن، بویژه اندیشه های یکتاپرستانه از پیروان و هواداران خود میخواهد که حتی دعوت کنندگان بغیر را با شنیع ترین و ضدانسانی ترین شیوه های ممکن از پای در آورند!

” اگر برادرت که پسر مادرت باشد یا پسر یا دختر تو یا زن هم آغوش تو یا رفیقت که مثل جان تو باشد ترا در خفا اغوا کند و گوید که برویم و خدایان غیر را که تو و پدران تو نشناختید عبادت نمایم. از خدایان امتهائیکه به اطراف تو میباشند خواه بتو نزدیک و خواه از تو دور باشد از اقصای زمین تا اقصای دیگر آن. او را قبول مکن و او را گوش مده و چشم تو بر وی رحم نکن و بر او شفقت منما و او را پنهان مکن. البته او را بقتل رسان دست تو اول بقتل او دراز شود و بعد دست تمامی قوم. و او را بسنگ سنگسار نما تا بمیرد چونکه میخواست ترا از یهوه خدایت که ترا از زمین مصر از خانه ی بندگی بیرون آورد منحرف سازد.“ (۷۲)

این طرز تفکر و بینش دگم و عقب افتاده که برای دوام و بقای خود در برابر همه ی علوم و تفکرات مترقیانه ایستاده است، صراحتاً و بدون پرده پوشی اعلام میدارد که دگر اندیشان و پیروان تفکرات و ایدئولوژی های دیگر را بکشید و از میان بردارید تا رستگار شوید و از بدبختی نجات یابید.

” اگر در میان تو در یکی از دروازه های که یهوه خدایت بتو میدهد مرد یا زنی پیدا شود که در نظر یهوه خدایت کار ناشایسته نموده از عهد او تجاوز کند. و رفته خدایان غیر را عبادت کرده سجده نماید خواه آفتاب یا ماه یا هر یک از جنود آسمان که من امر نفرموده ام. و از آن اطلاع یافته بشنوی پس نیکو تقصص کن و اینک اگر راست و یقین باشد که این رجاست در اسرائیل واقع شده است. آنگاه آن مرد یا زن را که این کار بد را در دروازه هایست کرده است بیرون آور و آن مرد یا زن را با سنگها سنگسار کن تا بمیرند.“ (۷۳)

و اسلام بعنوان آخرین آئین یکتاپرستی، با لحنی ملایمتر و دلسوزانه تر پیروانش را از تقصص و تحقیق در باره ی آنچه بر آنان نامکشوف است باز میدارد و اعلام میدارد که هر آنچه برای شما لازم است، در کتاب مبین آورده شده است.

” ای اهل ایمان هرگز از چیزهایی مپرسید که اگر فاش گردد شما را بد آید و غمناک میشوید و اگر پرسش آنرا بهنگام نزول آیات قرآن و اگذارید قرآن برای شما هر چه مصلحت است بیان میسازد و خدا از عقاب سئوالات بیجای شما درگذشت که خدا بخشنده و بردبار است.“ (۷۴)

و آنگاه که هنگام نزول آیات قرآن فرا میرسد خیال همگان را راحت میکند و با سرافزای اعلام میکند که هر چه میخواهید، در همین است! تر و خشک و غیره!

” و کلید خزائن غیب نزد خداست کسی جز خدا بر آن آگاه نیست و نیز آنچه در خشکی و دریاست همه را میداند و هیچ برگی از درخت نیفتد مگر آنکه او آگاهست و هیچ دانه در زیر تاریکیهای زمین و هیچ تر و خشکی نیست جز آنکه در کتاب مبین مسطور است.“ (۷۵)

با چنین استلال هائیکه همه کتابهای علمی و فلسفی و نتایج تحقیقات و مطالعات چندین و چند هزاره ی بشریت در کام شعله های آتش فرو میروند و یا با آب شسته میشوند و در سالهای پایانی قرن بیستم و عصر فضا، خمینی و یارانش کتاب سوزان برآه میاندازند و اعلام میکنند که قلم های غیر اسلامی باید شکسته شود و زبانهای نقاد بریده!

” بگو ای پیغمبر خدا کمال اقتدار و توانایی را بر بندگان دارد و همیشه او درستکار و بهمه امور عالم آگاهست... بعضی از آنان بسخن تو گوش فرا دارند ولی پرده بر دلهایشان نهاده ایم که فهم آن نتوانند کرد و گوشهای آنها از شنیدن حق سنگین است که اگر همه آیات الهی را مشاهده کنند باز بدان ایمان نمیآورند تا آنجا که چون نزد تو آیند در مقام مجادله بر آمده و گویند این آیات چیزی جز افسانه های پیشینیان نیست. ... و آنانکه آیات خدا را تکذیب کردند کر و گنگ در ظلمات جهل بسر برند و مشیت الهی هر کس را خواهد گمراه سازد و هر که را خواهد براه راست هدایت کند.“ (۷۶)

و اینهم سرنوشت قطعی کسانی که با خدا و رسول خدا بمجادله بر میخیزند و باور نمیکنند که میلیون ها سال پس از حیات بشر بعنوان آخرین موجود عالم هستی بر روی زمین، بناگهان انسانهایی به بوزینه تبدیل شوند!

بدنبال تشکیل و آغاز فعالیت احزاب سوسیالیستی در اروپا، در این سوی جهان، یعنی در خاورمیانه و شمال آفریقا نیز جریان های سوسیالیستی دولتی کشورهای عربی با رنگ و بوی مذهبی پا بعرصه ی وجود گذاشتند و رهبران این کشورها تلاش نمودند تا با تلفیق اسلام و سوسیالیسم، مردم را به میدان مبارزات ضد امپریالیستی و ضد استعماری بکشانند و با نزدیکی و یاری گرفتن از کشورهای سوسیالیستی و بویژه اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، به نوعی عدالت اجتماعی و پیشرفت نسبی در زمینه های صنعت و تکنولوژی دست یابند!

یک کاسه نمودن این دو عامل ایدئولوژیک یعنی سوسیالیسم و مذهب بدین نحو بود که از سه منبع و سه جزهء مارکسیسم، یعنی پایه های اساسی و بنیادی مارکسیسم - لنینیسم، تنها هدفهای سوسیالیستی یعنی دموکراسی اقتصادی و سیاسی مندرج در تعالیم مارکس و انگلس و لنین را با مبانی آئین و مذهب خود، یعنی مسیحیت، اسلام و غیره منطبق میساختند و به تبلیغ و ترویج آن میپرداختند. پیشاپیش مشخص و مبرهن است که چنین سوسیالیسمی فاقد هرگونه مبانی جامعه شناسی و روش های شناخت علمی در باره جامعه است. زیرا:

۱ - منکر ماتریالیسم دیالکتیک و ماتریالیسم تاریخی است. در حالیکه، فلسفه ی مارکسیسم، ماتریالیسم دیالکتیک است. این فلسفه از آن جهت ماتریالیست است که ماده را بر روح مقدم می شمارد و بر این باور است که شعور انسانی قادر به شناخت جهان است و این شناخت از لحاظ محتوی خود داری اعتبار و سندیت است! از سوی دیگر دیالکتیکی است. چرا که جهان مادی را در حال حرکت و تکامل و ”نو“ شدن های دائمی مبیند و اسلوب علمی او در شناخت و تغییر طبیعت و جامعه ی بشری، دیالکتیک ماتریالیستی است.

ماتریالیسم تاریخی یا بیان دیالکتیک ماتریالیستی در زندگی اجتماعی بشر و چگونگی تکامل تاریخ جوامع، علمی است که عام ترین قوانین مربوط به جوامع بشری و راهها و شیوه های تحولات انقلابی آن را مطالعه مینماید.

۲ - بدلیل اعتقاد و پایبندی به ایدئولوژی مذهبی و تعالیم یکتاپرستانه، مارکسیسم - لنینیسم را نمی پذیرد و شدیداً با آن دشمنی و عناد میورزد.

۳ - تحقق سوسیالیسم و دست یابی به جامعه ای انسانی و بدور از استثمار و بهره کشی های انسان از انسان را از طریق رفرم توصیه میکند و پیش شرط دست یابی به چنین جامعه ای را پای بندی به دین و رعایت و اجرای دستورات پروردگار میدانند.

” و هم چنین ما برخی را به برخی دیگر بیازمودیم تا آنکه گویند آیا این فقیران را خدا در میان ما برتری داد؟ آیا خدا از این منکران باحوال سپاسگزاران دانا تر نیست؟“ (۷۷)

ما در صفحات پیشین، اسلام و دستگاه خلیفه گری شیعه را با استناد به آیات کتاب مقدس و قرآن، به طور مختصر و فشرده معرفی کردیم. نا گفته پیداست که برای تحلیل دقیق و مشروح اسلام و دستگاه خلیفه گری شیعه، میتوان مباحثی را که مورد استناد و اشاره قرار گرفت گسترش داد و در تشریح عملی این آئین یکتاپرستانه و مذاهب بر خاسته از آن در طول تاریخ ۱۴۰۰ ساله ی حیاتشان هزاران دلیل و سند معتبر و تاریخی را بکار گرفت. اینک مسئله ای که در مقابل ما قرار دارد، این است که معلوم کنیم، آیا آئینی چون اسلام و بطور کلی هر نوع آئینی که به ماوراءالطبیعه و روح مطلق هستی اعتقاد دارد و ادعا میکند که خالق هستی جسم نیست و در مکان و زمان قرار ندارد، میتواند در کنار و یا در تلفیق با ایدئولوژی مارکسیسم - لنینیسم، ایدئولوژی ای که به اصالت ماده و تقدم آن بر روح اعتقاد دارد و تکامل جهان و جامعه را حاصل مبارزه ی اضداد میدانند، قرار گیرد یا نه؟ بگفته لنین:

” در سراسر گیتی چیزی به جز ماده ی در حال حرکت وجود ندارد و این ماده متحرک جز در زمان و مکان نمیتواند حرکت کند.“

از همه مهمتر اینکه، شعور کاملاً مادی است و یکی از خواص ماده محسوب میشود. وحدت ماده و شعور در این امر نهفته است که شعور بدون ماده وجود ندارد و شعور زائیده ماده و عالی ترین نوع سنتر آنست که در عالیتزین سطح سازمان یافتگی آن قرار دارد. محتوی شعور نیز بغیر از جهان مادی متحرک نیست.

پیش از این و در صفحات گذشته یادآوری کردیم که ناسیونالیسم ایدئولوژی بورژوازیست. ضمناً گفتیم که در جوامع استعماری و نیمه استعماری و نواستعماری یا وابسته به امپریالیسم و انحصارات بین المللی، این ایدئولوژی بنا به خصلت بهره کشانه و سودجویانه ی خود، در مقابله و رویارویی با نیروهای استعمارگر خارجی ای قرار میگیرد که منابع ملی و ثروتهای مملکت را بغارت میبرند و سهمی از این چپاول را برای بورژوازی ملی در نظر نمیگیرند. مذهب نیز در جوامع پیشرفته صنعتی و عقب مانده ی جهان سوم یا کشورهای عقب مانده و فقیرجنوب، بمثابة وسیله ای در جهت اغفال و فریب توده های زحمت مورد سؤاستفاده و بهره برداری بورژوازی غارتگر قرار میگیرد. در این کشورها معمولاً جنبش های ملی نیز با اتکا به دو پرچم ناسیونالیسم و مذهب توسط بورژوازی رهبری میشود.

خرده بورژوازی جوامعی که بصورت نیمه مستعمره اداره میشوند یا در چنگال حکومت های وابسته به امپریالیسم و انحصارات بین المللی گرفتارند نیز بنا به خصیصه متزلزل و بینابینی خود، میزبان دو ایدئولوژی بورژوازی و کارگری هستند.

چرا خرده بورژوازی دارای روحیه ی بینابینی، ناپیگیر و متزلزل است؟

خرده بورژوازی در اصطلاح به آن گروه از تولیدکنندگان کالا گفته میشود که از سوئی صاحب وسائل تولید هستند و از سوی دیگر خودشان بصورت کارگر درکار تولید دخالت دارند و از کار مزدوری دیگری بهره برداری نمیکند! بسیاری از پیشه وران، صاحبان کارگاههای کوچک و دهقانان صاحب زمین که مجبور به کار مزدوری بر روی زمین دیگران نیستند، در این طیف قرار دارند. تجار کوچک و برخی اقشار متوسطه جامعه نیز وابسته به این گروه و دسته اند. تعداد ناچیزی از افراد وابسته به این طیف با افزودن به اندوخته های خود و فراهم نمودن سرمایه ی اولیه، در جریان تکامل سرمایه داری به سرمایه داران جامعه میپیوندند، اما اکثریت بتدریج بعلت ورشکستگی و از دست دادن قطعه زمین خود به کارگر و کارگر کشاورزی مبدل میشوند. این وضع مبین و دلیل خصلت دوگانه ی این قشر از جامعه است. خرده بورژوازی چون در روند و پروسه ی تکامل سرمایه داری، در نتیجه رقابت سرمایه داران متضرر و خانه خراب میشود و از آنجا که خود زحمت میکشد و از طریق بکار گیری نیروی کار خود در تولید نعمات مادی ارتزاق میکند، بسوی پرولتاریا گرایش دارد و در مبارزه علیه سرمایه داری و انحصارات غارتگر بین المللی متحدی برای کارگران و دیگر زحمتکشان جامعه محسوب میشود. از سوی دیگر چون خود داری ابزار و وسایل تولید است بسوی بورژوازی تمایل دارد. این

وضع موجب میشود که این قشر در مبارزات طبقاتی وضع پیگیری نداشته و قادر به اجرای يك سیاست مستقل طبقاتی نباشد.

در مبارزات طبقاتی، خرده بورژوازی نحوه ی تلقی و برداشت خود از مبارزه را در هر دو ایدئولوژی بورژوائی و پرولتاری داخل میکند و شك و دو دلی خود را بر هر دو باقی میگذارد ولی خود دارای يك ایدئولوژی کاملاً مستقل از دو طبقه ی متخاصم سرمایه داران و کارگران نیست. قشرهای مختلف خرده بورژوازی بنا به خصلت متزلزل و ناپیگیرانه خود، بین دو قطب ایدئولوژیک بورژوائی و کارگری در نوسانند. قشرهای مرفه تر که امید به سرمایه دار شدن دارند، به سوی ایدئولوژی بورژوازی تمایل دارند و قشرهای محروم و ستمکش که در جریان مبارزه با سرمایه داری در جریان تکامل محکوم به زوال و ورشکستگی هستند، به ایدئولوژی پرولتاریا متمایل میشوند.

با این تفصیل، بر خلاف همه هیاهو ها و جنجالهای بر پا شده از سوی منادیان و مبلغین دنیای سرمایه داری، تریبون های خطابه آخرت فروشان، ترکیب و تلفیق ایدئولوژی سوسیالیستی، ماتریالیستی، یا مارکسیست - لنینیستی با ناسیونالیسم، ادیان و مذاهب گوناگون، ماهیت غارتگرانه و استثمارگرانه ی ایدئولوژی بورژوازی را تغییر نمیدهند و از درنده خونی آن ذره ای نمی‌کاهند.

در جوامع صنعتی بورژوائی، امپریالیسم و قدرتهای بزرگ سرمایه داری، در گذشته ای نه چندان دور، احزاب ناسیونالیسم - سوسیالیسم و سوسیال - مسیحی را بوجود آورده و پس از تجهیز و تسلیح به مقابله با ایدئولوژی کارگری، کشورهای سوسیالیستی و بشریت در بند فرستاده اند. بگواهی تاریخ و اسناد و مدارک برجای مانده از جنگ جهانی دوم و اسنادی مبنی بر عملکرد این احزاب در دوران جنگ و سالهای پس از جنگ، چنین استنباط میشود که هر دو پدیده ی ناسیونالیسم - سوسیالیسم و سوسیال مسیحی کاملاً ارتجاعی بوده و در برخورد و مقابله با نیروهای مترقی و کارگران و زحمتکشان جامعه ی بشری لکه های سیاه و ننگینی از خود برجای گذاشته اند!

در جوامع استعمار زده و وابسته، بر خلاف کشورهای پیشرفته صنعتی، سوسیال - ناسیونالیسم توانست بمثابة ایدئولوژی بورژوازی ملی و قشرهای وابسته به آن در مراحل از مبارزات ضد امپریالیستی و انحصارات غارتگر بین المللی جنبه های ترفیخواهانه ای ایفا کند و در راه استقلال و حفظ منافع محرومان امتیازاتی بدست آورد. احزاب بعث متحد سوسیالیستی عرب در عراق حسن البکر و در سوریه ی حافظ اسد از این نمونه اند!

در جوامع اسلامی و بخصوص کشورهای عرب، مانند مصر، لیبی، سوریه و عراق، ایدئولوژی سوسیالیسم - ناسیونالیسم بیاری اسلام شنافت و در این کشورها، از مجموعه ی سوسیالیسم، ناسیونالیسم عرب و اسلام يك ایدئولوژی التقاتی متولد شد که تا اندازه ای در بر گیرنده منافع این کشورها در مقابله و رویارویی با استعمار انگلیس، امپریالیسم و انحصارات سرمایه داری بود.

در این مرحله از تکامل اجتماعی کشور ماکه بورژوازی ملی به سود بورژوازی کمپرادور (تجاری - دلال) و وابسته به امپریالیسم، صهیونیسم و دیگر انحصارات غارتگر بین المللی تحلیل رفته و آخرین نشانه های فئودالیسم نیز در شرف نابودی است و يك نظام سرمایه داری کاملاً وابسته بر جامعه ی ما مسلط شده که با پیروی از سیاست تعدیل اقتصادی و برنامه های دیکته شده از سوی بانک جهانی و صندوق بین المللی پول کشور را بورطه ی نابودی کشانده و فقر و فلاکت و ادبار را برای توده های دربند و زحمتکشان به ارمغان آورده است، توجه اساسی به مبارزه ی طبقاتی و تلاش در بالا بردن سطح آگاهی و دانش توده ها الزام آور است. در این شرایط مبارزه ی ضد امپریالیستی و پیکار بر علیه سرمایه داری وابسته و زوالو صفت که از سوی دستگاه خلیفه گری شیعه نمایندگی و رهبری میشود، با منافع طبقاتی توأم گشته و در نتیجه ضروری است که بجای عوام فریبی و دامن زدن به توهمات توده ها و گمراه کردن آنان، چهره ی دشمنان واقعی مردم را بی نقاب کنیم و واهمه ای بخود راه ندهیم و از تهدیدات دشمن نهراسیم.

رژیم جمهوری اسلامی پس از بیست و سه سال حکومت سرکوبگرانه و قتل عام هزاران نفر از فرزندان خلق در راه دفاع از منافع امپریالیسم و انحصارات غارتگر بین المللی، کاملاً به بن بست رسیده و جایگاهی در میان مردم ایران ندارد! از سوی دیگر مبارزه بین دو جناح امریکائی و انگلیسی دستگاه خلیفه گری شیعه که از سوی سید محمد خاتمی و سید علی حسینی خامنه ای رهبری میشوند به نقطه ی حساس خود رسیده و تا پیروزی يك جناح ادامه خواهد یافت. پشتیبانی و حمایت از هر کدام از جناح های درگیر، نه تنها باری از دوش زحمتکشان جامعه برنخواهد داشت، بلکه مملکت را بیش از پیش بورطه ی نیستی و نابودی خواهد کشاند!

در این شرایط است که اصلاحگران و نواندیشان دینی به میدان میآیند و دم از اسلام انسانی و اسلام بشردوستانه میزنند و برای ایرانیان تبعیدی، شهدای بیگناه قتلهای زنجیره ای، روشنفکران در بند و توده های محروم اشک تمساح میریزند! در چنین شرایطی است که ناسیونالیسم و مذهب، سوسیالیسم و مذهب و حتی اگر کار به جاهای

باریکتر کشیده شود، مارکسیسم و مذهب با یکدیگر تلفیق میشوند تا آئین پروردگاری و دستگاه خلیفه گری شیعه را از مخصصه ای که در آن گرفتار آمده نجات دهند.

با صراحت و بدون فرصت طلبی های اپورتونیست مآبانه باید به همه ی نیروهای انقلابی و رزمندگان رهائی زحمتکشان گفت که هیچکدام از این ایدئولوژی های عاریتی و تلفیقی، نه تنها بخشی از ایدئولوژی توده های زحمت و کارگران به حساب نمیآیند، بلکه بر خلاف تصور و تبلیغات گمراه کننده ی عده ای منفعت طلب و خائن بمنافع زحمتکشان، ایدئولوژی خرده بورژوازی متزلزل و ناپیگیر نیز نمیباشند. با توجه به تجربیات گذشته و بررسی عملکرد بیست و سه ساله ی جمهوری اسلامی ایران در میبایم که اصلاح طلبی دینی، نو اندیشی و ارائه ی ایدئولوژی های تلفیقی، همان ایدئولوژی بورژوازی وابسته و جناحی از دستگاه خلیفه گری شیعه است که منطق با اوضاع و احوال روز بمیدان میآید و هدفی جز نجات رژیم ندارد!

در صورت اثبات این امر که خرده بورژوازی میزبان اصلاح طلبی دینی، نو اندیشی دینی، التقات ناسیونالیسم و مذهب، سوسیالیسم و مذهب و در نهایت مارکسیسم و مذهب است، باز هم تغییری در ماهیت قضیه داده نخواهد شد. زیرا که این عمل مغایر با ماهیت بلند پروازانه و تلاش برای رسیدن به پایگاه بورژوازی اقشار مرفه خرده بورژوازی نیست. پیشتر خاطر نشان نمودیم که خرده بورژوازی دارای خصلت ناپیگیر و دوگانه است و در آن واحد و بطور همزمان نظر به بورژوازی و طبقه ی کارگر دارد، از جمله گفتیم که خرده بورژوازی میتواند اثر خصوصیات خود را روی تمامی ایدئولوژی ها از جمله ایدئولوژی طبقه کارگر باقی بگذارد و بنا به وضعیت و شرایط مبارزه اثر خود را آشکار سازد.

در صفحات پیشین نوشتیم که بنیاد فلسفه مارکسیسم - لنینیسم، ماتریالیسم دیالکتیک است. و یادآوری نمودیم که این فلسفه از آن روی ماتریالیسم است که ماده را بر روح مقدم میسازد و بر این باور است که شعور انسانی قادر به شناخت جهان است. از سوی دیگر دیالکتیکی است، زیرا که جهان مادی را در حال حرکت و تکامل و "نو" شدن های دائمی میبیند و اسلوب علمی آن در شناخت و تغییر طبیعت و جامعه ی بشری، دیالکتیک ماتریالیستی است. این فلسفه که بنا به نیاز جامعه ی بشری و در یک شرایط خاص تاریخی خاص از بطن فلسفه ی کلاسیک آلمان قدم بعرصه ی وجود گذاشت و با بیای علوم جدید تکامل یافت و ناقوس مرگ خدایان فوق بشری، نیروهای ماوراء الطبیعه و استثمار گران غارتگر را بصدا در آورد، متکامل ترین و علمی ترین اعتقاد فلسفی انسان در جهان شناسی و معرفت است. و بنیاد این فلسفه بر ماتریالیسم دیالکتیک، جهان شناسی و معرفت تاریخ و جامعه بشری قرار دارد. اصل اساسی و پایه ای ماتریالیسم دیالکتیک، متکی بر ماتریالیسم است و به صراحت اعلام میدارد که هستی جز ماده و اشکال متنوع آن نیست و هیچ چیز غیر مادی در جهان وجود ندارد. بنا بر این نه تنها هستی جزء ماده و خصوصیات ناشی از آن است و برای وجود داشتن نیاز به هیچ عامل غیر مادی و ماوراء الطبیعی ندارد، بلکه شعور و آگاهی نیز امری است مادی و آخرین محصول و دستاورد و سنتز ماده محسوب میشود. بنا بر این تعریف اگر بخواهیم خدا یا هر گونه عامل ماوراء الطبیعه (غیر مادی) را به مفاهیم فلسفی و متافیزیک آن نزدیک کنیم و از برداشت های عامیانه و احادیث رایج پرهیز نمائیم باز نمیتوانیم آن را در چهارچوب ماتریالیسم بگنجانیم.

از نظر ادیان و مذاهب، خدا عاملی است غیر مادی که ماده بی شعور و بی شکل را با یک اشاره ی سرانگشت از هیچ آفریده و به دلخواه و اراده ی خود بتحرک و جنبش در آورده است. آنان میتوانند و حق دارند که در نتیجه ی تفسیر و تاویلهایی که از عقاید و باورهای خود میکنند، به یکی از مکتب های مختلف ایده آلیستی گرایش داشته باشند. وحدت وجودی (پانته ایسم)، یا پیرو مکاتب دیگری که از سرچشمه ایده آلیسم و اعتقاد به یک روح ازلی و ابدی سیراب میشوند، باشند. ولی قابل تصور نیست که قدیم بودن ماده و حدوث شعور و زایش آن از ماده ی سخت و بیروح بپذیرند. بنا بر این آنان هرگز و تحت هیچ شرایطی نمیتوانند ماتریالیست باشند.

بنا به به باور و اعتقاد مذهبیین و پیروان پروردگار عالم، عالم هستی و همه ی موجودات روی زمین را عامل غیر مادی و ماوراء الطبیعه ای که خداوند نامیده میشود آفریده و غایت آنانرا نیز تعیین نموده است. تنها عامل قدیم هستی خداست و اوست که علت و غایت هستی است و طبیعت و همه پدیده های موجود در آن، از جمله جامعه ی بشری، در جهت مقصود و غایت تعیین شده از جانب خدا در حرکتند و در یک سیر سرمدی بسوی او برمیگردند. به این ترتیب از دیدگاه ایده آلیستی نیروهای مذهبی و خداپرست، تکامل طبیعی، دترمینیزم تاریخی و علمی و غیره همه و همه ناشی از دو عامل فاعلی و غائی هستند که در خدا گرد آمده اند و در ذات احدیت وحدت می یابند.

شاید اصلاح طلبان دینی و نواندیشانی بخواهند در یک عمل متهورانه و شجاعانه ماتریالیسم را از دیالکتیک جدا کنند و اسلامی دیالکتیکی ابداع نمایند و هگل وار اعلام کنند که "نهی" اساس و بنیان تکامل است اما نه تکامل ماده بلکه ایده و روح، در این صورت باید پذیرفت که آنان سرنا را از سر گشاداش خواهند نواخت و به سالهای

۱۷۷۰ و ۱۸۳۰ باز خواهند گشت! زیرا دیالکتیک مارکس و انگلس با دیالکتیک هگل اختلافات اساسی دارد و جز رابطه ای صوری، هیچگونه پیوند و رابطه ای با آن ندارد. مارکس و انگلس، بنیانگذاران فلسفه ی علمی ماتریالیسم دیالکتیک، اصطلاح ” نفی “ هگلی را حفظ کردند و به آن محتوای ماتریالیستی دادند. آنان ثابت کردند که ” نفی “ پدیده جدائی ناپذیر تکامل و اقعیت عینی است. کارل مارکس نوشت:

” در هیچ زمینه ای تکامل جریان نمییابد مگر آن که اشکال پیشین خود را نفی کند.“

با هدف روشن شدن قضیه و پی بردن به اختلافات ریشه ای فلسفه ی علمی با ایده آلیسم از هر نوعی که باشد، بصورت فشرده و گذرا اصول ماتریالیسم دیالکتیک را از نظر میگذرانیم.

۱ - قانون وحدت و مبارزه اضداد. این قانون که لنین آن را جوهر و روح مارکسیسم نام نهاده، منشأ حرکت و سرچشمه ی خود جنبشی و تکامل اشیا و پدیده ها و نیروی محرکه ی تغییرات کیفی و چگونگی نفی ” کهنه “ توسط ” نو “ را نشان میدهد. وحدت ضدین و پیوند ناگسستنی بین آنها بر خاسته از این واقعیت است که آنها با هم يك روند یگانه ی متضاد را تشکیل میدهند (الکترون و پروتون در اتم و دو قطب يك آهنربا). رابطه ی بین دو قطب متضاد در همه ی پدیده ها، رابطه ی دو جهت در حال مبارزه است. ضدین متقابلاً وجود و حیات یکدیگر را مشروط میکنند. یعنی یکی بدون دیگری نمی تواند وجود داشته باشد. اتم بدون الکترون با بار منفی یا بالعکس پروتون با بار مثبت بعنوان اتم وجود خواهد داشت.

همچنین در تکامل موجودات زنده که ناشی از مبارزه ی دو خاصیت توارث و حفظ خواص قدیم در هر نوع بیولوژیک و کسب خواص جدید است. اولی مداومت و تشابه را تامین میکند (آیشش در سمند ژاپنی، دم خزندگان در پرند ی آرکئوپتريکس و استخوانهای دنبالچه، موهای زائد بدن و آپاندیس در انسان). و دومی تغییر پذیری و پیدایش کیفیت نوین را. (خزنده بودن سمندر ژاپنی، پرند ی آرکئوپتريکس و راست قامت بودن، متفکر بودن و ابزار سازی بودن انسان).

تکامل جامعه ی بشری نیز ناشی از تضاد بین مناسبات تولیدی و خصلت نیروهای مولده است. اولی بیانگر تغییر و مبشر پیدایش کیفیت نوین است و دومی بیانگر مداومت اجتماع و تولید مادی.

۲ - قانون تبدیل تحولات کمی به تغییرات کیفی. این قانون بیانگر تغییرات انقلابی و جهشی و پیدایش کیفیت نوین در طبیعت و جامعه است. این قانون روابط دیالکتیکی اساسی، پیوند اساسی متقابل بین اضداد، بین کمیت و کیفیت را بیان میکند و راه ها و اشکال گذار از ” کهنه “ به ” نو “ را نشان میدهد.

۳ - قانون نفی نفی. این قانون نحوه ی حرکت و تکامل و سرشت مترقی و پیش رونده آن را نشان میدهد. مبارزه ” نو “ علیه ” کهنه “ را به عنوان شکلی از مبارزه ی اضداد متجلی میکند، پیوند متقابل ” کهنه “ و ” نو “ و خصلت و سمت حرکت تحول متعالی را آشکار میکند.

” نفی “ به معنای آن است که در جهان مادی يك روند دائمی و جاودانه ی ” نو “ شدن و تغییر، نابودی پدیده ی ” کهنه “ و پیدایش ” نو “ جریان دارد. جایگزینی ” کهنه “ با ” نو “ متضمن نفی کهنه است.

بذری که در زمین کاشته میشود، در صورت وجود نور، رطوبت و غذا (کود) به گیاهی سرسبز تغییر شکل میدهد. تکامل گیاه نفی بذری است که کاشته شده. غلبه ی ” نو “ و رشد ساقه و برگ به معنای ” نفی “ دانه است.

به این ترتیب میبینیم که اصول دیالکتیک صد در صد با ماده و جهان مادی مربوط بوده و بدون ماده معنی و مفهومی ندارد. کسانی که دیالکتیک مارکس را با دیالکتیک هگل يك سان میدانند و از قوانین دیالکتیک که روح و جوهر مارکسیسم است، فقط تز و آنتی تز و سنتز را آنهم در زمینه ی مقوله های ذهنی درک میکنند، ممکن است با نفی ماتریالیسم خود را چون پیروان هگل تابع دیالکتیک بدانند. اما دیالکتیک آنها دیالکتیکی ایده آلیستی خواهد بود.

اما با کمال تأسف و تأثر باید به نیروهای مذهبی و پیروان و معتقدان به الله که خود را طرفدار و معتقد به دیالکتیک بدون ماتریالیسم میدانند گفت که چون بر تمام پروسه ها، مشیت الهی و بصورت علت غائی حکم میراند و همبستگی ماده و پدیده های مادی و یا حرکت کمی و کیفی و تضاد های درونی آن عوامل تعیین کننده پدیده های بعدی و تبدیل کهنه به نو نیست، پس تز و آنتی تزی هم وجود ندارد تا سنتزی بوجود آورند. زیرا سنتز از قبل تعیین شده و جهان در جهتی حرکت میکند که معمار ازل از پیش در نظر گرفته و بنا بمیل و اراده ی تغییر ناپذیر خود برنامه ریزی کرده است. با توجه به آیه ها و فاکتلهای ارائه شده در صفحات پیشین در میابیم که نیروهای مذهبی و پیروان مذاهب یکتاپرستی حتی در قبول و پذیرش مترقی ترین مکتب های ایده آلیستی نیز عاجز و درمانده اند. زیرا آنها بدلیل تسلیم بودن در برابر خداوند که جمود فکری و واپسگرایی مفرط را در پی دارد، نمی توانند ایده آلیسم ارسطو، افلاطون، دکارت و هگل را نیز درک کنند.

عامل غیر مادی و ماوراء طبیعه ای که از دیدگاه ایده آلیسم، خالق جهان هستی و ماده و شعور است و پیروان مذاهب گوناگون یکتاپرستی آنرا بعنوان خدا و پروردگار خود میپرستند، عاملی نیست که در آغاز، جهان هستی را خلق کرده و غایت آن را معلوم و مشخص نموده و هم اکنون نیز قادر است هر پروسه و پدیده ای را بنا به تمایل و اراده خود تغییر دهد! قادر به برگرداندن عقربه های زمان نیست و نمی تواند در جهت عکس روند تکامل طبیعت گام بردارد، به حدی که تعدادی از بنی اسرائیل را بعلت سرکشی و نافرمانی از فرامین خود بوزینه کند و عقربه ی زمان را بعقب باز گرداند و بر همه ی قوانین جهان هستی و تکامل قلم بطلان بکشد!

” آنگاه که سرکشی و تکبر کرده و آنچه ممنوع بود مرتکب شدند و گفتیم بشکل بوزینه شوید که بس دور و باز مانده از رحمت خدا باشید.“ (۷۸)
عاملی نیست تا در همان بدو خلقت قوانین حرکت و تکامل جهان هستی را خلق کند و غایت جهان و قوانین و نوامیس مادی را در وجود خود بگذارد و اعلام نماید که بازگشت همه بسوی اوست!

اگر چنین نیست، چرا باید او را پرستید و آداب و تشریفات مذهبی ای را به جا آورد تا باعث خشنودی و رضایت وی گردد؟! او که آفریننده است و از اسرار درون هرکس آگاهی و شناخت کامل دارد و میداند که مخلوقات موجوداتی بی اراده و از پیش برنامه ریزی شده هستند که حتی دستشان را بدون اراده ی وی تکان نمیدهند! (برگی از درخت نمیافتد مگر به اراده ی پروردگار عالم). چرا پیامبران با ایجاد رابطه با او از طریق (وحی) در دگرگونی های جهان (دگرگونی جامعه) دخالت میکنند؟! مگر جامعه ای که آفریده و همه ریزه کاریهایش را از پیش مشخص نموده است، نیاز به تکنیسین و تعمیرکار و یا چوپان دارد؟ افراد جامعه ای که پروردگار آفریده بر اساس برنامه های از پیش تعیین شده همدیگر را غارت میکنند. میکشند. مورد تجاوز قرار میدهند. خون همدیگر را مینوشند. همنوعان خویش را میسوزانند و در نهایت دست در دست هم و الله اکبر گویان بسوی پروردگار خود برمیگردند تا در کنارش روزی بخورند و با دختران و پسران زیبا روی بهشتی همخوابه شوند! از همه این مسائل که بگذریم، پرستش و تقدیس عاملی خیالی که با هیچ یک از قوانین طبیعی و جهان هستی همخوانی ندارد، نه تنها ضرورت ندارد بلکه اعمالی زائد و احمقانه تلقی میشود!

واقعیست این است که پیروان مذاهب گوناگون، یهودی، مسیحی، مسلمان، بودایی و ... اصول دیالکتیک و ماتریالیسم را درک نکرده اند. آنها میدانند که پیروان و معتقدان به ماتریالیسم دیالکتیک برای جهان هستی و جامعه، سرنوشت محتوم و از قبل تعیین شده و علتی غائی قائل نیستند و جهان هستی را با نیک و بدش دوست دارند، صلح را میستایند، به انسانها عشق میورزند و گوشه ی چشمی هم به بهشت برین و زیبارویان آن، در آخرت ندارند! بر عکس از آخرت فروشان و فریب دهندگان توده های محروم بشدت متفردند!

ماتریالیسم تاریخی، یا بیان دیالکتیک ماتریالیستی در زندگی اجتماعی بشر و چگونگی تکامل تاریخ جوامع، علمی است که عام ترین قوانین مربوط به جوامع بشری و راهها و شیوه های تحولات انقلابی آن را مطالعه میکند. ماتریالیسم تاریخی معتقد است که جامعه بشری از یک صورت بندی (فرماسیون) غیر طبقاتی که آن را کمون اولیه مینامد بصورت جامعه ی طبقاتی تکامل یافته و در سیر تکاملی خود از فرماسیون های برده داری و سرواژ گذشته و به فرماسیون سرمایه داری و آخرین مرحله آن یعنی امپریالیسم رسیده است و در نهایت، جامعه ی بشری در سیر تکامل خود به جامعه ای غیرطبقاتی، پیشرفته با عالیترین سطح تکاملی تکنیک خواهد رسید! جامعه ی بدون طبقه و عاری از استثمار آینده دو فاز متفاوت را در پیش رو دارد. فاز مقدماتی آن که مرحله سوسیالیستی است و فاز دوم که مرحله ی نهائی است و کمونیسم نامیده میشود. ماتریالیسم تاریخی بر این حقیقت پای میفشارد که مبارزه طبقاتی نقش تعیین کننده ای در تکامل جامعه و رهائی بشر از قید و بند طبیعت دارد. بنا به نگرش ماتریالیسم تاریخی، دین و مذهب نیز چون قوانین، دولت، هنر، علوم، فلسفه، ایدئولوژی و بسیاری از پدیده های دیگر، عاملی روبنائی است. و هر آئین و مذهبی، مربوط به روبنای یک مرحله عینی از تکامل جامعه است و خواه نا خواه تابع تضادهای طبقاتی ایست که در آن جامعه جریان دارند. به سخن دیگر، همان طور که در سراسر نوشته ی خود یاد آوری نمودیم، ادیان و مذاهب چون سایر عوامل روبنائی جنبه ی طبقاتی دارند و پدیده ای بنام دین نمیتواند خارج از قوانین تکامل جامعه بشری وجود داشته باشد و به حیات خود ادامه دهد. به عبارت دیگر دین نیز تابع همه قوانین جامعه و از جمله ماتریالیسم دیالکتیک است! آیا اصلاح طلبان و نوگرایان دینی میتوانند این نحوه ی تلقی را بپذیرند و از میزان کینه و عداوت خود نسبت به مارکسیست ها بکاهند؟

آنها معتقدند که دین، بویژه دین اسلام (به چه دلیل و با چه معیاری دین اسلام را از دیگر ادیان یکتاپرست متمایز مینمایند و در روند تکاملی برایش ارزش ویژه ای قائلند؟) خارج از دینامیسم تاریخ عمل میکند. آنها معتقدند که دین اسلام نه محصول تاریخ بشری بلکه سازنده تاریخ است! آئین محمد آئینی ابدی و ازلی است! آئینی که تنها باید اصالت آن را حفظ کرد و آن را با علوم و دانش جدید تفسیر و تعبیر کرد! آئین محمد یک عامل روبنائی از مرحله برده داری و فئودالیسم (سرواژ) نیست تا با دگرگون شدن زیربنا، دچار دگرگونی و تغییر شود!.

پیغمبران الهی، بویژه محمد بن عبدالله بعنوان پیامبر خاتم و آورنده ی متکامل ترین و پیشرفته ترین آئین یکتاپرستی، رسالت یافته اند که جامعه بشری را بسازند و روابط اجتماعی انسانها را دگرگون سازند! بر اساس نظریات مارکس، لنین و دیگر بزرگان مارکسیسم - لنینیسم نیز اسلام یک عامل روبنائی است. نه ازلیست و نه ابدی! از دیدگاه مارکسیسم، اسلام در آغاز ظهور خود بصورت یک عامل روبنائی در جامعه ی عقب مانده ی قرن ششم میلادی شبه جزیره عربستان و دنیای اطراف آن ظهور کرد و در تمام مراحل حیات خود چون آئینی استوار گر، ضد مردمی و واپسگرا عمل نمود. آن چه را که اصلاح طلبان و نواندیشان دینی از سالها پیش و بخصوص در شرایط امروز جامعه، میخواهند از آن بزدایند زاید هائی طبیعی و ضروری است برای انطباق این آئین با جامعه ای که با هزاران رشته ی مرئی و نامرئی به امپریالیسم جهانی و انحصارت غارتگر بین المللی وابسته است، اما بنا به شرایط سالهای اولیه ی حیات خود، وحشت و هراس در دل سرمایه داران داخلی و خارجی انداخته و مانع سرمایه گذاری آنان در ایران و مشارکت در غارت بی بند و بار کشور میشود!

” در چهار سال گذشته آن قدر بحران آفریدند تا مانع سرمایه گذاری خارجی و ایرانیان برای بهبود وضع اقتصادی کشور شوند زیرا میدانستند که موفقیت های اقتصادی خاتمی و اصلاح طلبان دستاوردهای سیاسی آنان را که همانا دموکراسی و گردش آزاد نخبگان بود ” تثبیت میکرد و این همان وحشتی بود که موجب میشد به جای کمک به اصلاحات به خاکسپاری اصلاحات بیندیشند“ حال آنکه اصلاحات سرنوشت محتوم و مطلوب ملت ایران است.“ (۷۹)

کسانی که رابطه بسیار مهم تئوری با پراکتیک را درک نمیکند، و از یاد میبرند که بدون داشتن یک تئوری انقلابی، دست یازیدن به عمل انقلابی غیر ممکن و محال است، میتوانند بدون تشویش و دغدغه ی خاطر دچار بی بند و باری ایدئولوژیک شوند و گناه بی تفاوتی خود در برابر انقلاب و سرنوشت زحمتکشان را به حساب شکست کمونیسم در اتحاد شوروی سابق، از هم پاشیدگی اردوگاه سوسیالیسم، سردرگمی احزاب کمونیست، و یا هر پدیده ی دیگری بگذارند! هر چند که تعدادی از آنان در گذشته نیز شوروی را سوسیال امپریالیسم و احزاب اقماری آنرا رویزیونیست و اپورتونیست مینامیده اند.

این عده فکر میکنند که اعتقادات ایدئولوژیک و آموختن تئوری های انقلابی امری است فرعی و بی اهمیت که گویا بنا بر سنت و عادت باید جایی در جریانات سیاسی به آن اعطا شود و در بحث ها و گفتگوهای روشنفکرانه با هدف مغلوب نمودن حریف و نشان دادن میزان سواد و معلومات بکار آید. حال آنکه مارکسیسم - لنینیسم به خلوص ایدئولوژی خود به عنوان یک عامل اساسی و بنیادی میاندیشد و به آن اهمیت درجه اول میدهد. زیرا ایدئولوژی هر فرد یا جریان سیاسی نشان دهنده ی وابستگی های اجتماعی و طبقاتی آن فرد یا جریان سیاسی است.

میزان تعهد و وابستگی فرد یا جریان سیاسی به ایدئولوژی، نشان دهنده ی درجه و میزان شناختی است که فرد یا جریان سیاسی از جامعه و نیروهای درگیر در آن دارد. زیرا از خصوصیات هر ایدئولوژی است که نحوه ی خاصی از شناخت و تجزیه و تحلیل جامعه و محیط اجتماعی و سیاسی را ارائه میدهد که در تعیین موضع گیری در برابر جزئی ترین مسائل مبارزه اثر میگذارد. چه رسد به تعیین استراتژی و تاکتیک که به سرنوشت جنبش و جریان سیاسی بستگی مستقیم و غیر قابل اغماض و چشم پوشی دارد.

از همه مهمتر اینکه، هر نوع ایدئولوژی بنا به خصلت و خصوصیات خود تربیت های سیاسی و مبارزاتی خاصی را نمایندگی و رهبری میکند، ظرفیت های مختلف مبارزاتی و شیوه تلقی های گوناگونی را از دوستان و دشمنان جنبش و میزان و وفاداری آنها را در مراحل مختلف مبارزه نشان میدهد. بدین ترتیب میزان خلوص و شهرت ایدئولوژی و میزان تسلط افراد و جریانهای سیاسی در بکار گیری آن، بسیار با اهمیت است.

اصلاح طلبان مذهبی و نو اندیشان دینی، نمی توانند منشأ طبقاتی خود و جریان های سیاسی ای را که به آن بستگی دارند، نادیده بگیرند. فرض که همه ی افراد وابسته به این جریان، از نظر پایگاه طبقاتی، بخشی از اقشار خرده بورژوازی جامعه باشند، اما نباید فراموش کرد و از نظر دور داشت که همه ی آنان از نظر تولید سیاسی، در مکتب سیاسی بورژوازی کمپرادور (تجاری - دلال) پرورش یافته اند و علائق جدی خود را با این جریان وابسته و ضد مردمی قطع نکرده اند!

ارزیابی اشتباه از وضعیت جامعه، نیروهای درگیر مبارزه و پر بها دادن به تمایلات مذهبی قشرهای محافظه کار جامعه و توده ی عوام از سوی پیروان مارکسیسم - لنینیسم، باعث شده است تا بورژوازی غارتگر تجاری - دلال (دستگاه خلیفه گری شیعه) و افعی های جا خوش کرده در بازار (انجمن مؤتلفه ی اسلامی)، ثمر بخش بودن تاکتیک های مذهبی و جنبه های عوام فریبانه ی آنرا تأیید کنند.

جنبه ی فاجعه بار چنین شیوه ی برخوردی از سوی نیروهای آگاه و پیشتاز جامعه، باعث میشود تا ارتجاع باز هم بتواند با تبلیغات مسموم خود و رنگ مذهبی دادن به مبارزات توده ها و برافراشتن پرچم مبارزه ی مذهبی در

راه دین و اعلام جهاد مذهبی بر علیه دشمنان خدا، رسول و ائمه کماکان بر سریر قدرت بماند و بمنافع توده ها خیانت ورزد. فراموش نکنیم که مذهب توده های عوام، مذهبی است سطحی، خرافی و آغشته و آلوده به زنگارهای موهوماتی که یادگار قرون و اعصارند! و از یاد نبریم که این توده ی عوام، تحت تأثیر دستگاه مذهبی و روحانیون وابسته به دستگاه خلیفه گری شیعه، همانند اسید سولفوریک غلیظ که بر فلز ” روی “ اثر میگذارد، توده ها و تمایلات آنها را در خود حل میکند!

خرداد ماه ۱۳۸۰

گزیده از:

- ۱ - کتاب الفهرست. تألیف محمد بن اسحاق الندیم، ترجمه م. رضا تجدد، چاپخانه بانک بازرگانی ایران، چاپ دوم ۱۳۴۶ صفحات ۵۸۲ و ۵۸۳.
- ۲ - تألیف ابوریحان بیرونی، ترجمه اکبر دانا سرشت، مؤسسه انتشارات امیر کبیر تهران ۱۳۶۳ چاپ سوم، صفحه ی ۱۶۱.
- ۳ - قرآن، الهی قمشه ای، آیه های ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۵ و ۳۶ سوره نباء
- ۴ - قرآن، آیه های ۱۲ تا ۲۲ سوره دهر
- ۵ - قرآن، آیه ی ۱۶۶ سوره اعراف
- ۶ - تاریخ طبری، جلد سوم، ترجمه ابو القاسم پاینده، چاپ پنجم، ۱۳۷۵، نشر اساطیر، صفحات ۱۰۰۸ تا ۱۰۱۰
- ۷ - کتاب مقدس، عهد عتیق، آیه های ۱۴ و ۱۵ سفر اعداد باب سی و پنجم
- ۸ - کتاب مقدس، آیه های ۶ تا ۱۸ سفر لاویان باب هیجدهم
- ۹ - کتاب مقدس، آیه های ۱۶ و ۱۸ سفر لاویان باب پانزدهم
- ۱۰ - کتاب مقدس، آیه های ۱۱ و ۱۲ سفر اعداد باب نوزدهم
- ۱۱ - کتاب مقدس، آیه ی ۲۰ سفر لاویان باب نوزدهم
- ۱۲ - کتاب مقدس، آیه های ۱۰ تا ۱۶ سفر لاویان باب بیستم
- ۱۳ - قرآن، آیه ی ۱۵ سوره نساء
- ۱۴ - قرآن، آیه ی ۳۱ سوره شوری
- ۱۵ - کتاب مقدس، آیه های ۷، ۹ و ۱۴ سفر لاویان باب بیست و یکم
- ۱۶ - کتاب مقدس، آیه های ۲۸ و ۲۹ سفر خروج باب بیست و دوم
- ۱۷ - کتاب مقدس، آیه های ۲۲، ۲۳ و ۲۴ سفر تثئیه باب بیست و دوم
- ۱۸ - قرآن، آیه ی ۲ سوره نور
- ۱۹ - حلیته المتقین ملا محمد باقر مجلسی صفحه ی ۱۱۱
- ۲۰ - کتاب مقدس، آیه های ۱۰ و ۱۱ سفر پیدایش باب هفدهم
- ۲۱ - مجلسی صفحه ی ۱۳۲
- ۲۲ - مجلسی صفحه ی ۱۳۳
- ۲۳ - قرآن، آیه ی ۵۲ سوره زمر
- ۲۴ - قرآن، آیه های ۶ و ۷ سوره هود
- ۲۵ - قرآن، آیه های ۳۸ و ۴۵ سوره مائده
- ۲۶ - کتاب مقدس، آیه های ۲۰ و ۲۱ سفر لاویان باب بیست و چهارم
- ۲۷ - کتاب مقدس، آیه ی ۵ سفر پیدایش باب هفدهم
- ۲۸ - کارل مارکس، کتاب کاپیتال، جلد اول، ترجمه ایرج اسکندری، نشر حزب توده ی ایران، ۱۳۵۲، صفحه ی ۱۰۹
- ۲۹ - کتاب مقدس، آیه های ۴۴ و ۴۵ سفر لاویان باب بیست و پنجم
- ۳۰ - کتاب مقدس، آیه های ۲ و ۴ سفر خروج باب بیست و یکم
- ۳۱ - قرآن، آیه ی ۲۵ سوره نساء
- ۳۲ - قرآن، آیه های ۱، ۵ و ۶ سوره مومنون
- ۳۳ - ملا محمد باقر مجلسی صفحه ی ۱۰۷
- ۳۴ - مجلسی صفحه ی ۱۰۶
- ۳۵ - قرآن، آیه ی ۱۷۸ سوره بقره
- ۳۶ - قرآن آیه ی ۳ سوره نساء
- ۳۷ - قرآن، آیه ی ۹ سوره سجده یا فصلت
- ۳۸ - قرآن، آیه ی ۳۴ سوره نساء
- ۳۹ - قرآن، آیه ی ۲۲۳ سوره بقره

- ۴۰- کتاب مقدس، آیه های ۱ تا ۵ سفر لایوان. باب دوازدهم
- ۴۱- کتاب مقدس، آیه ی ۱ سفر تثئیه باب بیست و چهارم
- ۴۲- کتاب مقدس، آیه ۱۸ سفر تثئیه باب بیست و سوم
- ۴۳- قرآن، آیه های ۵۷ و ۵۸ سوره نحل
- ۴۴- قرآن، آیه های ۱۴۹ تا ۱۵۴ سوره صافات
- ۴۵- قرآن، آیه ی ۵۹ سوره احزاب
- ۴۶- قرآن، آیه ی ۳۱ سوره نور
- ۴۷- قرآن، آیه های ۱، ۵ و ۶ سوره مومنون
- ۴۸- قرآن، آیه ی ۱۱ سوره نساء
- ۴۹- قرآن، آیه ی ۲۲۸ سوره بقره
- ۵۰- کتاب مقدس، آیه های ۲ و ۱۶ سفر تثئیه باب هفتم
- ۵۱- کتاب مقدس، آیه های ۱۰ تا ۱۶ سفر تثئیه باب بیستم
- ۵۲- قرآن، آیه ی ۴ سوره محمد
- ۵۳- قرآن، آیه های ۵ و ۱۴ سوره توبه
- ۵۴- قرآن، آیه ی ۳۹ سوره توبه
- ۵۵- قرآن، آیه های ۱۱۳ و ۱۳۳ سوره توبه
- ۵۶- قرآن، آیه های ۳۹ و ۶۵ سوره انفال
- ۵۷- قرآن، آیه ی ۷۴ سوره النساء
- ۵۸- قرآن، آیه های ۱۵۰ و ۱۵۷ سوره آل عمران
- ۵۹- قرآن، آیه های ۱۹۱، ۱۹۳ و ۲۲۱ سوره بقره
- ۶۰- قرآن، آیه ی ۶۷ سوره انفال
- ۶۱- کارل مارکس، هجدهم برومر لوئی بناپارت. ترجمه محمد پورهرمزان. از انتشارات حزب توده ایران. چاپ سوم. ۱۳۵۸ صفحه ۲۵
- ۶۲- همانجا صفحه ی ۲۳
- ۶۳، ۶۴، ۶۵ و ۶۶ _ مسائل ۶۰، ۶۹، ۲۳۹۶ و ۴۵۳ توضیح المسائل روح الله خمینی. چاپ طاهری
- ۶۷- کارل مارکس، هجدهم برومر لوئی بناپارت صفحات ۲۳ و ۲۴
- ۶۸- همانجا صفحه ی ۲۴
- ۶۹- قرآن، آیه های ۶ و ۷ سوره ق
- ۷۰- قرآن، آیه ی ۶۵ سوره حج
- ۷۱- قرآن، آیه ی ۲۳ سوره حجر
- ۷۲- کتاب مقدس، آیه های ۶ تا ۱۰ سفر تثئیه باب سیزدهم
- ۷۳- کتاب مقدس، آیه های ۲ تا ۵ سفر تثئیه باب هفدهم
- ۷۴- قرآن، آیه ی ۱۰۱ سوره مائده
- ۷۵- قرآن، آیه ی ۵۹ سوره انعام
- ۷۶- قرآن، آیه های ۱۸، ۲۵ و ۳۹ سوره انعام
- ۷۷- قرآن، آیه ی ۵۳ سوره انعام
- ۷۸- قرآن، آیه ی ۱۶۶ سوره اعراف
- ۷۹- نامه ی مشترك ماشالله شمس الواعظین، عمادالدین باقی و اکبر گنجی از زندان، پیرامون انتخابات ریاست جمهوری. جمعه ۱۱ خرداد ۱۳۸۰ - اول ژوئن ۲۰۰۱